

جنبش‌های سه گانه: سوسیالیستی، دموکراتیک، آگاهی بخش

# جنبش کارگری

انتشارات مستضعفین

دانشگاه اول



## شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: دفتر اول - جنبش کارگری

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: آبان ماه ۱۳۹۴

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

[info@nashr-mostazafin.com](mailto:info@nashr-mostazafin.com)

انتشارات مستضعفین



## فهرست مطالب

- پیش به سوی شناخت جنبش کارگری ایران..... ۸
- ۱ - چه نیازی به شناخت جنبش کارگری ایران داریم..... ۱۰
- ۲ - جنب عدالت‌خواهانه و مبارزه ضد طبقاتی..... ۱۷
- ۳ - جنبش جهانی کارگری و اول ماه مه..... ۲۰
- ۴ - تاریخ جنبش کارگری ایران..... ۲۲
- جنبش صد ساله کارگری ایران در جستجوی آزادی و برابری..... ۳۱**
- ۱ - سمت‌گیری دموکراتیک یا عدالت‌خواهانه..... ۳۳
- ۲ - وضعیت و مطالبات طبقه کارگری ایران در طول ۳۶ سال گذشته..... ۳۹
- الف - خصلت دفاعی..... ۳۹
- ب - جایگزین شدن کثرت خواسته‌های گروهی و..... ۴۱
- ج - پراکندگی و بی‌تشکلی مبارزات کارگری ایران..... ۴۳
- ۳ - آسیب‌شناسی ۳۶ ساله جنبش کارگری ایران..... ۴۹
- بی‌تشکلی سندیکائی و مستقلانه طبقه کارگر ایران..... ۵۰
- ماحصل آنچه که گفته شد..... ۵۵
- آفت‌شناسی جنبش کارگری ایران..... ۶۰**
- ۱ - چه نیازی به تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری است..... ۶۲
- ۲ - شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در ایران و..... ۶۹
- ۳ - آفات تشکیلاتی طبقه کارگر..... ۷۳
- ماحصل آنچه که گفته شد..... ۷۶
- ۴ - تعریف طبقه کارگر در ایران پیوسته یکی دیگر از..... ۷۹
- ۵ - خلاء شعور طبقاتی طبقه کارگر ایران یکی از..... ۸۵
- بحران تئوریک جنبش کارگری ایران..... ۹۲**
- ۱ - نیروی اصلی انقلاب و اصلاحات در ایران کدام است..... ۹۴
- ۲ - تئوری‌های نظری سوسیالیستی در بستر تحقق عینی تاریخی آن..... ۹۵
- ۳ - جنبش کارگری ایران در حصار بحران تئوریک..... ۱۰۱

- ۴ - خواستگاه دو مؤلفهائی بحران تئوریک جنبش کارگری ایران..... ۱۱۰
- ۵ - آسیب‌شناسی بحران تئوریک جنبش کارگری ایران..... ۱۱۳
- ۶ - شریعتی و بحران تئوریک جنبش کارگری ایران..... ۱۱۶
- ۷ - سوسیالیسم شریعتی، سوسیالیسم اقبال، سوسیالیسم کوچک خان..... ۱۱۹
- ۸ - شریعتی و جنبش کارگری ایران..... ۱۲۶
- ۹ - راه نجات از بحران تئوریک جنبش کارگری ایران..... ۱۲۹

**کار «کالا» نیست..... ۱۳۲**

- ۱ - سرمایه‌داری و «کار کالائی» یا «کالائی کردن» کار کارگر..... ۱۳۴
- ۲ - روش مبارزه با فرایند «کار کالائی» در نظام سرمایه‌داری..... ۱۳۹
- ۳ - چالش‌های تعیین حداقل دستمزد کارگران..... ۱۴۵
- ۴ - نکاتی در باب چالش‌های طبقه کارگر ایران..... ۱۴۸

**طبقه کارگر ایران و رابطه او با فعالیت سندیکائی و..... ۱۵۸**

- آیا ققنوس جنبش کارگری ایران پرواز تاریخی خود را..... ۱۶۸
- الف - مشکل کلیدی جنبش کارگری ایران در شرایط فعلی..... ۱۷۰
- ب - علت فقدان تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر ایران..... ۱۷۳
- ج - پارادوکس جنبش کارگری ایران..... ۱۷۶

**جنبش کارگر و جنبش دموکراسی خواهی سوسیالیستی در ایران..... ۱۸۶**

- الف - جنبش آزادی‌خواهی در ایران..... ۱۸۸
- ب - جنبش عدالت‌خواهی در ایران..... ۱۹۵



۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) روز جهانی کارگر بر کارگران ایران مبارک باد

پیش به سوی  
شناخت جنبش  
کارگری ایران





## ۱ - چه نیازی به شناخت جنش کارگری ایران داریم؟

الف - جنش کارگری در نظام سرمایه‌داری معیار و شاخص جنش عدالت‌خواهانه بشر می‌باشد.

ب - در میان جنش‌های سه گانه تاریخ بشریت یعنی «جنش‌های عدالت‌خواهانه، جنش‌های رهائی‌بخش یا آزادی‌طلبانه، جنش‌های آگاهی‌بخش»، قدیمی‌ترین جنش بشر بازگشت پیدا می‌کند به جنش‌های عدالت‌خواهانه. چرا که محوری‌ترین خواسته بشر در عرصه جنش عدالت‌خواهانه نفی استثمار طبقه از طبقه (استثمار)، یا نفی استثمار طبقه از ملت (استعمار) بوده است، که به خاطر اینکه آغاز تاریخ بشر با استثمار و مبارزه طبقاتی بوده است؛ لذا مبارزه عدالت‌خواهانه بشر در بستر تاریخ به عنوان یک پایه ثابت جنش تاریخی بشر مطرح بوده است و اگرچه اشکال این جنش در بستر زمان به موازات تغییر شکل تولید (که شامل روابط تولید، ابزار تولید و بازوی تولید می‌باشد) صورت مختلفی به خود گرفته است، ولی جوهر این جنش طبقاتی بشر که صورتی ضد استثماری داشته است تغییر نکرده است.

ج - موضوع جنش عدالت‌خواهانه بشر (مبارزه طبقاتی انسان) از آغاز پیدایش تاریخ

تاکنون می‌باشد که با شکل‌گیری پدیده مالکیت و استثمار فرد از فرد بر مبنای خصلت استخدام‌طلبی انسان و توسط زور در امت واحد یا جامعه بدوی انسان به پیدایش طبقه و در نتیجه شروع تاریخ بشر انجامید. طبقاتی شدن جامعه اولیه انسان باعث گردید تا جامعه برخوردار غیر طبقاتی اولیه را بدل به دو طبقه بکند، یکی طبقه حاکم برخوردار و دیگر طبقه محکوم استثمار شده.

د - سلطه که موضوع جنبش رهایی‌بخش یا آزادی‌طلبانه بشر در عرصه تاریخ مبارزه طبقاتی بشر می‌باشد پدیده‌ای است که در پروسه تکوین تاریخی مبارزه طبقاتی بشر صورتی موخر بر پیدایش مالکیت و طبقه و استثمار داشته است. چرا که اگرچه زور فردی و قدرت استخدام‌طلبی فردی انسان در آغاز تاریخ بشر باعث پیدایش پدیده مالکیت و استثمار و بهره‌کشی فرد از فرد شد، ولی این موضوع در عرصه اجتماعی پروسه‌ای کاملاً عکس پروسه فرد از فرد داشته است زیرا در پیدایش استثمار در جامعه بدوی و غیر تاریخی بشر به خاطر اینکه استثمار در آغاز جنبه فردی داشته است و به صورت فرد از فرد انجام می‌گرفته است، عامل اولیه آن زور فردی بر مبنای پتانسیل استخدام‌طلبی بشر بود ولی پس از اینکه استثمار بر پایه این حرکت فردی انسان شکل گرفت با توسعه فیزیکی و افزایش آماری استثمار کنندگان و استثمار شونده‌گان، افراد بدل به طبقه شدند که با طبقاتی شدن جامعه که خود موتور محرکه پیدایش تاریخ گردید، مکانیزم پیدایش سلطه در جامعه بر خلاف صورت فردی که تقدم زمانی بر استثمار داشت در جامعه موضوع سلطه طبقه بر طبقه (استبداد یا زور) یا طبقه بر ملت (استعمار) دیگر صورتی موخر بر استثمار پیدا کرد و علت این موضوع در آن بود که طبقه حاکم توسط سلطه بر طبقه یا ملت دیگر سعی می‌کرد تا بستر هر چه بیشتر بهره‌کشی و استثمار آن طبقه یا آن ملت را فراهم‌سازد؛ و لذا در همین رابطه بوده است که به خاطر حاکمیت سلطه چه در صورت داخلی آن (استبداد) و چه در صورت خارجی آن (استعمار)، مبارزه

۱. به عبارت دیگر در بستر مبارزه طبقاتی تاریخ بشر استثمار عامل پیدایش استبداد و استعمار بوده است نه بالعکس زیرا طبقه استثمار کننده توسط استبداد یا سلطه داخلی و استعمار یا سلطه خارجی سعی می‌کرده تا زمینه یا بستر هرچه بیشتر استثمار فراهم کند.

عدالت‌خواهانه بشر در بستر تاریخ مبارزه طبقاتی از صورت عریان ضد استثماری و ضد بهره‌کشی به صورت غیر علنی و در پوشش مبارزات مذهبی یا قومی یا نژادی و... ظاهر شده است که تمامی این اشکال مبارزات اجتماعی از جوهر واحدی برخوردار بودند که آن جوهر واحد مبارزه عدالت‌خواهانه یا ضد استثماری بشر بوده است.

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که آن زمانی که مبارزه عدالت‌خواهانه بشر از صورت مستقیم به صورت غیر مستقیم درآمد، پوشش‌های قومی - نژادی و مذهبی بر تن مبارزات طبقاتی بشر، گاهاً عامل انحراف تاریخ مبارزه طبقاتی بشر گردید و طبقات حاکم با سوء استفاده از این پوشش‌ها سعی می‌کردند تا با انحراف محتوای پوشش‌های فوق، مبارزه طبقاتی طبقه محکوم را در استخدام طبقه حاکم خود در آورند.<sup>۱</sup> پس آنچه تا اینجا مشخص شد عبارت است از اینکه:

اولاً: تکوین و پیدایش پدیده استثمار در جامعه ماقبل تاریخ بشری بدو صورت فردی داشته است بعد اجتماعی شده است.

ثانیا: عامل پیدایش استثمار در مرحله فردی قدرت استخدام‌طلبی انسان بوده است که به صورت برتری زور فردی مادیت پیدا کرده است.

ثالثاً: با پیدایش استثمار در جامعه بی طبقه اولیه، رفته رفته این پدیده رشد فیزیکی و آماری کرد که با رشد کمی این پدیده زمینه پیدایش طبقه در جامعه بی طبقه اولیه گردید، که حاصل آن استحاله جامعه از صورت امت واحد اولیه به جامعه طبقاتی مشتمل بر دو طبقه استثمار کننده و استثمار شونده گردید.

رابعاً: با پیدایش طبقه بر مبنای استثمار، جدای از اینکه استثمار صورت اجتماعی پیدا کرد عاملی شد تا جامعه انسان وارد مرحله تاریخی شود که موتور این تاریخ مبارزه طبقاتی بین دو طبقه استثمار کننده و استثمار شونده بود.

۱. که برای درک این موضوع کافی است که نقش صفویه در انحراف شیعه و نقش طاهریان و سامانیان و... در انحراف مبارزات قومی و ملی نقش فاشیسم و نازیسم در انحراف مبارزه نژاد پرستانه ملت آلمان و... در این راستا بررسی گردد.

خامسا: طبقاتی شدن جامعه غیر از اینکه باعث پیدایش تاریخ بر مبنای مبارزه طبقاتی شد، پدیده دیگری نیز با خود به همراه آورد که آن پدیده، پدیده سلطه در عرصه جامعه بود که زمینه‌ساز استثمار اجتماعی بوده است.

سادسا: پدیده سلطه در عرصه اجتماعی در دو شکل سلطه طبقه بر طبقه و سلطه طبقه بر ملت مادیت پیدا کرد که نتیجگان دو مؤلفه‌ای شدن مبارزه طبقاتی بشر بود. مؤلفه اول مبارزه عدالت‌خواهانه بشر بود که مبارزه‌ای بر علیه استثمار طبقه بر طبقه و استثمار طبقه بر ملت بود، مؤلفه دوم مبارزه رهایی‌بخش یا آزادی‌طلبانه یا آزادی‌بخش انسان بود که زمینه نفی سلطه طبقه بر طبقه یا طبقه بر ملت می‌کرد. طبیعی است که در بستر تاریخی مبارزه عدالت‌طلبانه بشر که جوهر ضد استثماری داشته است مقدم بر مبارزه رهایی‌بخش یا آزادی‌طلبانه بشر داشته است، ولی به خاطر اینکه به موازات رشد جامعه بشری مبارزه عدالت‌خواهانه بشر پروسه پیچیده شدن طی کرده است این پروسه پیچیدگی باعث گردید که مبارزه عدالت‌خواهانه انسان تحت تاثیر مبارزه آزادی‌طلبانه و مبارزه آگاهی‌بخش انسان قرار گیرد، لذا تقدم و تأخر مبارزه عدالت‌خواهانه انسان نسبت به مبارزه آزادی‌طلبانه و مبارزه آگاهی‌بخش او به خاطر پیچیدگی پروسه مبارزه و تاریخی شدن اصل موضوع مبارزه طبقاتی بوده است و این تغییر آرایش به هیچ وجه در جوهر واحد مبارزات فوق تاریخ بشر که همان مبارزه عدالت‌طلبانه و ضد استثماری می‌باشد، ایجاد نمی‌کند.

ه - البته جدای از اینکه تاریخی شدن اصل مبارزه طبقاتی باعث شکل‌گیری مؤلفه‌های سه گانه مبارزه یعنی «مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و آگاهی‌بخش» گردید، خود مبارزه عدالت‌خواهانه بشر اشکال مختلفی به خود گرفت که اشکال جنبش عدالت‌خواهانه بشر در بستر تاریخ مبارزه طبقاتی بر حسب شکل تولید که شامل روابط تولید و ابزار تولید و بازوی تولید می‌باشد، صورت یافته است که در این رابطه می‌توان اشکال جنبش عدالت‌خواهانه بشر در بستر تاریخ را به دو شکل بزرگ تقسیم کرد:

اول - جنبش فردی یا گروهی عدالت‌خواهانه انسان.

دوم - جنبش جهانی یا طبقه‌ای عدالت‌خواهانه بشر می‌باشد که در این راستا می‌توانیم با توجه به خودبیزگی‌های روانشناسی طبقاتی دوران سرواژی و فئودالیتنه یا فئودالیسم را دوران جنبش‌های فردی یا گروهی یا قومی عدالت‌خواهانه بشر بنامیم. چرا که سرو و رعیت در دوران سرواژی و فئودالیتنه به خاطر پیوندی که به لحاظ شکل تولید به زمین داشت و به خاطر اینکه بیش از ۶۰٪ موفقیت اقتصادی و تولیدی او به آسمان پیوند داشته است و به خاطر اینکه ابزار تولید و بازوی تولید در این مرحله تاریخی، صورتی مکانیکی و اولیه داشته است این همه باعث گردیده تا رعیت و سرو، روانشناسی فردی داشته باشد که حاصل این موضوع باعث شد تا جنبش عدالت‌خواهانه سرو و رعیت در بستر مبارزه طبقاتی ضد سرواژی یا ضد ارباب و رعیتی و ضد فئودالی یا صورت مکانیکی و فردی و گروهی، نه طبقه‌ای داشته باشد یا اگر صورت گسترده و فراگیر داشته است در صورت و پوشش مبارزات مذهبی و قومی و ملی و قبیله‌ای و نژادی تجلی کند که حاصل آن، آنچنانکه گفته شد انحراف مبارزه طبقاتی توده‌ها بوده است. چرا که حاصل آن پوشش‌های مذهبی و قومی و نژادی و... باعث شد که به علت تحریف آن‌ها توسط طبقه حاکم، مبارزه از صورت عینی و ابژکتیویته آن که مبارزه طبقاتی بوده است صورت سوژکتیویته و ذهنی و موهومی به خود گیرد و مبارزه طبقاتی به خاطر این انحراف برای مدتی تعطیل شود.<sup>۲</sup>

و - در دوره برده‌داری به خاطر اینکه برده‌داری در عرصه پراتیک اقتصادی بشر، تاریخی به گستردگی همه تاریخ بشر<sup>۳</sup> همچون لکه ننگ بر پیشانی تاریخ بشر عرض اندام می‌کرده است، در نتیجه مانند نظام ارباب - رعیتی و سرواژی از مشخصه واحد روانشناسی طبقاتی برخوردار نبوده است. چرا که در نظام‌های مختلف شکل

۳. تبلیغات بنی عباس جهت گسترش فلسفه و حکمت ارسطویی و سیاست زدائی کردن یا دپلیزه کردن توده‌ها همگی در این راستا قابل توجیه و تفسیر می‌باشند که ماحصل همه این‌ها این شد که جنبش عدالت‌خواهانه طبقه محروم در دوران ارباب - رعیتی و سرواژی نتواند چندان گسترش یابد.

۴. یعنی از آغاز پیدایش طبقه که حدود ۶ قرن قبل از میلاد می‌باشد تا نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی حدود دو هزار ششصد سال.

تولید بشر از برده‌داری تا سرمایه‌داری به صورت ابزار تولید و نیروی کار ارزان مورد بهره‌کشی بوده است و همین امر باعث گردیده تا جنبش عدالت‌خواهانه برده‌ها از قیام اسپارتاکوس تا مبارزات ضد آپارتاید سیاه پوستان آفریقا (به رهبری نلسون ماندلا) و آمریکا در قرن بیستم به لحاظ شکلی صورتی متفاوت داشته باشد و برده‌ها (که در بستر مبارزه طبقاتی از آغاز پیدایش تاریخ که بر شانه مبارزه طبقاتی استوار بوده است تا نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم که به طوری رسمی و اسمی برده‌داری توسط سرمایه‌داری جهانی اشباع شده ملغی گردید) به سه شکل:

اول - برده اقتصادی،

دوم - برده جنگی،

سوم - برده نژادی،

مبارزات طبقاتی و رهایی‌بخش خود را در اشکال فردی و گروهی و اجتماعی و طبقاتی تغییر داده‌اند و برعکس مبارزات ضد فئودالی و یا ضد ارباب - رعیتی و ضد سرواژی و الغای آن، صورت دفعی و مرحله‌ای داشته است. مبارزه ضد برده‌داری بشر اگرچه در اشکال عدالت‌خواهانه و رهایی‌بخش و آزادی‌طلبانه و ضد آپارتاید و... انجام گرفته است ولی به خاطر نیاز طبقات حاکم در دوران‌های مختلف به نیروی کار ارزان، این مبارزه نتوانست مانند مبارزه ضد ارباب - رعیتی و ضد سرواژی صورتی ساده داشته باشد که برای درک پیچیدگی مبارزه ضد برده‌داری کافی است امضای تائید برده‌داری جنگی توسط قرآن و محمد را مورد آنالیز قرار دهیم. اگرچه در کشورهای اسلامی و شرق بر خلاف کشورهای غرب و آفریقای غیر شمالی (که مسلمان هستند) همیشه برده‌داری به صورت روابط تولید مطرح بوده است ولی همین مساله که محمد و قرآن نخستین منادی مبارزه آگاهی‌بخش توحیدی کتاب و قلم مرکب و نوشته نتوانست بر علیه این لکه ننگ تاریخ طبقاتی بشریت (البته به صورت برده جنگی آن) حرکت الغائی مقطعی از سر گیرد و بالاخره به صورت مقطعی با بیان قرآن آن را امضاء کند، نشان دهنده پیچیدگی این مبارزه می‌باشد. آنچنانکه در زمان خلیفه دوم عمر، پس از فتح ایران به طوری که تاریخ طبری نقل می‌کند، زمانی که

اسیران ایرانی وارد مدینه شدند عمر خلیفه دوم در حضور اسیران ایرانی به مردم عرب نژادپرستانه ترین و بیشرمانه ترین و ضد انسانی ترین سخنرانی کرد. آن زمانی که به مردم عرب گفت: «ای ملت عرب به شکرانه پیروزی بر عجم برده‌های عرب خود را رها کنید و برده‌های ایرانی صاحب شوید» و همین دیدگاه بود که پس از قتل عمر به دست برده ایرانی ابولولو که یک مبارز ضد برده‌داری و عدالت‌خواهانه ضد نژادپرستانه بود، فردای مرگ عمر پسر بزرگ عمر، عبدالله جهت انتقام و خونخواهی مرگ پدر در کوچه‌های مدینه به راه افتاد و هر ایرانی برده که پیدا می‌کرد بدون هیچ‌گونه محاکمه‌ای گردن می‌زد و عثمان همین که توانست در شورای ساختگی عمر گردونه قدرت را به دست بگیرد پس از ۲۴ ساعت حکومت، دستور آزادی عبدالله بن عمر را صادر کرد و شاید یکی از پیچیده‌ترین و پوشیده‌ترین اشکال مبارزات عدالت‌خواهانه علی پس از مرگ عثمان در دوران پنج ساله حکومتش مبارزه ضد برده‌داری و ضد نژادپرستانه او که در کادر درخواست محاکمه عبدالله بن عمر به خاطر قتل عام برده‌های ایرانی که توسط او در لوای شعار خونخواهی مرگ عمر انجام گرفته بود، شد؛ و در همین راستا بود که امام علی با شعار «الحق قدیم لا یبطل عنه شئی» خواستار محاکمه و دستگیری عبدالله بن عمر گردید و همین مساله عامل به هم خوردن رابطه او با عبدالله بن عمر و عدم بیعت عبدالله بن عمر با علی شد و همین شعار عدالت‌خواهانه و ضد نژادپرستانه علی بود که پس از نیل به حکومت عامل گرایش ایرانیان به علی و اهل بیت علی شد. به طوری که حتی امام حسین هم زمانی که از طرف حر فرمانده ابن زیاد در حصر قرار گرفت تقاضای امام حسین (آنچنانکه طبری نقل می‌کند) از حر اجازه حرکت به طرف ایران به جای کوفه بود که حر موافقت نکرد و یا در صلحنامه امام حسن با معاویه یکی از اصولی که از طرف امام حسن گنجانده شده بود، مالیات داراب فارس ایران بود و یا در توطئه ولایتعهدی امام رضا توسط مأمون با سوادترین و پیچیده‌ترین خلیفه بنی عباس که برای جلب اعتماد ایرانیان و مردم خراسان بود. همان خراسانی که ابومسلم خراسانی با ۶۰۰ هزار جنگجوی خراسانی کاخ خلافت را بر سر بنی امیه نژادپرست ویران کرد و حکومت و خلافت را از آن‌ها گرفت و به بنی عباس داد.



ز - در باب جنبش عدالت‌خواهانه بشر در عصر سرمایه‌داری با توجه به اینکه نظام سرمایه‌داری بر خلاف روابط تولیدی دیگر صورتی سه مرحله‌ای داشته است:

اول- نظام بورژوائی،

دوم- نظام کاپیتالیسم،

سوم - نظام امپریالیستی.

## ۲ - جنبش عدالت‌خواهانه و مبارزه ضد طبقاتی و رهائی‌بخش صورت متفاوت داشته است:

• در نظام بورژوائی به خاطر اینکه طبقه سرمایه‌دار و حاکم، طبقه بورژوازی تجاری می‌باشد بر خلاف نظام کاپیتالیسمی که طبقه حاکم، طبقه بورژوازی تولیدی می‌باشد و بر خلاف نظام امپریالیستی که طبقه حاکم، طبقه بورژوازی مالی که همان بانک‌ها هستند، می‌باشد در این مرحله از نظام سرمایه‌داری به خاطر اینکه سرمایه‌داری از هر چیز می‌کوشد که به عنوان کالا جهت تجارت و سود استفاده کند؛ لذا برده‌های آفریقائی به عنوان یک کالا جهت فروش در بازارهای آمریکای شمالی و اروپا مطرح می‌گردد، لذا مبارزه عدالت‌خواهانه بورژوائی به صورت مبارزه با نظام فنودالیسم و اسکولاستیک قرون وسطی و جنگ با کلیسا مطرح گردید.

• در مرحله کاپیتالیسم یا سرمایه‌داری صنعتی به خاطر اینکه بزرگترین ره آورد بورژوازی تولیدی بر خلاف مرحله بورژوائی که دریاوردی و کشف قاره‌ها بود، در مرحله کاپیتالیسم بزرگترین دستاورد بشر ماشین و انقلاب صنعتی بود که حاصل آن پیدایش یک طبقه تولید کننده محروم بود به نام «پرولتاریا». که این طبقه ماهیت و جایگاهی غیر از طبقه کارگر در مرحله بورژوائی و طبقه رعیت در مرحله فنودالیته یا فنودالیسم در غرب و ارباب - رعیتی در شرق و طبقه سروها یا سرف‌ها و طبقه برده‌داری شده است. چرا که در نظام کاپیتالیستی یا سرمایه‌داری صنعتی، پرولتر در عرصه صنعت و ماشین و کارخانه فقط و فقط به عنوان بازوی تولید به صورت یک

برده صنعتی در قبال یک مزد بخور و نمیر برای سرمایه‌دار کار می‌کرد و تمامی ابزار تولید و کالا و همه از آن سرمایه‌دار بوده است و پرولتر کار خود را به صورت کالایی در بازار تولیدی کارخانه در برابر حداقل قیمت و مزد تقدیم بورژوازی می‌کرد و او با خرید این کالا (نیروی کار ارزان) از پرولتر آن کالا را که همان نیروی کار پرولتر بود، در عرصه ماشین و کارخانه استحاله می‌کرد و با ترکیب این کالا (نیروی کار پرولتر) و مواد اولیه ارزان غارت شده از جهان سوم و کشورهای پیرامونی کالای جدیدی با هزاران برابر قیمت کالای اولیه (نیروی کار پرولتر) وارد بازار جهانی می‌کرد و بهمین وار شروع به غارت ارزش اضافی یا سودهای بادآورده می‌کرد. اینجا بود که استثمار و بهره‌کشی در عصر نظام سرمایه‌داری صنعتی بر خلاف نظام‌های گذشته صورت اگراندیسمان و نجومی پیدا کرد و همین مساله بود که به موازات جهانی شدن نظام تولیدی در عصر سرمایه‌داری صنعتی آنچه‌آنکه مارکس می‌گفت: «سرمایه‌داری همه جهان را بر صورت خویش ساخت» در نتیجه با جهانی شدن طبقه بورژوازی تولیدی جهانی یک طبقه تولید کننده جهانی هم برای اولین بار پا به عرصه وجود گذاشت به نام طبقه پرولتاریای صنعتی که حاصل این دگرذیبی طبقاتی جهانی پیدایش دو طبقه جهانی بی وطن به نام طبقه بورژوازی و طبقه پرولتاریا شد. که حاصل آن نبرد طبقاتی جهانی بین دو طبقه استثمار کننده و استثمار شونده بود، که به طور مشخص از نیمه دوم قرن ۱۹ به اوج خود رسید. طبقه‌ای که کار می‌کرد و نمی‌خورد با طبقه‌ای که کار نمی‌کرد اما می‌خورد و به قدری این مبارزه قهرآمیز شد که کالون کشیش اصلاح‌طلب و پدر پروتستانیسیم اروپا اعلام کرد: «برای جلوگیری از حاکمیت پرولتاریا بر جهان و اروپا اگر لازم باشد می‌توان دست به یک کشتاری جهانی پرولتاریا زد» و این نخستین اعلام جنگ جهانی بورژوازی بر علیه طبقه جهانی پرولتاریا بود در لوای مذهب و شریعت. اینجا بود که نیمه دوم قرن نوزدهم تا پیش از پیدایش جنگ امپریالیستی جهانی اول (در سر آغاز قرن بیستم) دوران نبرد پرولتاریا و طبقه بورژوازی می‌باشد و اوج مبارزه کار و سرمایه یعنی مبارزه جهانی طبقاتی بود.

● در مرحله امپریالیستی که با جهانی شدن تولید سرمایه‌داری و با جهانی شدن

بازار مصرف جهانی سرمایه‌داری و پیدایش دو طبقه جهانی پرولتاریا و طبقه بورژوازی جهت از میان بردن رقابت کشنده ماشین سرمایه‌داری که پایه تئوری اقتصاد سرمایه‌داری آدام اسمیت و ریکاردو بود. بر مبنای پیدایش انحصارات همراه با کارتل‌ها و تراست‌ها و تغییر فرمول اقتصادی کالا - پول - کالا (عصر بورژوائی) به پول - کالا - پول (عصر کاپیتالیسم) و از پول - کالا - پول به پول - پول - پول (عصر امپریالیسم) رقابت جهانی امپریالیست‌ها جهت تقسیم بازار جهانی و در نتیجه پیدایش دو جنگ جهانی و نابود شدن میلیون‌ها انسان بیگناه در زیر چرخ نظامی - اقتصادی امپریالیسم جهانی شد.

الف - بنابراین شناخت جنبش کارگری (که از نیمه دوم قرن نوزدهم که به طور مشخص بورژوازی تولیدی اروپا که از قرن ۱۸ با انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی به عنوان یک طبقه انقلابی در برابر طبقه ارجاعی فئودال‌ها و حاکمیت ارجاعی اسکولاستیک کلیسا به پیروزی رسید ماهیتی ضد انقلابی در برابر طبقه جهانی تکوین یافته پرولتاریا پیدا کرده بود) شناخت تمام تاریخ مبارزه طبقاتی و حرکت عدالت‌طلبانه انسان می‌باشد.

ب - شناخت جنبش کارگری لازمه ترسیم استراتژی کوتاه مدت و درازمدت حزب مستضعفین جهت تعیین پروسه اقدام عملی‌سازمان گرایانه حزبی و تعیین پشتوانه استراتژیک حزب مستضعفین می‌باشد.

ج - شناخت جنبش کارگری در شرایط فعلی تاریخ بشر پی بردن به جوهره ضد استثمار می‌باشد. عینی مستضعفین در شرایط فعلی می‌باشد.

د - شناخت جنبش کارگری در شرایط فعلی لازمه درک ماهیت ضد سرمایه‌داری مبارزه عدالت‌خواهانه می‌باشد.

ه - شناخت جنبش کارگری در شرایط فعلی تبیین کننده استراتژی مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌طلبانه و اصلاح‌طلبانه شرایط جامعه با پیوند و مضمون عدالت‌طلبانه می‌باشد.

## ۳ - جنبش جهانی کارگری و اول ماه مه سال ۱۸۸۶ شیکاگو آمریکای شمالی:

الف - پروسه ضد انقلابی شدن بورژوازی انقلابی اروپا و آمریکا به موازات گسترش کمی و کیفی طبقه جهانی پرولتر شکل می‌گرفت.

ب - ۸۲ سال بعد از پیروزی طبقه انقلابی بورژوازی اروپا یعنی انقلاب کبیر فرانسه با تشکیل کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ زمانی که سنگفرش‌های خیابان‌های پاریس از خون کارگران گلگون گردید مشخصا پرچم سفید ضد انقلابی بورژوازی به پائین کشیده شد و پرچم قرمز - آبی طبقه انقلابی پرولتاریای اروپائی در عرصه جهانی به احتزاز در آمد.

ج - شکست کمون پاریس مصادف با پیروزی بورژوازی اروپا و شکست پرولتاریای صنعتی نگرید بلکه بالعکس، باعث گسترش تشکیلاتی و تئوریک و مبارزات عینی کارگران در عرصه جهانی شد.

د - پیدایش اتحادیه‌های جهانی یا انترناسیونال‌های کارگری و رشد و پیدایش مکتب‌های سوسیالیستی در نیمه دوم قرن نوزدهم از پرودون گرفته تا سن سیمون و فوریه و بالاخره مارکسیسم علمی، تحت هدایتگری مارکس و انگلس و همچنین رشد اعتصابات و خواسته‌های کارگری و شکوفا شدن مبارزات کارگری در تمامی کشورهای صنعتی همه و همه دال بر رشد مبارزات طبقاتی در نیمه دوم قرن ۱۹ داشت.

ه - رشد سرمایه‌داری در آمریکای شمالی پس از پایان جنگ داخلی آمریکای شمالی و پیروزی بورژوازی تولیدی یا کاپیتالیسم شمال بر نظام زمین‌داری جنوب و لغو نظام برده‌داری در آمریکا مصادف با توسعه همه جانبه سرمایه‌داری صنعتی در آمریکا شد، که حاصل آن رشد غول آسا و کمی طبقه کارگر صنعتی در آمریکا شد که با توجه به ماهیت ضد انقلابی و بهره‌کشانه سرمایه‌داری استثمار وحشتناک طبقه پرولتاریا آمریکا گردید. همین امر باعث شد که مبارزات طبقاتی تحت رهبری

پرولتاریای صنعتی در آمریکا رشد روزافزونی پیدا کند که با توجه به جایگاه شهر شیکاگو به عنوان قطب صنعتی آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم مبارزات طبقاتی در این شهر نسبت به ایالت‌ها و شهرهای دیگر آمریکا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. و - در همین راستا بود که در سال ۱۸۸۶ مبارزات کارگران شهر شیکاگو تجلی و نمایش دهنده تمامی مبارزات کارگران آمریکا بود.

ز - در روز شنبه اول ماه مه سال ۱۸۸۶ قرار بود که در ادامه مبارزات و اعتصابات کارگری (که در کل شهرهای صنعتی آمریکای شمالی در جریان بود)، کارگران شیکاگو تظاهرات و میتینگ و سخنرانی در میدان «های مارکت» در قلب شیکاگو در ساعت ۸:۳۰ صبح داشته باشند.

ح - به همین خاطر بود که تجمع در ساعت معین در میدان «های مارکت» شیکاگو تشکیل شد و شعارهایی که بر روی پلاکاردهای کارگران نوشته شده بود همگی شعارهای صنفی و خواسته‌های اولیه بود. مثل ۸ ساعت کار روزانه یا یک روز تعطیلی در هفته یا جلوگیری از اخراج کارگران یا مزد مساوی برای کار مساوی و... که تجمع در ساعت مقرر یعنی ۸:۳۰ صبح با شرکت بیش از ۱۰۰ هزار نفر پرولتاریای صنعتی انجام گرفت که در آن ۱۱ نفر از رهبران پرولتاریا سخنرانی کردند و از منافع صنفی کارگران دفاع نمودند.

ط - در ساعت ۱۱ صبح پس از آنکه سخنرانی‌ها پایان یافت و جلسه تمام گردید کارگران کوشیدند که به طرف خیابان میشگان در همان شهر شیکاگو راه پیمائی کنند. حدود ساعت ۱۱:۳۰ صبح بود که راه پیمایان در مسیر خیابان میشگان به خیابان نهم رسیدند که به محض رسیدن به اول خیابان نهم، تیراندازی به راه پیمایان از زمین و آسمان از پشت بام‌ها و از خیابان صورت گرفت که حاصل آن کشته شدن ده‌ها کارگر و زخمی شدن صدها نفر و دستگیری صدها تن از کارگران از جمله رهبران کارگران بود.

ی - در ۱۱ نوامبر سال ۱۸۸۷ رهبران کارگران، آلبرت پارسونز و سه رهبر دیگر کارگران توسط بورژوازی و نماینده سیاسی او به دار آویخته شدند.

ک - از سال ۱۸۸۹ سه سال بعد از طرف اتحادیه بینالمللی کار، روز اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگران شناخته شد که پیشنهاد فوق در کنگره دوم انترناسیونال پذیرفته شد و لذا در همین رابطه است که مدت ۱۲۰ سال است که تمامی کارگران جهان در این روز ضمن برپائی جشن و شادی یاد آن شهیدان را گرامی می‌دارند و سعی می‌کنند با شرکت خود در این جشن سراسری، وحدت و یکپارچگی ارتش کار جهانی را در برابر بورژوازی به نمایش گذارند.

ما هم این روز را به تمامی کارگران جهان و به خصوص کارگران ایران تبریک می‌گوییم.

#### ۴ - تاریخ جنبش کارگری ایران:

الف - پروسه تکوین طبقه پرولتاریای صنعتی ایران ریشه در پروسه استحاله ساختار اقتصادی و شکل تولید و روابط تولیدی ایران دارد.

ب - اگرچه پروسه استحاله ساختار اقتصادی و شکل تولید در تاریخ سرمایه‌داری کشور ما مانند اروپا نبوده است، ولی به طور مشخص پروسه تکوین و پیدایش سرمایه‌داری در کشور ما سه دوره مختلف طی کرده است که عبارتند:

اول - مرحله بورژوائی.

دوم - مرحله سرمایه‌داری تولیدی.

سوم - مرحله بورژوازی کمپرادور یا وابسته.

ج - آغاز تاریخ پیدایش مناسبات بورژوائی ایران بازگشت پیدا می‌کند به دوران صفویه<sup>۵</sup>.

---

۵. که بورژوازی جاری ایران به موازات رشد تضاد صفویه با عثمانی و پیوند نظامی صفویه با انگلیس جهت انتقام از شکست چالدران و جنگ شاه عباس با پرتغالی‌ها و دفع پرتغالی‌ها رقیب امپریالیستی انگلیس از جنوب ایران و بالاخره ورود برادران شرلی به عنوان نماینده دولت انگلیس به ایران پروسه پیدایش و رشد خود را از سر گرفت.

د - دوران صفویه به خاطر اینکه مصادف با قرن ۱۷ اروپا و دوران اعتلای بورژوازی تجاری و کشورگشایی اروپا می‌باشد، قرار گرفتن ایران در مسیر راه ابریشم و راه ادویه و تجارت سودآور کمپانی هند شرقی که بر غارت هندوستان استوار بود، همه باعث گردید تا بورژوازی تجاری جهان خوار اروپا که در راس آن بورژوازی تجاری انگلیس قرار داشت به بورژوازی تجاری تازه به دوران رسیده ایران به چشم سر پل انتقال کالاهای تجاری از هند به اروپا و از اروپا به هند نگاه کند و همین امر بود که نطفه اولیه بورژوازی تجاری کشور ما از آغاز به صورت واسطه‌گی خارجی بسته شد و نیاز بورژوازی تجاری ما را از تولید روستای داخلی قطع کرد و به کالا خارجی پیوند داد. که حاصل آن عدم شکل‌گیری پروسه تکوین سرمایه ملی و عدم پیوند سرمایه تجاری ما به روستاهای کشور بود که این انحراف ساختاری دلیل اصلی انحراف شکل‌گیری بورژوازی تولیدی و صنعتی ما بعد از پیدایش نفت در ایران و رفرم اقتصادی ۶ بهمن سال ۴۲ پهلوی گردید.

ه - بنابراین پیوند سرمایه تجاری ایران به جای پیوند به اقتصاد کشاورزی به سرمایه تجاری اروپا و انگلیس، اولین انحراف در پروسه تکوین سرمایه‌داری در جامعه ما شد و همین انحراف ساختاری باعث گردید که پروسه پیدایش و رشد سرمایه تجاری در جامعه ما نتواند مانند اروپا زمینه‌ساز مرحله طبیعی انتقال از بورژوازی تجاری به بورژوازی تولیدی و صنعتی باشد و حاصل آن عدم پیوند بورژوازی صنعتی ما به سرمایه‌های بورژوازی تجاری و عدم پیوند سرمایه‌های تجاری ما به اقتصاد کشاورزی و عدم پیوند شهر و روستا بود. زیرا اگر پروسه پیدایش و شکل‌گیری و رشد سرمایه‌داری از مرحله بورژوائی تا مرحله سرمایه‌داری صنعتی مانند اروپا شکل می‌گرفت باید آنچنانکه مارکس می‌گوید می‌بایست سرمایه تجاری اولیه ما در دوران صفویه از سرریز شدن ثروت‌های مازاد کشاورزی روستاهای ما شکل می‌گرفت و پس از تکوین سرمایه تجاری اولیه، همین سرمایه تجاری باید به صورت سرمایه اولیه جهت تکوین بورژوازی تولیدی و صنعتی در ایران می‌شد که چنین نشد. در نتیجه عدم پیوند سرمایه تجاری ما به اقتصاد کشاورزی و عدم پیوند سرمایه بورژوازی صنعتی و تولیدی ما به سرمایه تجاری باعث شد که سرمایه‌داری ایران

از یک رشد طبیعی و موزون برخوردار نباشد و بورژوازی ملی نتواند نه در شکل تجاری و نه در شکل تولیدی در ایران به وجود آید.

و - وجود گسل‌های بین سرمایه‌ای فوق باعث گردید تا ناف سرمایه بورژوازی تولیدی ما که بستر پیدایش طبقه پرولتاریای صنعتی ما بوده است، به جای وصل به سرمایه‌های تجاری به تانکرهای نفت و چاه‌های نفت خوزستان وصل باشد. یعنی آنچنانکه پیدایش سرمایه تجاری ما به ورود برادران شرلی و جنگ شاه عباس با پرتغالی‌ها و انتقام شکست شاه اسماعیل در چالدران و سر پل اتصال اروپا با هند وصل بود، تکوین سرمایه بورژوازی صنعتی ما هم به ورود داری و چاه‌های نفت خوزستان وصل گردید که حاصل این گسل‌ها بیگانگی اقتصادی شهر و روستا و کشاورزی و تجاری و صنعتی و تجاری و عدم شکل‌گیری بورژوازی ملی و پیدایش سرمایه‌داری کمپرادور و استحاله دستوری روابط تولید، به جای استحاله سرمایه‌ای و پیوند اقتصاد به دولت‌ها، به جای پیوند اقتصاد ما به طبقه‌ها گردید.

ز - انقلاب مشروطیت ما آنچنانکه در بافت طبقاتی مجلس اول هویدا می‌باشد کشاکش دو طبقه زمین‌دار روستائی و بورژوازی تجاری شهری با دولت می‌باشد که بالاخره پس از کشاکش‌های متوالی به تقسیم قدرت تن می‌دهند و این نمایش انقلاب بورژوا - دموکراتیک جامعه ما بود.

ح - قدرت اقتصادی دولت‌ها در کشور ما بر خلاف اروپا، به جای پیوند با طبقه (مثل دوره ساسانی)، قبل از پیوند به چاه‌های نفت به اقتصاد غارت غنیمتی وصل بود. که در این راستا پایه اصلی قدرت دولتی ایل‌ها بودند که در آغاز از بیرون مرزها حمله می‌کردند اما بعداً با تقویت ایل‌های درونی مثل ایل شاهسون در عصر صفوی یا ایل افشاریه در عصر افشاریه و ایل قاجار در عصر قاجاریه و... جای ایل‌های برون مرزی مثل ایل مغول یا ایل سلجوقیه و ایل غز و... گرفتند و سکان اقتصادی همه این‌ها به جای طبقه حاکم شهر و روستا به غارت و غنیمت استوار بود. مثل نادر شاه که تمام کشاورزان روستای ما را جمع می‌کرد و به طرف هند می‌رفت و پس از جنگ‌ها و کشت و کشتار طلاهای کوه نور و دریای نور و... کشور هند را



بار می‌کرد و به کلات نادری می‌آورد و چند روزی با آن آشپزخانه حکومت خود را گرم نگه می‌داشت و... که حاصل همه این مکانیزم‌ها دوری دولت از طبقه در کشور ایران و پیدایش اقتصاد دستوری به جای اقتصاد طبیعی بود، که در یک نگاه کلی تکیه گاه دولت‌ها در ایران به جز دوران ساسانی که بر طبقه حاکم یعنی زمین‌داران تکیه داشت در بقیه مراحل یا بر غارت و غنیمت استوار بوده است یا بر چاه‌های نفت و همین موضوع باعث گردید که دولت‌ها هیچ وقت در ایران به عنوان نماینده سیاسی طبقه حاکم ایران نباشد و همین عامل انحراف پروسه اقتصادی جامعه ما بوده است. به خاطر همین عامل بوده است که باعث شد دولت‌های غربی جهت فراهم کردن بستر غارت در این کشور به جای تقویت طبقه‌های حاکم و ساختار اقتصادی، به تقویت و تکوین دولت‌های متمرکز و مقتدر بپردازند که آخرین آن‌ها، رضاخان میرپنج بود که در دوران افول حکومت قاجاریه توسط حکومت انگلیس شکل گرفت.

ط - نطفه اول پرولتاریای صنعتی کشور ما با تاسیس پالایشگاه نفت آبادان در سال ۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۰ شمسی) یعنی پنج سال بعد از انقلاب مشروطیت (۱۳ مرداد ۱۲۸۵ به فرمان مظفرالدین شاه) و ۹ سال قبل از کودتای رضاخان و دو سال قبل از جنگ جهانی اول و پیدایش پدیده امپریالیسم مالی - اقتصادی در غرب آغاز می‌گردد.

ی - اگرچه تا قبل از آن بافت کارگری در جامعه اقتصادی کشور ما مانند کارگران چاپ وجود داشته است ولی تولد و تکوین پرولتاریای صنعتی ما بازگشت پیدا می‌کند به صنعت نفت و بعد از آن صنعت شیلات، که این دو پایه عامل شکل‌گیری طبقه پرولتاریای صنعتی در کشور ما شدند که این زمان دقیقاً مصادف با اوج مبارزات تشکیلاتی صنفی - سیاسی طبقه پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری هست. در همین راستا بود که با تشدید فشارهای اقتصادی توسط شرکت نفت انگلیس بر پرولتاریای صنعتی کشور ما نطفه جنبش کارگری از آغاز پیدایش طبقه پرولتاریا به استان خوزستان متصل گردید و باز به همین خاطر بود که نخستین تشکیلات پرولتری ما تحت عنوان شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای در سال ۱۲۹۹ در زمان وثوق الدوله به رسمیت شناخته شد. این شورا که ۳۰ نفر عضو داشت از نمایندگان ۱۵

اتحادیه تهران که شامل اتحادیه چاپخانه‌ها، اتحادیه نانو‌ها، اتحادیه خبازها، اتحادیه قنادها و اتحادیه بزازها و... شکل گرفت. اگرچه این اتحادیه تا سال ۱۳۰۴ فعالیت علنی داشت و در سال ۱۳۰۴ سال تاج گذاری رضاشاه فعالیت این اتحادیه ممنوع گردید. در مدت چهار سال، فعالیت این شورا فقط جنبه صنفی داشت و تلاش می‌کرد تا با طرح نخستین خواسته‌های صنفی کارگران زمینه پیدایش و تصویب یک قانون کار فراهم‌سازد که با فشار رضاخان غیر ممکن شد.

ک - تشکیل شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای که نمایندگان اتحادیه‌های صنفی شهر تهران بود، نخستین تجربه تشکیلاتی کارگران غیر صنعتی بود که به عنوان پشتیبان طبیعی پرولتاریای صنعتی ایران شکل گرفت.

ل - اگرچه فعالیت شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای مانند فعالیت سندیکای کارگران نفت خوزستان که نخستین تشکیلات صنفی پرولتاریای صنعتی ایران بود نتوانست به سرعت فازهای صنفی - سیاسی را پشت سر بگذارد و وارد اعتصابات کارگری و اعتلای خواسته‌های کارگران گردد، ولی در کادر همان پیشبرد خواسته‌های صنفی که عبارت بود از: «تنظیم و تصویب قانون کار» حتی پس از ممنوع شدن فعالیت علنی توسط رضاخان به فعالیت غیر علنی خود ادامه داد و توانست موفقیت‌هایی به دست آورد و در همین راستا بود که شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای توانست در سال ۱۳۲۳ یعنی سه سال بعد از تبعید رضاخان، نخستین قانون کار در چهاردهمین دوره مجلس به بحث بگذارد که به خاطر اکثریت ارتجاعی نمایندگان مجلس چهاردهم قانون کار پیشنهادی شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای رای نیلورد و در سال ۱۳۲۵ در مجلس پانزدهم به خاطر حمایت ملیون تحت رهبری مصدق نخستین قانون کار کشور به تصویب رسید و برای اولین بار کارگران کشور دارای نظام حقوقی شدند که توسط آن می‌توانستند در برابر بورژوازی حاکم به صورت حقوقی - صنفی از منافع خود دفاع کنند. اصول محوری قانون کار مصوبه خرداد ماه سال ۱۳۲۵ عبارت بودند از:

۱ - هشت ساعت کار روزانه.

- ۲ - دو هفته مرخصی در سال با استفاده از حقوق.
- ۳ - شش هفته مرخصی زایمان برای زنان کارگر.
- ۴ - منع کار برای کودکان زیر ۱۲ سال.
- ۵ - تامین بیمه اجتماعی برای کارگران.
- ۶ - حداقل حقوق روزانه ۴۰ ریال برای کارگران نفت جنوب و ۳۰ ریال برای کارگران دیگر مناطق ایران.
- ۷ - یک روز مرخصی هفتگی و...

م - تشکیل و فعالیت شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای از سال ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۲۵، تصویب نخستین قانون کار و نظام حقوقی کارگران یک موضوع را ثابت کرد و آن اینکه در مرحله اول جنبش کارگری ایران که از سال ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۲۵ می‌باشد، اگرچه جنبش پرولتاریای صنعتی نفت جنوب ایران دارای فعالیت صنفی و سیاسی هستند اما نقش هژمونی جنبش کارگری در دست جناح کارگری جنبش کارگری می‌باشد که تحت لوای شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای (اتحادیه‌های پانزده گانه تهران) فعالیت می‌کردند.

ن - از سال ۱۳۲۵ به بعد مرحله دوم جنبش کارگری که همراه با اعتلای جنبش پرولتاریای صنعتی بود آغاز شد. در همین راستا بود که بزرگترین سندیکای پرولتاریای صنعتی کشور تحت عنوان «سندیکای کارگران جنوب» در سال ۱۳۲۵ تشکیل شد و در همین سال ۱۳۲۵ بود که «سندیکای کارگران نفت جنوب» به شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای تهران پیوستند و باز در همین سال است که بزرگترین اعتصاب کارگران صنعت نفت که بیش از ۱۰۰ هزار نفر پرولتاریای صنعتی نفت جنوب بر علیه شرکت نفت انگلیس انجام گرفت. دومین مرحله جنبش

۶. پس از طرح شعار ملی شدن صنعت نفت از طرف دکتر محمد مصدق و سیاسی شدن شرایط اجتماعی و پایان جنگ جهانی دوم و رشد جنبش‌های رهائی‌بخش در عرصه کشورهای تحت سلطه و گسترش صنایع داخلی و رشد فعالیت تشکیلاتی حزب توده.

کارگری ایران که هژمونی آن برعکس مرحله اول (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۵ که در دست جناح کارگری جنبش کارگری بود) در دست جناح پرولتری طبقه کارگران قرار گرفت. ولی نکته‌ای که در این مرحله از پروسه جنبش قابل توجه بود اینکه با عنایت به اینکه تشکیلات جنبش پرولتری ایران (برعکس اروپا به خاطر بحران‌های ساختاری که فوقاً مطرح گردید) از پتانسیل لازم جهت هدایتگری برخوردار نبود در نتیجه باعث شد تا تشکیلات حزب توده به عنوان جریان چپ که از طرف بلوک شرق قدرت فاتح جنگ دوم جهانی حمایت می‌شد در تشکیلات کارگری نفوذ و دخالت کند و سکان هدایتگری تشکیلات کارگری ایران را در دست گیرد که حاصل آن چپ روی‌های کودکانه‌ای بود که به خصوص در مقابل نهضت مقاومت ملی مصدق مرتکب شد که حاصل همه این‌ها قرار گرفتن جنبش کارگری ایران در خدمت سیاست‌های انحرافی حزب توده ایران بود.

س - ملی شدن صنعت نفت تحت رهبری دکتر محمد مصدق بزرگترین دستاورد جنبش کارگری در مرحله دوم بود که با حمایت پرولتاریای صنعتی ایران انجام گرفت.

ع - مرحله دوم جنبش کارگری با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید و جنبش کارگری پس از حاکمیت اختناق حکومت کودتا و متلاشی شدن تشکیلات داخلی حزب توده و سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق تا سال ۱۳۴۲ تحت سلطه رژیم اختناق، مرحله سوم حرکت خود را از سر گذارنید. که در این مرحله جنبش کارگری ایران سعی کرد که از مرحله «در خود» و مرحله برای غیر خارج شود و مرحله «برای خود» را از سر گیرد. که حاصل آن انجام اعتراضات و اعتصابات پراکنده کارگری از اعتصابات کارگران شرکت نفت تا اعتصابات کارگران کوره‌های آجرپزی و رامین و نیروهای خدمات شهری و اتوبوس واحد و... همه در همین راستا بود که در ۶ بهمن سال ۱۳۴۲ رژیم کودتا تلاش کرد تا با فرم ۶ ماده‌ای که کارگران را در سود کارخانه‌ها سهیم می‌کرد، حرکت‌های ضد انگیزه‌های جهت آمبورژوا کردن کارگران با تاسی از سیاست‌های طبقه حاکم بورژوازی غربی فراهم‌سازد که این سیاست رژیم هم

نتوانست جنبش کارگری ایران را خاموش کند، در نتیجه جنبش کارگری در مرحله چهارم حرکت خود که تا سال ۵۷ ادامه داشت به اعتصابات خود (اگرچه پیوسته از طرف رژیم به خشونت کشیده می‌شد) ادامه می‌داد، که از مهم‌ترین این اعتصابات، اعتصاب سه روزه جهان چیت کرج بود که با شرکت ۱۵۰۰ کارگر جهان چیت در اردیبهشت سال ۱۳۵۰ انجام گرفت، اگرچه خواسته کارگران در این اعتصاب جنبه صنفی داشت ولی با حمایت دولت و ژاندارمری (از فاتح مالک کارخانه جهان چیت) این اعتصاب که در روز سوم به راه پیمائی به طرف تهران کشیده شده بود در محل کارونسرای سنگی به خاک و خون کشیده شد و بیش از ۱۰۰ نفر از کارگران کشته و زخمی شدند.

ف - اعتصابات کارگری در مرحله چهارم اگرچه صورتی ناپیوسته با خواسته‌های صنفی انجام می‌گرفت ولی این جنبش به هر شکل ادامه داشت، تا اینکه در سال ۵۷ پس از شروع نهضت ضد استبدادی مردم ایران جنبش کارگری ایران وارد پنجمین مرحله حرکت خود شد که نتیجگان:

اولا فراگیر بودن سراسری جنبش کارگری در این مرحله بود به طوری که کارگاه یا کارخانه‌ای در این مرحله پیدا نمی‌کردی که در این مرحله از جنبش شرکت نکرده باشد.

در ثانی خواسته جنبش در این مرحله برخلاف مراحل قبل، جوهر سیاسی داشت. در ثالث رهبری جنبش در این مرحله در دست کارگران صنعت نفت جنوب بود که حاصل آن با پیروزی مبارزات ضد استبدادی ۲۲ بهمن جنبش کارگری مرحله دیگری از مبارزات بر حق خود را پشت سر گذاشت.



جنبش صد ساله

کارگری ایران،

در جستجوی

آزادی و برابری





## ۱ - سمتگیری دموکراتیک یا عدالت خواهانه:

از ۱۸ شهریور تا ۲۲ بهمن ۵۷ تقریباً مدت ۶ ماه برای اولین بار در تاریخ یکصد ساله جنبش کارگری ایران، کل طبقه کارگر ایران به صورت یکپارچه از صنعت نفت تا ایران خودرو، از ذغال سنگ البرز تا ذوب آهن اصفهان، از تراکتورسازی تبریز تا معدن سنگ آهن بافق، از پتروشیمی شیراز تا نیشکر هفت تپه و غیره وارد فاز سیاسی جنبش دموکراتیک خود بر علیه رژیم توتالیتر و مستبد پهلوی شدند که تا زمان سقوط رژیم توتالیتر و مستبد پهلوی ادامه داشت. اما با پیروزی انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷ خلق ایران، به علت موج سواری روحانیت فقهاتی حوزه و بی تشکیلی و پراکندگی و هدایتگری از برون جنبش کارگری ایران توسط روحانیت موج سوار فقهاتی حوزه به وسیله فتوا و تکلیف و خلاء نیروهای پیشگام جنبش سیاسی ایران در سه شاخه مذهبی و غیر مذهبی و ملی باعث گردید تا جنبش دموکراتیک طبقه کارگر ایران از فردای انقلاب گرفتار فلش بک تاریخی خود بشود. به طوری که هر چند این جنبش در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی ایران (از بهمن ۵۷ تا امروز) پیوسته با اعتراضات و اعتصابات و مبارزات خود در اشکال مختلف از صنفی تا سیاسی به راه گذشته خود ادامه داده است، ولی با تثبیت

چتر استبداد مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته بر تمامی نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری این مملکت، طبقه کارگر ایران هم از این دستاورد رژیم مطلقه فقهاتی محروم نمانده است و گرچه در طول ۵۰ سال استبداد مطلقه پهلوی نتوانست در چارچوب آن رژیم توتالیتر به خواسته اولیه خود که تشکیل مستقل سراسری و تشکل سندیکائی می‌باشد دست پیدا کند، در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت مطلقه فقهاتی همان اندک تشکیلات صنفی پراکنده‌ائی هم که در رژیم مطلقه و توتالیتر پهلوی دست و پا کرده بود به میمنت تشکیلات کارگری دولتی زرد تزریق از بالای رژیم مطلقه فقهاتی مثل تشکیلات خانه کارگر و بسیج و انجمن‌های اسلامی کارگری از دست داد، ولذا این طبقه نتوانست به حداقل خواسته خود که تشکیل سندیکائی و تشکل مستقل کارگری می‌باشد - و طبق ماده ۱۳۷ قانون کار فرمایشی رژیم مطلقه فقهاتی که می‌گوید:

«به منظور هماهنگی و حسن انجام وظایف مربوطه تشکل‌های کارگری و کارفرمائی می‌توانند به طور مجزا نسبت به ایجاد تشکیلات مرکزی اقدام نمایند» جزو حقوق مسلمه کارگران ایران می‌باشد - دست پیدا کند و همین فقدان تشکل سندیکائی و تشکیلات مستقل کارگری باعث شده تا این طبقه در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی بر کشور ایران نه تنها نتواند مانند ۶ ماه فاز سیاسی مبارزه دموکراتیک سال ۵۷ جنبش کارگری ایران وارد مبارزه یکپارچه و همه جانبه عدالت‌خواهانه با رژیم مطلقه فقهاتی جهت دستیابی به خواست‌های صنفی و اقتصادی و معیشتی خود بشود، بلکه این طبقه در طول ۳۶ سال گذشته نتوانسته است حتی از صورت مبارزه دفاعی و صنفی و پراکنده تحمیل شده بر این طبقه از طرف رژیم مطلقه فقهاتی خارج بشود.

بنابراین پس از ۳۶ سال ما امروز در ایران در برابر طبقه کارگری قرار داریم که هنوز شعار و خواسته‌اش عبارت است از:

الف - اعتراض به تعویق پرداخت حقوق.

ب - اعتراض به عدم افزایش مزد و حقوق در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار

فرمایشی خود رژیم مطلقه فقهاتی.

ج - اعتراض به قراردادهای موقت کار و قس علی هذا که به صورت خودبخودی و پراکنده و غیر تشکیلاتی و غیر هژمونیک مطرح می‌شود و با همه این احوال از طرف رژیم مطلقه فقهاتی همین خواسته‌ها و مطالبات اولیه کارگران با تیغ و درفش و اخراج و زندان و سرنیزه روبرو می‌شوند.

به همین دلیل علت اصلی شکست جنبش اجتماعی سال ۸۸ ایران به رهبری جنبش سبز نباید فقط در شکنجه گاه‌های کهریزک و اوین و گوهردشت و در سرکوب خونین خیابان‌های تهران و در حمله‌های مغولی لباس شخصی‌های حزب پادگانی خامنه‌ای به خوابگاه‌های دانشجویی و در حصر رهبران جنبش سبز و در کودتای انتخاباتی حزب پادگانی خامنه‌ای در خرداد ۸۸ و در تظاهرات و راه پیمائی‌های دولتی سازماندهی شده توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در ۹ دی ماه ۸۸ و در تجاوزات جنسی و کشتار زندانیان سیاسی توسط سعید مرتضوی سر انگشت قضائی حزب پادگانی خامنه‌ای جستجو کرد، هر چند که همه این‌ها تاثیر گذار بوده‌اند اما هیچکدام این‌ها را نمی‌توان به عنوان علت اصلی شکست جنبش اجتماعی ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز مطرح کرد، علت اصلی شکست جنبش اجتماعی سال ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز فقط در یک امر قابل تبیین می‌باشد و آن فقدان حضور جنبش سراسری و سیاسی و تشکیلاتی و مستقل طبقه کارگر ایران می‌باشد.

همان فاکتوری که وقتی در ۱۸ شهریور ۵۷ با اعتصاب سراسری کارگران صنعت نفت آغاز شد، پارسونز سفیر انگلیس در ایران در خاطرات آن زمان خود می‌نویسد همان روز با شنیدن این خبر به دربار شاه رفتم و خطاب به او گفتم که کار شما تمام است و باید بروید. سرکوب و قهر و خشونت و ترور و شکنجه و تجاوز و تبعید و زندان اگر تا کنون در طول حکومت شما دوای درد بود از این مرحله جز تسلیم در برابر این طبقه راهی برای شما نمانده است، چراکه از امروز نه نفت داری که بتوانی با پول آن سلاح و سپاه سرکوب خلق تهیه کنی و نه آن زندان و شکنجه‌گاه‌هایی که داری می‌توانی طبقه کارگر ایران را در آن جای بدهی و نه این طبقه در بستر

مبارزه با تو جز زنجیری که بر پا دارند و ستم استخوان‌سوز که بر آن‌ها روا رفته است چیزی دارند که از دست بدهند.

به همین دلیل متأسفانه در طول ۵ سال بعد از جنبش ۸۸ تا کنون گرچه نظریه‌پردازان و تئوریسین‌ها و اتاق فکر این جنبش از آسمان تا ریسمان به عنوان علل شکست جنبش اجتماعی ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز مطرح کرده‌اند و در باب آن علل‌های فرعی از طرف این اندیشمندان سیاسی هوادار جنبش سبز نوشته‌اند و گفته‌اند اما به علت ناشناخته ماندن این علت اصلی از طرف این نظریه‌پردازان و تئوریسین‌ها در طول ۵ سال گذشته حتی به اندازه ۵ صفحه هم در باب این علت اصلی شکست جنبش اجتماعی ۸۸ نه نوشته‌اند و نه گفته‌اند و همین امر باعث گشته که هر چه از خرداد ۸۸ فاصله می‌گیریم فاصله این طبقه با جنبش اجتماعی بیشتر و بیشتر بشود و طبیعی است که تا زمانیکه به این مشکل اساسی و علت اساسی جنبش اجتماعی ایران توجه نشود اگر در آینده صد بار دیگر هم جنبش اجتماعی ایران آنتشفاشی بکند، باز سرنوشت این جنبش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای همان خواهد بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در ۲۴ تیرماه ۷۸ در خیابان‌های تهران و خوابگاه امیرآباد بر سر جنبش دانشجویان ایران آورد.

بی شک تنها جایی که خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش مجبور به تسلیم خواهند شد فقط سونامی جنبش سیاسی طبقه کارگر ایران می‌باشد چراکه هم بازوی اقتصادی دارد و هم بازوی تشکیلاتی و هم بازوی سیاسی، آن هم یک بازوی ستبری که هرگز به زانو در نمی‌آید؛ لذا هر چند در تظاهرات ۲۵ خرداد ۸۸ میرحسین موسوی با بلندگوی دستی، حزب پادگانی خامنه‌ای را تهدید به رویارویی با اعتصابات و مبارزه سیاسی طبقه کارگر کرد ولی خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش بهتر از هر کس می‌دانستند که این شعار میرحسین موسوی عقبه عملی و تشکیلاتی ندارد، در نتیجه آنچنانکه در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ دیدیم خامنه‌ای با حضور در این نماز جمعه خطاب به موسوی سخن از سرکوب و قهر و سرنیزه با جنبش سبز و حمایت همه جانبه از دولت کودتا و احمدی نژاد گفت تا آنجا که حتی حاضر شد در پاسخ به نامه سرگشاده

هاشمی رفسنجانی در ۱۸ خرداد ۸۸، هاشمی رفسنجانی را در پای احمدی نژاد ذبح سیاسی و هویتی بکند.

به همین دلیل چون در طول این پنج سال به شناخت غیبت جنبش طبقه کارگر ایران در جنبش اجتماعی ایران و جنبش دانشجویی ایران به عنوان علت اصلی شکست این جنبش‌ها تکیه نکرده‌ایم این امر باعث شده است تا در طول ۵ سال گذشته هیچ گامی جهت بر طرف کردن این خلاء بر ننداریم، لذا به همین دلیل است که هر چه زمان می‌گذرد این فاصله بین جنبش اجتماعی ایران و جنبش دانشجویان ایران با جنبش کارگری ایران بیشتر و بیشتر می‌شود.

البته سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه چرا جنبش طبقه کارگر ایران حتی در شکل غیر هژمونیک و مستقلانه - مانند ۶ ماه سال ۵۷ - خود را مجبور و موظف نمی‌بیند تا از جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی ایران حمایت کند؟

در یک جمله اگر بخواهیم به صورت موجز و کپسولی پاسخ بدهیم باید بگوئیم که طبقه کارگر ایران در شعار و خواسته‌ها و مطالبات جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ و جنبش سبز ۸۸ مطالبات و خواسته‌های خود را نمی‌دید، لذا جنبش طبقه کارگر ایران در این شرایط نه جنبش دانشجویی ایران را و نه جنبش سبز را به عنوان نماینده سیاسی طبقه خود نمی‌شناسد و در این رابطه است که تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران و جنبش اجتماعی ایران به حمایت و طرح مطالبات و خواسته‌های طبقه کار ایران نپردازد، هرگز این طبقه دیگر خودش را موش آزمایشگاهی پاولف نمایندگان قدرت حاکم ایران نخواهد کرد.

البته ممکن است در اینجا این سوال مطرح شود که پس چرا این طبقه در سال ۵۷ حاضر به قبول و هژمونی روحانیت موج سوار فقاهتی حوزه شد؟ در پاسخ به این سوال باید بگوئیم که طبقه کارگر ایران:

اولا از زمانی که شعار روحانیت موج سوار فقاهتی این شد که «شاه باید برود» آماده پذیرش این هژمونی شد.

ثانیا طبقه کارگر در طول ۵۰ سال تحمل فشار و سختی و زندان و سرنیزه رژیم توتالیتر پهلوی به این حقیقت دست پیدا یافته بود که بدون سرنگونی رژیم توتالیتر پهلوی، امکان دستیابی به حداقل حقوقش برای او فراهم نمی‌شود و از آنجائی که در آن زمان به علت بحران طبقاتی جامعه ایران و افزایش کمی طبقه متوسط و خرده بورژوازی شهر و روستا بر طبقه کارگر ایران امکان مبارزه انفرادی برای طبقه کارگر ایران جهت سرنگونی رژیم توتالیتر پهلوی وجود نداشت در نتیجه در آن زمان برای طبقه کارگر ایران راهی جز این نبود که در آن مرحله توسط مبارزه تحت هژمونی روحانیت تمامیت خواه فقهاتی حوزه بستر سرنگونی شاه و پهلوی را فراهم کند، اما این طبقه در خرداد ۸۸ در شعار ابطال انتخابات رهبری جنبش سبز تامین حداقل خواسته و مطالبات خود را نمی‌دید تا مطابق آن حاضر شود در این رابطه هزینه بدهد به همین دلیل عطایش را به لقائش بخشید و گفت «دور از شتر بخواب که خواب آشفته نبینی.»

لذا طبقه کارگر ایران به خواب خود ادامه داد و تنها آن زمانی آماده حمایت و حضور در صحنه است که یا خود به عنوان منادی خواسته و مطالباتش وارد صحنه شود و یا اگر امکانش نباشد آن منادی دموکراتیکی که از مطالبات و خواسته‌های او حمایت می‌کند پیدا کند، هر که می‌خواهد باشد همین که از مطالبات و خواسته‌های او در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حمایت کند این «طبقه در خود» آماده است تا با حمایت از آن به «طبقه‌ائی برای خود» شود.

جان رید خبرنگار معروف در کتاب «ده روزی که دنیا را لرزاند» در خصوص روزهای اول انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها بر علیه منشویک‌ها در روسیه می‌گوید: «روزی در خیابان‌های مسکو گذر می‌کردم دیالوگ جنجالی بین یک یقه آبی یا کارگر با یک یقه سفید یا کارفرما در جریان بود. نظرم را به خود جلب کرد لذا به آن‌ها نزدیک شدم. دیدم که کارفرما یا یقه سفید خطاب به یقه آبی یا کارگر می‌گوید که این لنینی که امروز رهبری شما را به دست گرفته است جاسوس آلمان‌ها است که جهت سرنگونی حاکمیت روسیه به روسیه فرستاده شده است. او اصلاً نماینده شما کارگران نمی‌باشد

بلکه نماینده آلمان‌ها است هدف او پایان دادن به جنگ بین‌الملل به نفع آلمان‌ها است. ■ جان رید می‌نویسد که آن کارگر پس از اینکه تمامی حرف‌های آن کارفرما و یقه سفید را گوش داد تنها در پاسخ به آن یقه سفید گفت. آنچه تو می‌گوئی درست آیا این لنینی که تو می‌گوئی او جاسوس است. آیا در شعار و کلام و حرفش از منافع من دفاع می‌کند یا نه؟ آن یقه سفید در پاسخ آن کارگر گفت در حرف آری. آن یقه آبی به او گفت به همین علت من اگر هم به فرض محال او جاسوس هم باشد چون از منافع من دفاع می‌کند از او حمایت می‌کنم و در راه او هزینه می‌دهم. جان رید سپس می‌گوید این عامل علت اصلی برتری و پیروزی بلشویک‌ها بر منشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود» «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ».

## ۲ - وضعیت و مطالبات طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته

### الف - خصلت دفاعی:

اولین مشخصه مبارزه طبقه کارگر ایران در راه دستیابی به مطالبات و خواسته‌هایش در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای، خصلت دفاعی مبارزه این طبقه است چراکه در طول ۳۶ سال گذشته طبقه کارگر ایران به صورت همگانی و طبقه‌ای و جمعی نتوانسته در مبارزه در راه کسب حقوق خود تلاش کند، در نتیجه این امر باعث شده تا:

اولاً این طبقه در مرحله فعالیت صنفی باقی بماند.

در ثانی به علت محدودیت مبارزه صنفی این امر باعث شده تا مبارزه این طبقه از جوهره دفاعی برخوردار شود، چراکه از آنجائی که در مبارزه صنفی:

الف - با کارفرمای مشخص و کنکریت روبرو هستیم.

ب - این مبارزه صنفی هم برحسب کارگاه و هم به لحاظ خواسته و هم به لحاظ

درخواست کننده متفاوت می‌باشند.

در نتیجه این امر باعث شده تا خواسته و درخواست کننده صورت مشخص و کنکریت پیدا کند که خروجی نهائی این امر اینکه این مبارزه‌های پراکنده صنفی طبقه کارگر ایران نمی‌توانند صورت طبقه‌ای به خود بگیرند، در نتیجه در طول ۳۶ سال گذشته به صورت فردی و گروهی و سکتاریستی باقی مانده‌اند که همین امر بسترساز دفاعی بودن این مبارزات پراکنده صنفی طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته شده است و صد البته فقدان تشکیلات و سازماندهی همه جانبه طبقه‌ای نه گروهی، باعث شده است تا این طبقه نتواند در فقدان تشکیلات جمعی طبقه‌ای و فعالیت سندیکائی همگانی به خواسته‌های مشترک صنفی خود دست پیدا کند.

در نتیجه زمانی که طبقه کارگر ایران در غیبت تشکیلات مستقلانه طبقه‌ای خود نمی‌تواند به حداقل خواسته اقتصادی و معیشتی دست پیدا کند، راهی جز این ندارد که به صورت سکتاریستی و فردی و کارگاهی در راه کسب حداقل‌های مطالبات و خواسته‌های صنفی خود تلاش بکند و همین عامل بسترساز مبارزه دفاعی طبقه کارگر ایران شده است، چراکه مبارزه طبقه کارگر از زمانی از حالت دفاعی خارج می‌شود و صورت تهاجمی به خود می‌گیرد که به جای نهاد و گروه کارگری، طبقه به حرکت درآید و طبقه کارگر زمانی به حرکت درمی‌آید که خواست عام و مشترک المنافع طبقاتی‌اش مطرح شود. تنها در آن صورت است که کارگران از صورت «طبقه‌ای در خود» به صورت «طبقه‌ای برای خود» بدل می‌شوند و به موازات این طبقه‌ای شدن و همگانی شدن خواسته و مطالبات طبقه کارگر است که مبارزه از فاز صنفی و اقتصادی وارد فاز سیاسی می‌شود و اصلاً تفاوت بین فاز صنفی و فاز سیاسی طبقه کارگر چیزی نیست جز اینکه خواسته گروهی و نهادی کارگران در فاز سیاسی بدل به خواسته طبقه‌ای آن‌ها بشود.

در نتیجه به محض طبقه‌ای شدن خواسته و مطالبات کارگران، مبارزه طبقه کارگر وارد فاز سیاسی می‌شود و همین استحاله فاز صنفی به فاز سیاسی، بزرگترین فونکسیون و عملکردی که طبقه‌ای شدن خواسته و مطالبات کارگران را به همراه



دارد چراکه خود این امر باعث می‌شود تا مبارزه طبقه کارگر از صورت دفاعی، وارد فاز تهاجمی بشود. بنابراین برای اینکه در این زمان بتوانیم کارگران ایران را از مبارزه دفاعی خارج کنیم باید خواسته کارگران ایران را از صورت گروهی و نهادی و کارگاهی و شهری و استانی خارج کنیم و به صورت همگانی و طبقه‌ای در آوریم و با طبقه‌ای کردن خواسته کارگران در این زمان است که می‌توانیم طبقه کارگر ایران را از صورت «طبقه‌ای در خود» به صورت «طبقه‌ای برای خود» درآوریم و به محض این استحاله طبقاتی است که احساس خودآگاهی طبقاتی در کارگر حاصل می‌شود و همین خودآگاهی طبقاتی است که جایگزین خودآگاهی فردی و خودآگاهی گروهی و نهادی و شهری و اقلیمی و استانی و نژادی و مذهبی می‌شود و باعث می‌گردد تا بستر جهت سازماندهی گروهی به شکل سندیکائی و اتحادیه‌ای فراهم بشود و به موازات این خواسته طبقاتی و این خودآگاهی طبقاتی و این مبارزه همگانی اتحادیه‌ای و سندیکائی یا حزبی طبقه کارگر است که کارگر ایرانی از لاک مبارزه دفاعی و صنفی و فردی خارج می‌شود و وارد مبارزه تهاجمی و طبقه‌ای و سندیکائی و اتحادیه‌ای و حزبی و سیاسی می‌شود.

## **ب - جایگزین شدن کثرت خواسته‌های گروهی، نهادی، قومی و اقلیمی به جای خواسته‌های اصلی و طبقه‌ای:**

این یک امر طبیعی است که هر چه ما از قله و دهانه آتشفشان به طرف دامنه بیایم به علت سرد شدن و پراکنده شدن مواد مذاب خروجی دهانه کثرت جایگزین وحدت می‌شود. در عرصه خواسته‌های طبقه کارگر هم باز این حکم صدق می‌کند چراکه وقتی که ما از منظر و زاویه طبقه به خواسته‌های کارگران نگاه می‌کنیم خود این نگاه باعث آرایش خواسته‌ها می‌شود و دلیل این امر هم آن است که خواسته‌های عام و همگانی تعدادشان کمتر از خواسته‌های کنکریّت و مشخص است و همین امر باعث می‌شود تا در عرصه جایگزین کردن خواسته طبقاتی به جای خواسته فردی و گروهی و نهادی و قومی و اقلیمی هم تعداد خواسته‌ها کمتر می‌شود و هم مبارزه وارد

فاز تهاجمی می‌گردد و در نتیجه شرایط دستیابی به خواسته‌ها بیشتر فراهم بشود.

برای فهم این مهم در اینجا مجبور به طرح مثالی هستیم. در شرایط فعلی که در جامعه کارگری ایران مبارزه سندیکائی و اتحادیه‌ائی و حزبی وجود ندارد و کارگران ایران دارای تشکیلات مستقل سراسری طبقه‌ائی برای خود نیستند این امر باعث شده است تا در جامعه کارگری ایران خواسته‌های انفرادی و گروهی و کارگاهی و قومی و اقلیمی، جایگزین خواسته‌های طبقه‌ائی بشود که حاصل این امر اینکه می‌بینیم که به علت این کارگاهی و گروهی و قومی و اقلیمی شدن خواسته کارگران با اینکه در این زمان هم زمان از فولاد مبارکه و ذوب آهن و گیتی پسند اصفهان گرفته تا ذغال سنگ البرز و پتروشیمی تبریز و قند اهواز و معدن سنگ مرکزی بافق، کارگران در حال اعتصاب و مبارزه با رژیم مطلقه فقهائی می‌باشند با همه این احوال به علت حاکمیت همان روح فردی و روح کارگاهی و روح اقلیمی بر این مبارزات:

اولا همه این مبارزات صورت مکانیکی دارند.

ثانیا به علت همان پراکندگی و غیر تشکیلاتی بودن این مبارزات صنفی از تراکم خواست‌های کارگاهی برخوردار می‌باشند بطوریکه اگر به جای این تعدد خواسته کارگران می‌توانستند به چند خواسته کلیدی دست پیدا کنند، هم می‌توانستند راحت‌تر به خواسته‌های خود دست پیدا کنند و هم می‌توانستند بستر پیوند بین کارگاه‌ها و کارگران را فراهم بکنند. خواسته‌های متعدد و متکثری مثل اعتراض به تعویق پرداخت حقوق یا بیمه بیکاری و بیماری و از کار افتادگی و بازنشستگی تحت پوشش تامین اجتماعی گرچه خواسته انسانی و اولیه می‌باشد و باید به آن‌ها بها بدهیم و تا زمانیکه این خواسته‌ها برای عده‌ائی از کارگران تحقق پیدا نکند اصلا امکان ادامه حیات در چارچوب حداقل‌ها برای آن‌ها وجود نخواهد داشت، ولی با همه این احوال این خواسته‌ها خواسته همگانی و حتی اکثریت طبقه کارگر ایران نیست لذا در مقایسه با خواسته‌های تعیین دستمزد بر مبنای ماده ۴۱ قانون کار و انطباق دستمزد با نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی و توجه به سبد هزینه معیشت خانواری مبتنی بر ۱۲ قلم کالای اساسی، یا اعتراض به قراردادهای موقت کار که باعث شده است تا

امنیت شغلی کارگران را به هم بزند و خواسته اکثریت کارگران ایران می‌باشد، این خواسته‌های دسته دوم نسبت به خواسته‌های دسته اول:

اولاً صورتی عام و کلی دارد.

ثانیاً نسبت به طبقه و جامعه کارگران ایران دارای مخاطب همگانی‌تری می‌باشد؛ لذا ما با طرح خواسته دسته دوم می‌توانیم به همان خواسته‌های دسته اول هم برسیم، مثلاً با طرح شعار اجرای قانون کار خود رژیم مطلقه فقهاتی و مخالفت با تغییرات در آن به سود کارفرمایان، ما می‌توانیم هم به بیمه تامین اجتماعی دست پیدا کنیم و هم می‌توانیم به اجرای ماده ۴۱ قانون کار دست پیدا کنیم و هم می‌توانیم طبق ماده ۱۳ همین قانون کار از آنجائی که این ماده حقوق کارگر را از جمله حقوق ممتازه می‌داند، از تعویق حقوق کارگران توسط کارفرمایان جلوگیری به عمل بیاوریم. البته توجه داشته باشیم که وقتی در اینجا مثلاً شعار اجرای قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی و جلوگیری از ایجاد تغییرات در این قانون می‌دهیم، مقصودمان تائید و حمایت از این قانون نیست چراکه طبق ماده ۲۷ این قانون به راحتی می‌توان کارگر را از کارخانه اخراج کرد، یا طبقه ماده ۷ این قانون حتی به صورت شفاهی می‌توان با کارگر قرارداد شفاهی منعقد کرد و طبق ماده ۱۰ این قانون می‌توان با کارگر قرارداد معین با مدت مشخص و محدود بست و یا مطابق این قانون کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر، از مشمولیت قانون کار خارج می‌شوند و قس علی هذه. مقصود ما از طرح این مثال طرح قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان تامین حداقل خواسته کارگران نه حداکثر خواسته‌های کارگران ایرانی می‌باشد.

## ج - پراکندگی و بی‌تشکی مبارزات کارگری ایران در طول ۳۶ سال گذشته:

اگر بپذیریم در دیسکورس رابطه مظلوم و ظالم حق گرفتاری است نه دادنی و اگر بپذیریم که در شرایطی مظلوم می‌تواند حق خود را از ظالم بگیرد که از قدرت لازم

برای گرفتن حقتش برخوردار باشد و گرنه هیچ ظالمی هرگز حاضر نمی‌شود که حقی که به صورت ناحق از مظلومی گرفته است توسط اخلاق کریمانه و برای رضای خدا به مظلوم پس بدهد. در خصوص رابطه بین کارگر و سرمایه‌دار هم همین قضیه حاکم می‌باشد چراکه زمانیکه بر اثر استثمار طبقه کارگر، سرمایه‌دار به نان نوائی رسیده است طبیعی است که این سرمایه‌دار خواه سرمایه‌دار خصوصی باشد، یا بنیادها و نهادهای غیر دولتی باشد، یا خود دولت باشد هرگز به صورت کدخدائی و اخلاقی و برای رضای خدا و صلح ارحام حاضر نمی‌شود مالی که به ناحق از کارگر گرفته است ببیاید پای میز مذاکره به کارگر پس بدهد، او دائماً در صدد استثمار بیشتر برای بسنترسازی افزایش سرمایه خود است.

پس واقعا کی استثمارگر یا ظالم یا سرمایه‌داری دولتی یا سرمایه‌دار خصوصی یا سرمایه‌دار بنیادی و نهادی حاضر می‌شود که حق و حقوق کارگر ایرانی را پس دهد؟ تنها در زمانی که کارگر ایرانی از قدرت لازم برای گرفتن حقتش برخوردار بشود. داود داماد ظاهر شاه افغانی اولین رئیس جمهور افغانستان پس از کودتا بر علیه پدر زنش همیشه یک جمله غلطی تکرار می‌کرد که خیلی در محتوا درست بود، آن جمله این بود که می‌گفت «افغانستان هرگز مقهور زور واقع نمی‌شود مگر اینکه زور بر زور شود.»

حال با توجه به این جمله غلط ولی درست داود افغانی باید ما هم به تاسی از داود بگوئیم که سرمایه‌دار هرگز مقهور زور واقع نمی‌شود مگر زمانی که زور بر زور بشود. کی زور کارگر بر زور می‌شود؟ تنها زمانی که کارگر بتواند تشکل مستقل کارگری خودش را به دست بیاورد، این تشکل مستقل کارگری است که تنها بازوی قدرت او در برابر سرمایه‌دار دولتی و غیر دولتی می‌شود. بنابراین توسط تشکیلات دولتی خانه کارگر هرگز کارگر ایرانی نمی‌تواند بر بازوی قدرت در برابر سرمایه‌دار تکیه کند، چراکه چاقو هیچگاه دسته خودش را نمی‌برد؛ لذا در این رابطه است که ما ۳۶ سال است که می‌بینیم هر سال در اسفندماه که شورای عالی کار جهت تعیین حداقل حقوق ۱۴ میلیون کارگر ایرانی موضوع ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه

فقهاتی تشکیل جلسه می‌دهند ولی از آنجائیکه شورایعالی کار یک شورای ترکیبی است که شامل سه نماینده دولت و نماینده کارفرما و نماینده کارگران می‌شود، با توجه به اینکه هم نماینده دولت و هم نماینده کارفرما در این جلسه نماینده سرمایه‌داران هستند چراکه خود دولت در رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته بزرگترین سرمایه‌دار می‌باشد بطوریکه سهم این سرمایه‌دار از ۹۸٪ کل سرمایه‌ها در سال ۵۷ و ۵۸ تا این زمان که باز بیش از ۸۰٪ سرمایه‌های این مملکت به صورت مستقیم و به صورت نهادهای رنگارنگ وابسته به خود ساخته است و نقل و انتقالات درون بازار بورس هم آنچنانکه در خصوص واگذاری شرکت مخابرات مشاهده کردیم به صورت صوری و زیرمیزی و فرمایشی و از قبل تعیین شده می‌باشد و بازار بورس در این نقل و انتقالات سرمایه‌های دولتی تنها صورت یک محلل برای نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی دارد بطوریکه از دولت می‌گیرد و تحویل سپاه می‌دهد آن هم با ثمن به خسی که معلوم نیست وصول بشود یا نشود، چراکه «هم آس مال آن‌ها است و هم آشپز» به همین دلیل در شورایعالی کار که از سه نماینده تشکیل می‌شود هم نماینده دولت نماینده سرمایه‌داران است و هم نماینده کارفرما نماینده سرمایه دارها می‌باشد، تازه نماینده کارگر آن هم منتخب خانه کارگر می‌باشد که خانه کارگر هم یک تشکیلات دولتی زیر نظر آقای محبوب است، نه یک تشکیلات مستقل کارگری.

به همین دلیل تقریباً هر سه نماینده شورایعالی کار در اسفند ماه هر سال در ۳۶ سال گذشته جهت اجرای ماده ۴۱ قانون کار برای تعیین حداقل دستمزد ماهانه کارگران دور هم جمع می‌شوند و از آنجائی که به علت فقدان تشکیلات مستقل کارگری کارگران ایران در جلسه شورایعالی کار موضوع ماده ۴۱ قانون کار نماینده مستقلی خارج از تعیین خانه کارگر ندارند، در نتیجه این امر باعث می‌شود که همه ساله حداقل دستمزدی که برای کارگران ایران تعیین می‌شود بر پایه حفظ منافع و سودآوری هر چه بیشتر و تعیین نیروی کار ارزان برای سرمایه‌دار و بسترسازی برای نزول تورم دولت تعیین می‌شود نه آنچنانکه در ماده ۴۱ قانون کار آمده است بر پایه نرخ تورم سالانه اعلام شده از طرف بانک مرکزی یا سبد هزینه معیشت خانوار ۵ نفری بر پایه ۱۲ قلم کالای اساسی که مبلغ آن زیر خط فقر حتی زیر خط

بقاء می‌باشد و هر سال طبقه کارگر ایران فقیرتر از سال قبل می‌شود.

چراکه مثلاً اگر همین سال ۹۳ و ۹۲ را به عنوان نمونه در این رابطه در نظر بگیریم در شرایطی که بانک مرکزی ایران اعلام تورم ۳۸٪ در سال ۹۱ و ۹۲ کرده است افزایش حقوق کارگران در سال ۹۲ و ۹۳ توسط دولت دهم و یازدهم ۲۵٪ بوده است که معنای این حرف این است که کارگر ایرانی در طول دو سال ۹۲ و ۹۳ هر سال نسبت به سال قبل ۱۳٪ فقیرتر شده‌اند و این مثال مربوط به سال ۹۲ و ۹۳ است که افزایش ۲۵٪ حقوق توسط شورای عالی کار در طول ۳۶ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهانی بیشترین افزایش بوده است. به این ترتیب است که ۱۴ میلیون خانواده کارگر ایرانی که با در نظر گرفتن میانگین ۳ نفر برای هر خانواده جمعیت آنها به بیش از ۴۰ میلیون نفر می‌رسد هر سال به علت فقدان تشکیلات مستقل کارگری و فقدان نماینده مستقل کارگری در شورای عالی کار و دست یکی شدن نماینده دولت و نماینده کارفرما متضرر اصلی می‌باشند و تازه از بعد از این تصمیم‌گیری شورای عالی کار، هم کارگر ایرانی که دستش از همه جا کوتاه است و هیچ تکیه گاهی جهت استحقاق حقوق از دست رفته خود ندارد، شروع می‌کند به شکایت کردن به دیوان عدالت اداری رژیم مطلقه فقهانی تا توسط خود حاکمیت از دست حاکمیت چیزی در بیاورد.

صد البته که این نوزاد هم هر وقت به دنیا بیاید مرده به دنیا خواهد آمد و ۱۴ میلیون خانواده کارگر ایرانی نصیبی نخواهند برد به همین دلیل است که بعد از یکسال آنچنانکه در خصوص شکایت سال ۹۲ مشاهده کردیم دیوان عدالت اداری حکم می‌دهد که ادعای کارگران منتهی اعلام شد و پرونده بایگانی می‌گردد و تازه روزی نامه‌های رژیم مطلقه هم دو ماه قبل و دو ماه بعد شب و روز تحلیل می‌دهند که افزایش بی رویه حقوق کارگران باعث افزایش تورم می‌شود و این افزایش تورم به نوبه خود باعث می‌گردد تا این مقدار افزایش حقوق از چنگ کارگر خارج بشود. مثل اینکه تمامی بار رکود منهای ۶٪ دولت احمدی نژاد و تمامی بار تورم بالای ۴۰٪ رژیم مطلقه فقهانی فقط باید ۱۴ میلیون خانوار طبقه کارگر ایران تحمل کنند چرا این نوحه و روضه هر سال در ایران تکرار می‌شود و این قصه شوم برای

## کارگر ایرانی پایانی ندارد؟

در یک کلام فقط به یک علت و آن هم نبود تشکیلات مستقل برای طبقه کارگر ایران است. حال سوال اساسی که در اینجا و در این رابطه مطرح می‌شود اینکه که با توجه به فقدان ۳۶ ساله تشکیلات مستقل کارگری در ایران، طبقه کارگر ایرانی در این زمان چگونه می‌تواند به این تشکیلات مستقل کارگری دست پیدا کند، در یک کلام اینکه استارت این پروژه باید از کانال تشکیلات اتحادیه‌ای و سندیکائی زده شود، بدون فعالیت اتحادیه و سندیکائی هرگز امکان ندارد طبقه کارگر بتواند به تشکیلات سراسری خود دست پیدا کند و البته دلیل این امر هم آن است که هم مبارزه طبقه کارگر و هم تشکیلات طبقه کارگر از زندگی این طبقه می‌گذرد و زندگی طبقه کارگر چیزی نیست جز خواست‌های بی واسطه این طبقه که اساسا خواسته‌های اقتصادی و مادی و معیشتی هستند.

به این دلیل کارگر ایرانی اگر می‌خواهد به تشکیلات مستقل خودش دست پیدا کند تنها برایش یک راه بیشتر وجود ندارد و آن هم تکیه بر سازمان‌های کارگری حول خواسته‌های اقتصادی بی واسطه خود کارگران توسط فعالیت اتحادیه‌ای و سندیکائی، تنها از این طریق است که ما می‌توانیم به سازماندهی و تشکیلات ارگانیک طبقه کارگر دست پیدا کنیم. با طرح خواسته‌های بی واسطه کارگری به جای طرح خواسته‌های بی واسطه کارگری و با طرح خواسته‌های سیاسی در این زمان که کارگر ایرانی «هشت‌اش گره نه‌اش است» است و تا سینه در گرانی، رکود، اخراج، بیکاری، سیاست تعدیل نیروی کار، دستمزد کم، تعویق در پرداخت حقوق، قراردادهای موقت، عدم امنیت شغلی، فقر روز افزون، تورم افسار گسیخته، محرومیت از بیمه‌های تکمیلی و پایه‌ای، درآمد زیر خط فقر و خط بقاء، افزایش تلفات ناشی از حوادث کار، رشد منفی منهای شش درصد اقتصادی کشور، بیکاری بالا ۱۵٪، تورم بالای ۳۰٪، سطح نازل دستمزد، نداشتن حق اعتراض و نداشتن حقوق سندیکائی، شکاف روز افزون طبقاتی فرو رفته است، خواسته بی واسطه کارگر ایرانی خواسته اقتصادی و مادی است و تنها از طریق طرح بی واسطه این خواسته است که طبقه کارگر ایرانی

می‌تواند دارای فعالیت اتحادیه‌ای بشود و با یکپارچه شدن این فعالیت اتحادیه‌ای می‌تواند به فعالیت گسترده سندیکائی دست پیدا کند و رفته رفته در پروسه اعتلای مطالبات و خواسته‌های کارگری می‌تواند پس از دستیابی نسبی کارگر ایرانی به حداقل‌های خواسته اقتصادی‌اش جهت طرح خواسته‌های سیاسی وارد گود بشود.

به این ترتیب است که هر گونه طرح خواسته سیاسی مکانیکی بیرون از دایره معیشتی کارگران در این زمان باعث سکتاریسم پیشگام می‌شود و لذا هرگز نباید چنین تصور کنیم که طرح خواسته‌های اقتصادی در این زمان برای طبقه کارگر ایرانی یک حرکت پوپولیستی است بلکه بالعکس، باید به این حقیقت اذعان کنیم که آنقدر فشار فقر اقتصادی و تورم و رکود بر کرده کارگر ایرانی در این زمان سنگینی می‌کند که اصلاً گوش کارگر ایرانی به جز شنیدن درمان درد خود، بدهکار شعار دیگری نمی‌باشد. پس تنها با طرح بی واسطه خواسته‌های مادی و اقتصادی طبقه کارگر باید جهت فعالیت اتحادیه‌ای و سندیکائی او اقدام بکنیم و در بستر فعالیت اتحادیه‌ای و سندیکائی، طبقه کارگر را به سمت فعالیت یکپارچه و سراسری سوق دهیم.

طبیعی است که در چنین شرایطی برای طبقه کارگر ایرانی ایجاد تشکل مستقل کارگری از اهمیت حیاتی برخوردار می‌باشد چراکه این تشکیلات مستقل کارگری برای طبقه کارگر ایران هم فال است و هم تماشا. فال است به خاطر اینکه کارگر ایرانی تنها توسط این تشکیلات مستقل است که می‌تواند در شورای عالی کار نماینده‌ای بفرستد که بتواند از منافع این طبقه دفاع کند نه اینکه وارد داد و ستد با دولت و کارفرما بشود. تماشا است به خاطر اینکه تنها توسط این تشکیلات مستقل است که طبقه کارگر ایرانی می‌تواند در بستر فعالیت اتحادیه‌ای و سندیکائی خود به مبارزه یکپارچه اقتصادی و سیاسی دست پیدا کند. بنابراین تشکیلات مستقل کارگری در شرایط کنونی تنها اگر حول خواست‌های بی واسطه معیشتی خود کارگران که اساساً اقتصادی است صورت بگیرد انجام شدنی است و گر نه اگر ما بخواهیم به نحوی از انحاء اقدام به انجام تشکیلات مستقل کارگری به صورت بی واسطه از خواسته‌های



اقتصادی کارگران بکنیم کاری نشدنی و محال است و لذا در این رابطه است که ما هر اسمی که بخواهیم بر این مبارزه و فعالیت کارگری در بستر طرح بی واسطه خواسته‌های اقتصادی آن‌ها بگذاریم و هر شکل و شیوه‌ائی که بخواهیم برای سازماندهی کارگران در این رابطه بکار ببریم عیبی ندارد و فرقی نمی‌کند.

تنها باید توجه داشته باشیم که مضمون مبارزه در این رابطه مضمون اتحادیه‌ائی است روی این مضمون نباید ریسک بکنیم و روزه شکدار بگیریم، لذا تنها و فقط با مبارزه اتحادیه‌ائی است که در شرایط بحرانی فعلی ایران می‌توانیم به تشکل مستقل کارگری دست پیدا کنیم و از آنجائی که کارگر ایرانی با گوشت و پوست خودش احساس کرده و می‌کند که بدون این تشکل مستقل بار او بار نمی‌شود، آماده است که هر هزینه‌ائی را در پای آن بریزد چراکه در این زمان جز زنجیرهای استثمار و فقر و فلاکت چیزی برای از دست دادن ندارد. به همین دلیل کارگر ایرانی با دو سرمایه «خواستن و نداشتن» سبکبار و سبکبار می‌تواند آماده کسب هژمونی جنبش اجتماعی ما بشود همان چیزی که جایش در جنبش اجتماعی ۸۸ خالی بود و همین عامل شکست جنبش ۸۸ شد.

### ۳ - آسیب‌شناسی ۳۶ ساله جنبش کارگری ایران:

گرچه در طول ۳۶ سال گذشته به علت تحمیل یک طرفه فشار اقتصادی و سیاسی حاکمیت مطلقه فقهائی به طبقه کارگر ایران توسط نفی هر گونه تشکیلات مستقل کارگری همراه با تحمیل تشکیلات دولتی تحت عنوان خانه کارگر و بسیج و انجمن‌های اسلامی و... باعث شد تا جنبش کارگری ایران گرفتار آفت‌های بشود که بی‌تشکلی سندیکائی و مستقلانه طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته در راس این آفات می‌باشد.

## بی‌تشکلی سندیکائی و مستقلانه طبقه کارگر ایران در ۳۶ سال گذشته جنبش کارگری ایران:

جنبش کارگری ایران یک جنبش پر شمار نیرومندی می‌باشد که بر پایه صد سال تاریخ پر فراز و نشیب خود در چارچوب دو شعار محوری مبارزه و فعالیت کرده است که این دو شعار عبارتند از:

۱ - سمت‌گیری دموکراتیک،

۲ - سمت‌گیری عدالت‌خواهانه یا آزادی و برابری.

این دو شعار جنبش یکصد ساله طبقه کارگر ایران از آنجا تکوین پیدا کرده است که در طول یک قرن گذشته جنبش کاری ایران دارای یک مبارزه دو مؤلفه‌ای بوده است، چراکه به علت استعمار غیر مستقیم کشور ما در گذشته برعکس کشورهای که استعمار آن‌ها صورت مستقیم داشته است و در نتیجه مبارزه آن‌ها با کشورهای متروپل و استعمارگر صورت تک مؤلفه‌ای بوده است. به عبارت دیگر مبارزه رهایی‌بخش آن‌ها هم دارای مضمون دموکراتیک بوده و هم مضمون سوسیالیستی و عدالت‌خواهانه داشته است.

مثلا در خصوص عملکرد جبهه آزادی‌بخش ویتنام بعد از جنگ بین‌الملل دوم تا زمان استقلال از آنجائی که در ویتنام چه در مرحله اول که مستعمره مستقیم امپریالیسم فرانسه بود و چه در مرحله دوم که مستعمره مستقیم امپریالیسم آمریکا، مبارزه رهایی‌بخش جبهه آزادی‌بخش ویتنام در این زمان با دو غول امپریالیستی فرانسه و آمریکا هم جنبه دموکراتیک داشته و هم جنبه عدالت‌خواهانه سوسیالیستی، چراکه دیکتاتورهای حاکم بر این کشور در طول مستعمره بودن دست نشانده مستقیم آن کشورهای متروپل بوده‌اند لذا طبیعی بود که مبارزه با این دیکتاتورها در چارچوب مبارزه با کشورهای امپریالیستی متروپل استعمارگر انجام گیرد و بدون شکست کشورهای استعمارگر امکان سقوط این دیکتاتورهای داخلی دست نشانده آن‌ها نبود. بنابراین در چنین کشورهائی این مبارزه رهایی‌بخش با استعمارگران خود به خود

دارای مضمون دموکراتیک بر علیه مستبدین داخلی دست نشانده آن‌ها داشت و به محض شکست کشور متروپل آن دست نشانده مستبد داخلی هم سقوط می‌کرد، البته به موازات اینکه در این گونه کشورها مبارزه رهایی‌بخش ملی جنبه دموکراتیک داشته جنبه عدالت‌خواهانه سوسیالیستی نیز داشته است چراکه حاکمیت اقتصادی و سیاسی و نظامی کشورهای متروپل امپریالیستی استعمارگر بر این کشورها باعث شد تا مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و زحمتکشان در این کشورها در بستر تضاد کار و سرمایه به علت سلطه این قدرت‌های امپریالیستی بر سرمایه‌های این کشورها تحت سلطه مستقیم با این سرمایه‌داران خارجی امپریالیستی درگیر شود.

اما در رابطه با تاریخ گذشته کشور ما اوضاع چنین نبود چراکه کشور ما در هیچ زمانی توسط کشورهای متروپل و امپریالیستی استعمارگر به صورت مستقیم استعمار نشده است و حاکمیت استثمارگرانه و استعمارگرانه آن‌ها صورت غیر مستقیم داشته است، همین امر باعث شده که حاکمیت‌های سیاسی امثال پهلوی اول و پهلوی دوم هر چند دست نشانده کشورهای امپریالیستی مثل انگلیس و آمریکا بوده‌اند ولی به علت همین عدم سلطه مستقیم الزاماً مبارزه رهایی‌بخش و ضد استعماری در کشور ما مضمون دموکراتیک و سوسیالیستی نداشته است. برای مثال مبارزه ملی شدن صنعت نفت توسط کارگران صنعت نفت در سال‌های بعد از شهریور ۲۰ تا زمان دولت مصدق تحت مدیریت جبهه مقاومت ملی و دکتر محمد مصدق گرچه این مبارزه یک مبارزه ضد استعماری بود ولی لزوماً ضد استبدادی نبود. به همین ترتیب مصدق و طبقه کارگر ایران نتوانستند در کادر مبارزه ضد استعماری ملی شدن صنعت نفت با سلطنت توتالیتار پهلوی دسته و پنجه نرم کنند و در همین رابطه بود که مصدق و طبقه کارگر ایران پس از شکست انگلیس و ملی کردن صنعت نفت به مبارزه دموکراتیک با سلطنت و حکومت شاه پرداختند که گرچه در مبارزه اول پیروز شدند ولی در مبارزه دوم به علت خیانت کاشانی و روحانیت حوزه شکست خوردند.

بنابراین طبقه کارگر ایران در طول صد سال گذشته عمر جنبش کارگری ایران نمی‌توانسته مانند طبقه کارگر و زحمتکشان کشورها تحت سلطه مستقیم استعمارگران

دارای یک مبارزه هم زمان سه مؤلفه‌های رهائی‌بخش و دموکراتیک و عدالت‌خواهانه سوسیالیستی باشد؛ لذا در این رابطه بوده است که طبقه کارگر ایران در طول صد سال گذشته می‌کوشیده تا در چارچوب تعیین و تبیین استراتژی درازمدت و مرحله‌ای خود یکی از شاخه سه‌گانه مبارزه رهائی‌بخش و ضد استعماری و مبارزه دموکراتیک دموکراسی‌طلبانه و مبارزه عدالت‌خواهانه سوسیالیستی را عمده کند، ولی این عمده کردن برای کارگر ایرانی برعکس کارگران کشورهای مستعمره مستقیم به معنای تعطیلی دیگر مؤلفه‌ها نبوده است. در همین رابطه برای تبیین تاریخ صد ساله گذشته جنبش کارگری ایران ما مجبوریم به آرایش این مؤلفه‌های سه‌گانه در چارچوب استراتژی مبارزه طبقه کارگر ایران بپردازیم، بنابراین تاریخ صد ساله جنبش کارگری ایران را می‌توانیم به سه برهه زمانی تقسیم کنیم:

از آغاز تکوین تا شهریور ۲۰ که مبارزه مضمون دموکراتیک و ضد استبدادی داشته است.

از شهریور ۲۰ تا اسفندماه ۲۹ که مبارزه مضمون ضد استعماری داشته است.

از فروردین ۳۰ تا ۱۸ شهریور ۵۷ که مبارزه مضمون عدالت‌خواهانه داشته است.

از ۱۸ شهریور ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷ مبارزه مضمون دموکراتیک داشته.

از ۲۲ بهمن ۵۷ تا امروز هم مبارزه کارگران مضمون عدالت‌خواهانه داشته است.

البته هر یک از این سه فرایند مختلف استراتژی طبقه کارگر ایران در طول صد سال گذشته دارای آفات مخصوص به خود بوده است و به همین دلیل برای آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران در صد سال گذشته باید ابتدا به آرایش فرایندهای استراتژی جنبش کارگری ایران در صد سال گذشته بپردازیم و سپس در چارچوب این فرایندهای استراتژی باید به آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران اقدام کنیم.

در این رابطه نکته‌ای که قبل از چنین آسیب‌شناسی یا بعد از آن نباید از نظر دور بداریم اینکه گرچه به لحاظ مؤلفه‌های استراتژی جنبش کارگری ایران در طول صد سال گذشته دارای مؤلفه سه‌گانه‌ای بوده است و گرچه هر یک از این سه مؤلفه

یا سه فرایند استراتژی جنبش صد ساله طبقه کارگر ایران دارای آسیب‌های خاص خود می‌باشد با همه این احوال جنبش کارگری ایران در طول صد سال گذشته دارای آفت‌های مشترکی نیز بوده است که ما در اینجا آن‌ها را ام‌الافات یا مادر همه آفات نام می‌گذاریم، چراکه این آفات بسترساز آفات دیگر در هر فرایند استراتژی مبارزه طبقه کارگر ایران بوده است که در این جا هدف ما بررسی این دسته از آفات می‌باشد که در راس این دسته از آفات جنبش کارگری در طول صد ساله گذشته بی‌تشکلی سندیکائی و مستقلانه طبقه کارگری قرار دارد، چراکه گرچه مبارزه طبقاتی ایران به موازات تکوین مناسبات سرمایه‌داری در ایران و جایگزین شدن این مناسبات به جای مناسبات زمینداری با تولد طبقه کارگر ایران به صورت یک پروسس در چارچوب تضاد کار و سرمایه آغاز شد اما این مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران از آغاز توسط مبارزه صنفی در چارچوب خواست‌های معیشتی و اقتصادی شروع شد. البته در مقام مقایسه مرحله استارت مبارزه طبقاتی جنبش کارگری ایران با دیگر جنبش‌های جهانی حتی اروپا و انگلیس و آمریکا متشابه بودند اما تفاوت جنبش کارگری ایران با دیگر جنبش‌های کارگری موفق جهان در این بود که آن جنبش‌ها کوشیدند در مرحله استارت درخواست مطالبات اقتصادی و صنفی باقی نمانند و به سمت مطالبات اجتماعی و مطالبات سیاسی پیش بروند. در نتیجه این امر باعث شد تا آن جنبش‌ها در مرحله درخواست مطالبات اقتصادی جهت ارتقاء مطالبات و خواسته‌های کارگری استفاده کنند و به موازات ارتقاء مطالبات و خواسته‌های کارگری به سازماندهی مبارزات اتحادیه‌ای و سندیکائی کارگران بپردازند البته مکانیزم‌هایی که آن‌ها برای ارتقاء مطالبات و سازماندهی و مبارزه طبقه کارگر خود به کار می‌گرفتند عبارت بود از:

در مبارزه صنفی و اقتصادی برای اینکه از خودویژگی‌های این مرحله از مبارزه می‌باشد که کارگران را به سمت منافع شخصی و فردی و کارگاهی و گروهی سوق می‌دهد و ایجاد فاصله با منافع طبقه‌ای می‌کند، لذا این امر باعث می‌شود تا کارگران در مرحله مبارزه استارتی صنفی گرفتار روزمرگی و سکتاریسم در مبارزه بشوند. جهت مقابله با این آفت یا آفات تشکیلات هدایتگر طبقه کارگر تلاش کردند تا در

این مرحله توسط حمایت از خواسته‌های صنفی کارگران دیگر و از طریق تقویت پیوندها میان تشکل‌های مستقل کارگری و از طریق گسترش همان تشکل‌های مستقل خود با این آفت سکتاریسم در مرحله مبارزه صنفی مقابله کنند که متأسفانه در صد سال گذشته یکی از آفت‌های که جنبش کارگری ایران را به گل نشانده است و گرفتار سکتاریسم کرده است همین ندانم کاری بوده است.

در نتیجه این امر باعث شده تا طبقه کارگر ایران برای سالیان سال در این مرحله باقی بماند و نتواند از مرحله صنفی جهت ارتقاء مطالبات و خواسته‌های کارگری و ارتقاء سازماندهی و تشکیلات کارگری استفاده بکند و البته خود این امر معلول آن می‌باشد که کارگر ایرانی به مبارزه صنفی به عنوان مبارزه تاکتیکی و اتحادیه‌ای و سندیکائی نگاه نمی‌کند بلکه بالعکس به این مرحله به صورت استراتژیک و تمام مبارزه و هدف نهائی خود نگاه می‌کند و که حاصل آن شده است تا برای نمونه در طول ۳۶ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی بر ایران، طبقه کارگر ایران را در این مرحله استارتی زمین گیر بکند و حتی همین امروز کارگر ایرانی مانند ۳۶ سال پیش اسیر همین فاز صنفی می‌باشد و در چارچوب این مبارزه سکتاریسم صنفی نه صاحب تشکیلات مستقلی شده و نه دارای تشکیلات اتحادیه‌ای و سندیکائی می‌باشند و امروز مشاهده می‌کنیم که با اینکه تقریباً اعتراضات و اعتصابات جنبش کارگری ایران در تمامی کارخانه‌ها و کارگاه‌های کشور گرم و داغ می‌باشند اما هر کارگاهی و کارخانه‌ای تلاش می‌کند بدون حمایت از خواسته کارگران کارگاه و کارخانه دیگر و بدون تلاش جهت پیوند با کارگران دیگر در عرصه همین فعالیت صنفی مبارزه خود را محدود به نیل به خواسته‌های صنفی خودش بکند، به همین دلیل حتی در این امر هم پیوسته کارگران ایران ناکام بوده‌اند.

بنابراین بزرگترین آفت جنبش طبقه کارگر ایران هم در امروز و هم در دیروز این بوده و این است که توسط حل شدن در مبارزه صنفی خود در چارچوب استراتژی پنداشتن فعالیت‌های تاکتیکی خود نتوانستند به تشکیلات مستقلانه و مبارزه اتحادیه‌ای و سندیکائی دست پیدا کنند در نتیجه این امر باعث شده که پراکندگی در خواسته و

پراکندگی در مطالبات و پراکندگی در سازماندهی و تشکیلات طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته وجود داشته باشد که وجود این گسل‌ها در جنبش کارگری ایران باعث شده تا در طول ۳۶ سال گذشته شرایط جهت سرکوب و استثمار هر چه بیشتر این طبقه آماده باشد؛ لذا تا زمانی که کارگران ایرانی به منافع طبقاتیشان بیش از منافع فردی و منافع گروهی و منافع شهری خود بها ندهند و تا زمانی که کارگران ایرانی به مبارزه اتحادیه‌ای و مبارزه سندیکائی خود بها ندهند و تا زمانی که کارگران ایران از طریق طرح خواسته‌های مشترک و از طریق تشکل‌های مستقل و از طریق حمایت از خواست کارگران هم وطن خود به تقویت پیوند با یکدیگر نپردازند، باید بدانند که یک دست صدا ندارد و شرایط برای سرکوب آن‌ها توسط رژیم مطلقه فقهائی آماده می‌باشد.

### ماحصل آنچه که گفته شد:

- ۱ - مدت ۳۶ سال است که طبقه کارگر ایران گرفتار مبارزه مکانیکی صنفی شده و تا کنون توانائی ارتقاء از این فاز پیدا نکرده است.
- ۲ - عامل اصلی عدم توانائی جنبش کارگری ایران جهت ارتقاء از این فاز، نداشتن تشکیلات مستقل کارگری می‌باشد.
- ۳ - تشکیلات مستقل کارگری تنها در عرصه پراتیک اتحادیه‌ای و سندیکائی فاز صنفی حاصل می‌شود که در طول ۳۶ سال گذشته به علت حاکمیت استبداد رژیم مطلقه فقهائی این پراتیک تکوین پیدا نکرده است.
- ۴ - عدم وجود تشکیلات مستقل و عدم انجام مبارزه اتحادیه‌ای و سندیکائی در ایران، باعث شده تا کارگران ایران در چارچوب مبارزه صنفی گرفتار سکتاریسم ۳۶ ساله بشوند.
- ۵ - سکتاریسم کارگران ایران در مبارزه صنفی باعث شده که با اینکه تقریباً خواسته و مطالبات همه کارگران ایران در مرحله فعلی صنفی مشترک می‌باشد نتوانند از هم

حمایت کنند و به تقویت پیوند با یکدیگر بپردازند.

۶ - سکتاریسم کارگران ایران در عرصه مبارزه صنفی باعث شده تا در طول ۳۶ سال گذشته کارگران ایران نتوانند خواسته و مطالبات اقتصادی خودشان را ارتقاء بدهند.

۷ - سکتاریسم کارگران ایران در عرصه مبارزه صنفی باعث شده که خواسته و مطالبات امروز جنبش کارگران همان خواسته ۳۶ سال پیش باشد که عبارت بودند از:

اعتراض به تعویق پرداخت حقوق، اعتراض به اخراج کارگران، اعتراض به قراردادهای موقت، اعتراض به عدم افزایش مزد و حقوق، اعتراض به سطح نازل دستمزدها، اعتراض به عدم امنیت شغلی، اعتراض به تلفات ناشی از حوادث کار، اعتراض به عدم توانایی در داشتن تشکیلات مستقل، اعتراض به وضعیت بیمه‌ها و صندوق بازنشستگی، اعتراض به زندان و دستگیری کارگران فعال توسط رژیم مطلقه فقهاتی.

۸ - خلاء وجود تشکیلات مستقل کارگری در طول ۳۶ سال گذشته باعث شده تا رژیم مطلقه فقهاتی توسط تشکیلات زرد دولتی امثال تشکیلات خانه کارگر و بسیج و انجمن‌های اسلامی علاوه بر اینکه هژمونی تشکیلاتی و سیاسی این «طبقه در خود» را در دست بگیرد و جهت هر چه بیشتر استثمار کردن این طبقه توسط طبقه بورژوازی درباری یا بورژوازی سپاه بسترسازی کند.

۹ - طبقه کارگر ایران و جنبش کارگران ایران در این شرایط رکود تنها از طریق توجه به مبارزه صنفی و اقتصادی و معیشتی طبقه کارگر ایران همراه با تکیه بر حقوق سندیکائی و حمایت متقابل از کارگران می‌تواند به سکتاریسم طبقه کارگر ایران پایان دهد.

۱۰ - تورم لجام گسیخته ایران همراه با رکود اقتصادی و رشد منفی ۶٪ اقتصادی ایران در این شرایط و عدم افزایش حداقل حقوق کارگران در طول ۳۶ سال گذشته



در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی باعث شده تا اکثریت کارگران ایران که بیش از ۶۰٪ جمعیت ۱۴ میلیونی کارگران ایران را تشکیل می‌دهند که تا دیروز زیر خط فقر بودند امروز در دولت دهم و یازدهم زیر خط بقاء بروند.

۱۱ - تنها بستری که در این شرایط می‌تواند در خدمت اتحاد طبقاتی کارگران ایران درآید و کارگران ایرانی را از سکتاریسم طبقاتی نجات دهد مبارزه سندیکائی همراه با ایجاد تشکل‌های مستقل و تقویت پیوند میان تشکل‌های مستقل کارگری می‌باشد.

۱۲ - پراکندگی مبارزه کارگران ایرانی در این شرایط در بستر بی تشکلی مستقلانه از عوامل مهم ناکامی کارگران ایرانی در دستیابی به اهداف حتی صنفی خودشان می‌باشد.

۱۳ - اگر حق برای کارگران ایرانی از طبقه حاکمه گرفتنی است نه دادنی و هیچ گریه‌ای به خاطر رضای خدا موش نمی‌گیرد و موش را از تله رها نمی‌کند، کارگران ایران تنها در صورتی می‌توانند به خواست‌های حتی اقتصادی و صنفی خود دست پیدا کنند که از بازو و قدرت لازم برای گرفتن حقیقتان برخوردار شوند، بازو و قدرت طبقه کارگر تشکیلات مستقل و سندیکای همگانی و کشوری است.

۱۴ - در حال حاضر در ایران به میمنت حاکمیت ۳۶ ساله رژیم مطلقه فقهاتی نه تنها هیچ تشکیلات مستقل کارگری وجود ندارد و نه تنها تمامی تشکیلات کارگری که وجود دارد وابسته به دولت و حاکمیت می‌باشند، مبارزه اتحادیه‌ائی و سندیکائی راکد می‌باشد و در صورت تکوین با سرنیزه و تیغ و درفش و زندان توسط رژیم مطلقه فقهاتی تعطیل می‌شود و از ریشه خشک می‌گردد.

۱۵ - تشکیلات مستقل کارگری تنها از بطن شرایط زندگی روزمره خود کارگران بیرون می‌آید نه توسط تزریق تشکیلات از بیرون به کارگران.

۱۶ - پروسس ارتقاء خواسته و مطالبات کارگران از طریق تزریق ایدئولوژی به خودآگاهی کارگران حاصل نمی‌شود بلکه بالعکس تنها با پی بردن به ضرورت اتحاد و تشکل برای بهبود شرایط کار و زندگی‌شان که می‌توانند به ضدیت با سرمایه‌داری

و اعتقاد به سوسیالیسم بیانجامد، امکان پذیر است.

۱۷ - بنابراین مبارزه صنفی و اقتصادی برای کارگران می‌تواند مسیر و بستری باشد که در آن کارگران به اهمیت اقدام متحد در مقابل کارفرما پی ببرند و مهم‌تر از آن توسط مبارزه صنفی کارگران به اهمیت اتحاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی در مقابله با سرمایه‌داری برسند.

پایان



آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران ۱

آفت شناسی  
جنبش کارگری  
ایران



## الف - چه نیازی به تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری است؟

یکی از آفت‌های که تقریباً جنبش کارگری (در تمامی جوامعی که در آن‌ها قشر خرده بورژوازی از گستردگی فراگیر کمی برخوردار می‌باشند) دارد موضوع سیطره هژمونیک طبقاتی خرده بورژوازی بر جنبش کارگری است که اگر بخواهیم هیرارشی آفت‌های جنبش کارگری را ترسیم بکنیم در قله هرم هیرارشی آفت‌های جنبش کارگری همین آفت غلبه طبقاتی و هژمونیک طیف گسترده قشر خرده بورژوازی بر طبقه کارگر قرار می‌گیرد که اولین فونکسیون این غلبه هژمونیک طبقاتی خرده بورژوازی بر طبقه کارگر، خمول الذکری و عدم هویت طبقه کارگر در جامعه است که حاصل این امر آن خواهد شد که طبقه کارگر به جای اینکه به طبقه‌ای «برای خود» باشد به طبقه «در خود» بدل گردد که خود این آفت بسترساز آن خواهد شد تا طبقه کارگر نتواند به جایگاه تاریخی خود پی ببرد، در نتیجه این امر باعث می‌گردد تا طبقه کارگر گرفتار آفت پراکندگی مبارزه و زمین گیر شدن در مبارزه انفرادی و تفرقه طبقاتی و مبارزه محدود صنفی که حاصل نهائی آن سکتاریسم طبقاتی برای طبقه کارگر خواهد بود بشود، همین سکتاریسم طبقاتی و پراکندگی مبارزه طبقاتی و استحاله طبقه کارگر به طبقه‌ای «در خود» و محدود

شدن مبارزه طبقه کارگر به فعالیت‌های انفرادی صنفی باعث می‌گردد تا علاوه بر اینکه طبقه کارگر نقش تاریخی خود را فراموش نکند و جایگاه سیاسی خود را فراموش نکند، گرفتار نسیان طبقاتی بشود که این نسیان طبقاتی بسترساز آن می‌شود تا هژمونی خود را به طیف گسترده قشر خرده بورژوازی واگذار نکند که خروجی نهائی این قرع و انبیب طبقاتی آن خواهد بود که جنبش سیاسی، جنبش دانشجویی، جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک نسبت به طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی و کارگری احساس بی‌نیازی بکند. آنچنانکه این آفت در طول ۳۴ سال گذشته دامنگیر جنبش‌های سه گانه ایران شده است.<sup>۱</sup>

البته شرایط بین‌المللی همراه با انحلال بلوک شرق و حاکمیت تک سوارانه نظام سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و بحران جهانی سوسیالیسم دولتی در این زمان به این بحران طبقاتی طبقه کارگر ایران دامن زد که حاصل آن شد که از دهه ۷۰ یک اپیدمی ضد سوسیالیستی و ضد طبقه کارگر و ضد مبارزه طبقاتی در جنبش سیاسی ایران ظهور پیدا کند تا آنجائی که با غلبه و پیروز گرایش لیبرال سرمایه‌داری بر جنبش سیاسی ایران در دهه ۷۰ جنبش سیاسی لیبرال زده ایران چه در شاخه مذهبی آن و چه در شاخه غیر مذهبی و لائیک آن کوشیدند که علنا به جنگ تئوریک با مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم و جنبش کارگری درآیند و این اندیشه کاذب لیبرالیستی را در جامعه ایران مطرح کنند که آنچنانکه فوکو یاما در تز پایان تاریخ خود اعلام کرده بود جز با اندیشه لیبرال سرمایه‌داری امکان نجات جامعه ایران وجود ندارد که خروجی نهائی این اندیشه نفی سوسیالیسم و نفی مبارزه طبقاتی و عدم نیاز به جنبش کارگری است و آنچنان این اندیشه ضد سوسیالیستی و ضد مبارزه طبقاتی و ضد جنبش کارگری در شاخه مذهبی جنبش ایران تحت رهبری گروه کیان و عبدالکریم سروش در دهه ۷۰ پیش می‌رفت که حتی جمعی از طرفداران این گرایش تحت عنوان دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی در پایان دهه ۷۰

۱. یعنی از بعد از انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ که از ۱۸ شهریور ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷ طبقه کارگر ایران توانست تحت هژمونی کارگران صنعت نفت نقش تاریخی خود را ایفا بکند.

کوشیدند تا توسط تصفیه مبارزه طبقاتی و نفی سوسیالیسم و نفی رادیکالیسم سیاسی و نفی بینش ضد امپریالیستی اندیشه‌های شریعتی به لیبرالیزه کردن اندیشه شریعتی اقدام کنند.<sup>۲</sup> و بدین ترتیب بود که رفته رفته جنبش سیاسی ایران از دهه ۷۰ گرفتار این اندیشه انحرافی لیبرال - سرمایه‌داری شد «که جامعه ایران برای ارتقا مبارزاتی جنبش‌های خود نیازمند به مبارزه طبقاتی و تحلیل طبقاتی و جنبش کارگری نیست و توسط جنبش خیابانی تحت هژمونی طیف گسترده قشر خرده بورژوازی می‌توانند بر پایه اندیشه لیبرال سرمایه‌داری به پیروزی دست پیدا کنند.

از اینجا بود که طبقه کارگر ایران در برخورد با این اندیشه انحرافی به جای اینکه تلاش بکند تا با فعال کردن جنبش کارگری ایران جایگاه تاریخی خود را بدست بیاورد، به یک برخورد عکس‌العملی در برابر این اندیشه انحرافی لیبرال سرمایه‌داری روی آورد که حاصل آن بایکوت کردن جنبش‌های خیابانی و سر در لاک خود کردن بود که این حرکت عکس‌العملی طبقه کارگر ایران باعث گردید تا

---

۲ برای فهم این آفت به کتاب شریعتی‌شناسی تالیف رضا علیجانی صفحه ۲۲ سطر ۲۱ به بعد مراجعه کنید که نویسنده در تفاوت دهه ۷۰ با دوران شریعتی می‌گوید: «آن دوره یعنی دوره شریعتی مسئله اصلی مالکیت بود الان مسئله اصلی سلطه و اقتدار است. آن دوره مشکل اصلی طبقاتی بودن جامعه بود. الان مشکل اصلی جامعه سنتی و توده وار بودنش است. آن موقع اصالت جمع و تقدم جمع بر فرد بود هیچ کس هم هیچ شبیه ای در این امر نداشت حالا دقیقاً برعکس اصالت با فرد است. آن موقع فلسفه تاریخ از کمون اولیه شروع می‌شد و در نهایت به یک جامعه سوسیالیستی می‌رسید الان این نگاه نسبت به دهه ۵۰ تغییر کرده است و نگرش به تاریخ از دوران جادو و خرافات دین و فلسفه تا دوران علم را ترسیم می‌کند و یا گفته می‌شود دنیای قدیم - دنیای جدید. به این نگاه تاریخی در بحث فلسفه تاریخ شریعتی دوباره بر می‌گردیم. توجه کنید که حوادث و وقایع تاریخی اتفاقاتی است که افتاده و تمام شده است و این نگاه انتفاتی ماست که دارد تغییر می‌کند و هر دوره‌ای یک تفسیر مشخص از این حوادث به دست می‌دهد. آن موقع نگاه‌ها انترنالیستی بود الان نگاه‌ها دولت - ملت و معطوف به نظم جدید است. آن موقع همه چیز برای داوری پیش فلسفه علمی برده می‌شد الان به داوری پیش عقل خودبنیاد برده می‌شود. آن موقع رادیکالیسم سیاسی اصل بود الان میانه روی در بورس است. آن موقع جامعه بی طبقه اصل بود الان جامعه مدنی اصل است. آن موقع مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی برای رسیدن به جامعه عاری از طبقات بود الان مبارزه دموکراتیک برای رسیدن به دموکراسی و جامعه عاری از استبداد و خشونت است. اگر با این متد یعنی مقایسه دورانی و ده ای نگاه کنیم ما به این نقطه می‌رسیم که شریعتی در یک دوران تاریخی بوده که مشخصاتش را گفتیم و ما در یک دوران تاریخی دیگری هستیم.» پایان نقل قول



تمامی جنبش‌های خیابانی و جنبش دانشجویی ایران حتی جنبش خیابانی خرداد ۸۸ دچار بحران و شکست بشود<sup>۲</sup>، اما این عکس‌العمل، طبقه کارگر ایران را گرفتار سکتاریسم طبقاتی کرد که حاصل آن محدود شدن مبارزه طبقه کارگر ایران به مبارزه صنفی و مبارزه انفرادی نشأت گرفته از همین سکتاریسم طبقاتی شد. بنابراین ما حاصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم اینک: :

۱ - تا زمانی که جنبش کارگری ایران با جنبش دموکراتیک، جنبش اجتماعی و جنبش خیابانی ایران پیوند حاصل نکند، امکان پیروزی برای جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی و جنبش دموکراتیک ایران وجود ندارد.

۲ - علت شکست تمامی جنبش‌های خیابانی و دموکراتیک و دانشجویی ایران در طول ۳۴ سال گذشته خلاء وجود جنبش کارگری ایران بوده است.

۳ - علت پیروزی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ ایران حضور تمام قد جنبش کارگری ایران به رهبری کارگران صنعت نفت بود<sup>۴</sup>.

۴ - بحران اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بعد از جنگ ۸ ساله بین رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم بعث عراق در ایران باعث گردید تا بستر رشد اندیشه لیبرال - سرمایه‌داری در دهه ۷۰ در ایران فراهم گردد که این رشد سونامی ویرانگر اندیشه لیبرال سرمایه‌داری در دهه بعد از جنگ در جامعه ایران بحران زده بعد از جنگ باعث گردید تا طرفداران این دکتترین انحرافی گرایش ضد جنگ مردم را توسط اندیشه لیبرال سرمایه‌داری خود به سمت ضد مبارزه طبقاتی، ضد جنبش کارگری، ضد

---

۲. زیرا علت شکست تمامی جنبش‌های خیابانی و دانشجویی ایران در دهه‌های گذشته همین خلاء و غیبت جنبش کارگری بوده است و قطعاً و جزماً تا زمانی که جنبش کارگری ایران مانند سال ۵۷ تمام قد به میدان مبارزه نیاید هر گونه جنبش خیابانی و دموکراتیک در ایران محتوم به شکست خواهد بود و مبارزه بدون جنبش کارگری در ایران آب در هاون کوبیدن خواهد بود.

۴. آنچنانکه پارسونز سفیر انگلیس در ذکر خاطرات خود می‌گوید «با شروع جنبش کارگری در ۱۸ شهریور ماه سال ۵۷ خت رهبری کارگران صنعت نفت فوراً به دیدار شاه ایران رفتیم و اعلام کردیم که رفتن شاه و پیروزی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران قطعی شد.»

تحلیل طبقاتی، ضد سوسیالیسم، ضد رادیکالیسم و ضد مبارزه ضد امپریالیستی سوق دهند و تا آنجا پیش رفتند که گروهی از آنها تحت عنوان دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ تلاش کردند تا با پلایش و تصفیه اندیشه شریعتی از زاویه سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی و رادیکالیسم سیاسی جهت بسترسازی اندیشه لیبرال سرمایه‌داری بپردازند.

۵ - در ایران امروز نیاز به تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری از آنجا نشأت می‌گیرد که تنها راه کسب جایگاه تاریخی جنبش کارگری در ایران اعتقاد به مبارزه طبقاتی است و تنها راه فعال کردن مبارزه طبقاتی در جامعه ایران داشتن تحلیل طبقاتی از هرم طبقاتی جامعه ایران می‌باشد. بنابراین بدون تحلیل طبقاتی امکان فعال‌سازی مبارزه طبقاتی وجود ندارد و بدون اعتقاد و تکیه بر مبارزه طبقاتی امکان اعتلای جنبش کارگری وجود ندارد و بدون اعتلای جنبش کارگری در ایران امکان موفقیت جنبش‌های دموکراتیک و سیاسی و جنبش‌های خیابانی و جنبش اجتماعی نیست. به عبارت دیگر تنها با اعتلای مبارزه طبقاتی جنبش کارگری ایران و پیوند این جنبش با جنبش دموکراتیک و جنبش خیابانی و جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی است که امکان موفقیت جنبش دموکراتیک در ایران فراهم می‌شود.

۶ - پس در جامعه ایران مدت بیش از ۱۰۰ سال است که طبقات کارگری و بورژوازی شکل تام و تمامی به خود گرفته‌اند، ولی به علت پیوند سرمایه نفتی ایران با ساختار طبقاتی از آنجائی که سونامی سرمایه‌های نفتی باعث شکل‌گیری یک قشر فراگیر خرده بورژوازی به صورت طیفی شده است، فراگیر و گسترده گی طیف قشر خرده بورژوازی به صورت کمی باعث گردیده تا بین طبقه زحمتکشان و قشر خرده بورژوازی در جامعه ایران توازن پتانسیل کمی طبقاتی حاصل بشود که همین امر باعث گردیده تا طبقه کارگر ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته نتواند برتری کمی طبقاتی خود را در جامعه ایران نسبت به طبقه سرمایه‌دار و قشر خرده بورژوازی به نمایش بگذارند، که حاصل این امر آن شده است که شرایط برای پیدایش کاریزماها که بسترساز سرکوب طبقه کارگر و شکل‌گیری نظام توتالیتری در طول ۱۰۰ سال

گذشته در ایران فراهم گردد که در این رابطه پروسس شکل‌گیری رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۴ سال گذشته مشتمل بر نمونه خروار می‌باشد.

۷ - از آنجائی که طبقه کارگر ایران در طول ۳۴ سال گذشته در عرصه جنبش خیابانی و جنبش دموکراتیک و جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی در پلانفرم رهبران این جنبش تحقق خواسته‌های خود را ندیده است، لذا کوشیده است تا این جنبش‌ها را بایکوت نماید که این برخورد غلط طبقه کارگر ایران با جنبش‌های فوق در طول ۳۴ سال گذشته باعث گردیده تا طبقه کارگر ایران به صورت یک طبقه «در خود» درآید نه طبقه‌ائی «برای خود» و همین استحاله از طبقه‌ائی «برای خود» به طبقه‌ائی «در خود» در ایران باعث گردیده تا مبارزات کارگری در ایران امروز به صورت مبارزه صنفی پراکنده درآید. لذا طبیعی خواهد بود که تا زمانی که طبقه کارگر ایران از صورت طبقه‌ائی «در خود» به صورت طبقه‌ائی «برای خود» در نیاید امکان اعتلای مبارزه صنفی و پیوند طبقاتی بین بخش‌های جنبش کارگری ایران بوجود نیاید.

۸ - بنابراین پروژه لیبرال - سرمایه‌داری عدم نیاز به تحلیل طبقاتی در جامعه امروز ایران به علت عدم وجود طبقه تام و تمام کارگری یک پروژه‌ائی است که از آغاز مرده بدنیا آمده و هیچگونه فونکسیون در جامعه ایران نخواهد داشت چراکه در جامعه امروز ایران بیش از ۴ میلیون خانواده کارگر صنعتی وجود دارد که تنها این بخش نزدیک به ۳۰٪ جمعیت ایران را در شرایط کنونی تشکیل می‌دهند که آمار قابل توجهی می‌باشد.

۹ - مشکل امروز طبقه کارگر ایران در این است که این طبقه در ایران هنوز به مرحله بلوغ طبقاتی نرسیده است و همین فقدان بلوغ طبقاتی طبقه کارگر ایران باعث گردیده که مبارزه طبقاتی کارگران ایران صورت انفرادی و پراکنده و صنفی محض داشته باشد، طبیعی است که تا زمانی که طبقه کارگر ایران به مرحله بلوغ طبقاتی نرسند و نتوانند از صورت طبقه‌ائی «در خود» به صورت طبقه‌ائی «برای خود» درآیند امکان اعتلای جنبش کارگری در ایران وجود ندارد.

۱۰ - از آنجائی که در ایران امروز به لحاظ تشکیلاتی اتحادیه کارگری وجود ندارد در نتیجه مبارزه سندیکالیستی در ایران امروز نمی‌تواند بسترساز اعتلای طبقاتی طبقه کارگر ایران بشود که این خلاء باعث گردیده تا شرایط جهت تزریق تشکیلات دولتی تحت عنوان «خانه کارگر» و «نهادهای بسیج» و «انجمن‌های اسلامی» به طبقه کارگر ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی فراهم گردد. بنابراین تا زمانی که طبقه کارگر ایران به اتحادیه کارگری دست پیدا نکنند امکان اعتلای مبارزه تشکیلاتی و سندیکالیستی برای طبقه کارگر ایران فراهم نمی‌شود.

۱۱ - تا زمانی که به تحلیل مشخص طبقاتی جامعه ایران دست پیدا نکنیم امکان نجات طبقه کارگر ایران از این بحران استخوان سوز وجود نخواهد داشت، چراکه طبقه کارگر برای رهائی از بحران خود باید از زاویه منافع طبقاتی خود به جهان بنگرد نه از زاویه منافع سرمایه‌داران و دستگاه ولایت‌مدار مطلقه فقهاتی حاکم، به همین دلیل آنچه باعث شفاف‌سازی منافع طبقاتی برای طبقه کارگر می‌شود همان تحلیل طبقاتی است، پس بدون تحلیل طبقاتی هرگز طبقه کارگر ایران نمی‌تواند منافع طبقاتی خود را تشخیص دهد.

۱۲ - علت اینکه در شرایط فعلی طبقه کارگر ایران در بستر مبارزه طبقاتی خود در یکی از نقاط اوج منحنی پراکندگی و تشتت و بی برنامه‌گی به سر می‌برد به این خاطر است که دارای شعور طبقاتی یا همان خودآگاهی طبقاتی که باید از بیرون طبقه توسط پیشگام به آن تزریق بشود نمی‌باشد و طبیعی است که تا زمانی که شعور طبقاتی توسط پیشگام در بستر تشکیلات افقی به طبقه کارگر ایران تزریق نشود امکان تحول طبقاتی در طبقه کارگر ایران که بسترساز استحاله طبقاتی از طبقه‌ائی «در خود» به طبقه‌ائی «برای خود» می‌باشد، ایجاد نمی‌شود.

۱۳ - به علت عدم وجود تشکیلات صنفی و عدم اتحادیه کارگری و عدم مبارزه سندیکالیستی طبقه کارگر ایران در شرایط فعلی (با اینکه مبارزه کارگران ایران در پی بحران اقتصادی و پولی و ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی فراگیر شده است) قادر به ایفای ابتدائی‌ترین و نازل‌ترین حق خود که همان ایفاء مطالبات معوقه‌شان از

کارفرما می‌باشد، نشوند (مطالبه معقوقهائی که گاه‌ها شامل شش ماه حقوق پرداخت نشده آنها می‌شود) پر واضح است که این موضوع در جامعه امروز ایران که تورم صورت سه رقمی به خود گرفته است و ارزش پول ملی کشور که تارنمای اقتصاد کشور می‌باشد به صورت آسانسوری، نه پلکانی در حال سقوط می‌باشد تا چه اندازه می‌تواند برای کارگران ایران ویران کننده باشد.

۱۴ - از آنجائی که مبارزه طبقاتی طبقه کارگر با نظام سرمایه‌داری صورت بررسی دارد نه دفعی<sup>۵</sup>، که از صورت مبارزه اولیه صنفی در بستر منافع این طبقه تکوین پیدا می‌کند و در بستر پیوند و فراگیر شدن آن به صورت مبارزه طبقاتی در می‌آید و لذا از مرحله‌ائی که مبارزه صنفی طبقه کارگر توانست در پیوند رابطه‌ائی و تشکیلاتی فراگیر و همگانی بشود این مبارزه صورت طبقاتی و سیاسی به خود می‌گیرد که از این مرحله امکان خاموش شدن آن وجود نخواهد داشت.

## ۲ - شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در ایران و پیوند آن با آفات طبقاتی طبقه کارگر ایران:

برای تبیین علمی آفات طبقاتی طبقه کارگر ایران باید به آبخور این آفات طبقاتی که همان پروسس شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد تکیه کنیم چراکه علت‌العلل تمامی آفات طبقاتی طبقه کارگر ایران در تحلیل نهائی بازگشت پیدا می‌کند به آفات پروسس شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری در ایران، که در این رابطه اگر پروسه شکل‌گیری سرمایه‌داری ایران به صورت مشخص در دوران پهلوی اول و دوم بدانیم زیرا هر چند که بورژوازی تجاری ما از دوران صفوی تکوین پیدا کرده است اما از آنجائی که پروسه تکوین سرمایه‌داری صنعتی در ایران برعکس غرب از طریق سرریز شدن سرمایه‌های تجاری به بخش صنعتی حاصل نشد، لذا این انقطاع بین

---

۵. بی شک علاوه بر اینکه این پروسس مبارزه طبقاتی طبقه کارگر با نظام سرمایه‌داری می‌بایست از درون طبقه کارگر سرچشمه بگیرد و اعتلا پیدا کند.

سرمایه‌های تجاری و سرمایه‌های صنعتی در ایران مانع از آن شد که ما پروسه تکوین بورژوازی ایران را به صورت پیوسته از تکوین سرمایه‌های تجاری در عصر صفوی آغاز بکنیم و به سرمایه صنعتی و سرمایه‌های بانکی و پولی امروزین آن برسیم. در این رابطه است که ما آنچنانکه آبخخور تکوین سرمایه‌های تجاری را در ایران به عصر صفوی مربوط می‌دانیم، از آنجائی که مانند غرب پیوندی بین سرمایه‌های تجاری و سرمایه صنعتی حاصل نشد این امر باعث گردید که سرمایه تجاری در ایران به صورت مستقل از صفویه تا این تاریخ به حیات خود ادامه بدهد و آبخخور سرمایه صنعتی ما برعکس سرمایه‌داری غرب به جای سرمایه‌های تجاری سرمایه بادآورده نفتی بشود، که این امر باعث گردیده که علاوه بر اینکه آبخخور زمانی سرمایه صنعتی ایران به دوران پهلوی اول بازگشت پیدا کرد خود سرمایه نفتی به عنوان ام‌الافات اقتصادی و طبقاتی ایران بشود و دلیل این امر همانست که از آنجائی که در ایران به علت ماهیت وراء طبقاتی حکومت‌ها و به خصوص ماهیت توتالیتر حکومت پهلوی سرمایه نفتی سهم ایران در دست دولت قرار داشت این امر باعث شد تا تکوین سرمایه‌داری صنعتی در ایران در بستر سرمایه نفتی توسط دولت انجام بگیرد (که خود به خود پروسه تکوین سرمایه‌داری در ایران عکس سرمایه‌داری در غرب شد)، چراکه از آنجائی که سرمایه‌داری در غرب محصول سرریز شدن سرمایه تجاری به بخش سرمایه صنعتی بود این امر باعث گردید تا سرمایه‌داری صنعتی غرب یک ماهیت پائینی و درونی پیدا کند برعکس سرمایه‌داری ایران که به علت پیوند سرمایه نفتی با سرمایه صنعتی ایران و تزریق سرمایه‌های نفتی به بخش سرمایه‌های صنعتی باعث شد تا سرمایه‌داری ایران ماهیت برونی پیدا کند که همین برونی شدن یا دولتی شدن ماهیت سرمایه‌داری ایران باعث گردیده تا سرمایه‌داری ایران از همان آغاز آبستن آفات بشود چراکه برونی شدن ماهیت سرمایه‌داری ایران باعث شده تا:

الف - از آنجائی که دولت در تقسیم این سرمایه‌های نفتی به صورت رانتی دخالت داشته است لذا این امر بستر پیوند و وابستگی طبقه بورژوازی ایران با دربار را فراهم کرده است، لذا در این رابطه بوده که در ایران پیوسته بورژوازی دربار در

راس هرم طبقاتی جامعه ایران قرار داشته است و در شرایط فعلی هم که بورژوازی سپاه جایگزین بورژوازی دربار دوران پهلوی شده است به وضوح شاهدیم که بورژوازی سپاه چگونه گلوگاه اقتصادی و طبقاتی و اداری و سیاسی ایران را در دست گرفته است.

ب - برونی شدن ماهیت سرمایه‌داری ایران در بستر سرمایه‌های نفتی باعث گردیده تا سرمایه صنعتی ایران در خدمت سرمایه صنعتی غرب برای ایجاد کالای ارزان در راستای نیروی کار و مواد اولیه ارزان و بازار داخلی ایران قرار گیرد، به عبارت دیگر سرمایه‌های صنعتی ایران در راستای طولی سرمایه غرب به جریان افتد نه در راستای عرضی آن.

ج - برونی و دولتی بودن سرمایه صنعتی در ایران باعث شده تا بستر سرمایه صنعتی ایران در کانتکس تقسیم بازارهای جهانی بر پایه منافع امپریالیسم جهانی تکوین پیدا کند. ماحصل آنچه تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - آبشخور طبیعی سرمایه‌های صنعتی در مناسبات سرمایه‌داری باید سرمایه‌های تجاری باشد، به عبارت دیگر پروسس طبیعی استحاله سرمایه‌ها از سرمایه تجاری به سرمایه صنعتی می‌باشد، در صورتی که این پروسه به صورت طبیعی استحاله بشود سرمایه ملی در یک جامعه حاصل می‌شود.

۲ - همیشه در پروسس سرمایه‌داری، سرمایه تجاری قبل از سرمایه صنعتی حاصل می‌شود.

۳ - در ایران سرمایه تجاری از دوران صفویه تکوین پیدا کرده است و در همین رابطه بورژوازی بازار ایران پدر سرمایه‌داری تجاری ایران می‌باشد.

۴ - به علت پیدایش چاه‌های نفت در ایران و شکل‌گیری سرمایه نفتی در ایران، سرمایه نفتی در ایران جایگزین سرمایه‌های تجاری جهت تکوین سرمایه صنعتی شد.

۵ - سرمایه صنعتی در عصر پهلوی اول جایگزین سرمایه صنعتی شد.

۶ - به علت دولتی بودن سرمایه نفتی در ایران سرمایه صنعتی در ایران صورت

برونی به خود گرفت که این امر علت‌العلل همه آفات طبقاتی در ایران گردید، چراکه آنچنانکه دولت‌ها توسط سرمایه‌های بادآورده نفتی سرمایه‌های صنعتی را تعیین می‌کردند هرم طبقاتی جامعه را هم مشخص می‌کردند.

۷ - سرمایه نفتی دولتی در ایران به علت ماهیت وابسته سیاسی دولت‌ها به قدرت‌های خارجی امپریالیستی در راستای طولی، سرمایه‌های امپریالیستی جهت فراهم کردن قیمت ارزان کالا توسط نیروی کار ارزان و مواد اولیه ارزان جاری شدند.

۸ - از آنجائی که سرمایه‌های دولتی نفتی بسترساز سرمایه طبقه بورژوازی ایران می‌باشد این امر باعث گردیده تا بورژوازی ایران هم در دوران پهلوی و هم در دوران رژیم مطلقه فقهاتی صورتی وابسته به دربار داشته باشند و به جای اینکه دربار نماینده سیاسی این طبقه باشد این طبقه بورژوازی ایران هست که گماشته دربار می‌باشد.

۹ - در دوران پهلوی بورژوازی دربار و در دوران رژیم مطلقه فقهاتی این بورژوازی سپاه است که به عنوان گماشته دربار عمل می‌کند به همین دلیل مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران به موازات شروع مضمون سیاسی به خود می‌گیرد، چراکه طبقه کارگر ایران به خوبی می‌داند که بورژوازی بزرگ ایران از دربار پهلوی و رژیم مطلقه فقهاتی تفکیک ناپذیر می‌باشند.

۱۰ - در زمان پهلوی بورژوازی بزرگ دربار از میان زمینداران بزرگ گزینش شدند در زمان رژیم مطلقه فقهاتی بورژوازی بزرگ سپاه از میان وابستگان نظامی رژیم مطلقه فقهاتی انتخاب شده‌اند.

۱۱ - به علت حمایت بی چون و چرای هیئت‌های حاکمه سیاسی ایران از بورژوازی بزرگ ایران، طبقه کارگر ایران از آنجائی که رژیم‌های سیاسی ایران را حامی دشمنان طبقاتی خود می‌دانند به مجرد ورود طبقه کارگر ایران به مبارزه به مقابله سیاسی یا نظامی با رژیم حاکم پردازند که خود همین مساله به عنوان یک آفت در مبارزه طبقه کارگر ایران تلقی می‌شود چراکه طبقه کارگر ایران هرگز تلاش نمی‌کند تا در بستر مبارزه طبقاتی به مقابله سیاسی با رژیم‌های حاکم پردازد، طبیعی است



که اگر طبقه کارگر ایران در بستر مبارزه طبقاتی خود به مبارزه سیاسی می‌پرداخت این مبارزه طبقه کارگر ایران هم همه جانبه تر می‌شد و هم رهبری آن مبارزه در دست خود طبقه کارگر ایران قرار می‌گرفت و هم به مبارزه به صورت دموکراتیک و پروسسی و درازمدت تکیه می‌شد که این فاکتورها در مبارزه مستقیم طبقه کارگر ایران که خارج از کانتکس مبارزه طبقاتی انجام می‌گیرد، شکل نگرفته است.

۱۲ - پروسه صحیح مبارزه کارگری اینچنین شکل می‌گیرد که طبقه کارگر در بستر مبارزه اقتصادی و صنفی وارد مبارزه طبقاتی می‌شود و سپس در عرصه مبارزه طبقاتی به مبارزه سیاسی سمت‌گیری می‌کند، اما در ایران به علت اینکه مبارزه طبقاتی در فقدان اتحادیه کارگری نمی‌تواند به صورت درازمدت جریان پیدا کند در گام اول تکوین خود صورت سیاسی پیدا کرده است که این امر بستر پذیرش هژمونی از جانب قشر خرده بورژوازی برای طبقه کارگر ایران فراهم کرده است طبیعی است که اگر طبقه کارگر ایران این حقیقت را فهم کند که تمامی مبارزات اصولی او باید از کانال مبارزه طبقاتی‌اش عبور بکند و خود او در بستر مبارزه طبقاتی رشد کند تا توان کسب جایگاه تاریخی‌اش را بدست‌آورد دیگر حاضر نمی‌شود خارج از مبارزه طبقاتی‌اش تن به مبارزه سیاسی تحت هژمونی خرده بورژوازی ایران بدهد.

۱۳ - از آنجائی که طبقه کارگر ایران در بستر مبارزه طبقاتی‌اش به مبارزه سیاسی دست پیدا نمی‌کند و مستقیم وارد مبارزه سیاسی با رژیم‌های حاکم می‌شود این امر باعث می‌گردد تا طبقه کارگر ایران به جای اینکه از زاویه منافع طبقاتی خود حرکت کند از زاویه منافع سیاسی قشر خرده بورژوازی وارد مبارزه سیاسی بشود که خود این امر به شدت مبارزه سیاسی طبقه کارگر ایران را آبستن آفت‌ها می‌کند.

### ۳ - آفات تشکیلاتی طبقه کارگر ایران:

از آنجائی که سازماندهی و تشکیلات طبقه کارگر ایران در طول صد سال گذشته بعد از انقلاب مشروطیت هرگز در بستر مبارزه طبقاتی و صنفی و اقتصادی خود طبقه کارگر شکل نگرفته است و پیوسته این جریان‌های سیاسی و تشکیلات عمودی

جنبش سیاسی خارج از طبقه جامعه بوده‌اند که به صورت دستورات برونی حزبی به سازماندهی طبقه کارگر ایران می‌پرداخته‌اند این امر باعث شده تا پروسه سازماندهی و تشکیلاتی طبقه کارگر ایران در طول ۱۰۰ سال بعد از انقلاب مشروطیت گرفتار آفت‌های مهم تشکیلاتی بشود که دلیل اصلی این امر آن است که، زمانی که طبقه کارگر در بستر مبارزه طبقاتی خود به سازماندهی و تشکیلات دست پیدا کند، از آنجائی که این تشکیلات و سازماندهی او صورت برونی و دستوری نشأت گرفته از تشکیلات عمودی جنبش سیاسی ندارد:

- ۱ - این تشکیلات یک تشکیلات پایداری خواهد بود.
- ۲ - این تشکیلات در خدمت منافع خود طبقه کارگر خواهد بود نه منافع سیاسی قدرت‌طلبانه احزاب سیاسی برونی.
- ۳ - این تشکیلات صورت علنی و فراگیر و همه‌جانبه خواهد داشت که در بستر آن طبقه کارگر می‌تواند از صورت طبقه‌ائی «در خود» به صورت طبقه‌ائی «برای خود» بدل شود.
- ۴ - طبقه کارگر تنها در بستر تشکیلات و سازماندهی خود است که می‌تواند به صورت درازمدت وارد مبارزه اقتصادی و سیاسی بشود و هرگز در این رابطه کوتاهی نکند در صورتی که از آنجائی که در طول صد سال گذشته تشکیلات کارگری ایران صورت حزبی و برونی و دستوری داشته است علاوه بر اینکه احزاب سیاسی برون از طبقه مبارزه طبقه کارگر را به سرعت سیاسی می‌کرده‌اند و مبارزه سیاسی کارگران را در خدمت برنامه و استراتژی و تاکتیک‌های سیاسی و تشکیلاتی خود برای کسب قدرت در می‌آورده‌اند، به مجرد سرکوب شدن احزاب سیاسی برونی، این تشکیلات زیر ارابه قدرت رژیم‌های قدرت متلاشی می‌شده‌اند که برای فهم این حقیقت تنها کافی است که پروسه تاریخی تشکیلات کارگری ایران را از آغاز تا کنون مورد بررسی مجدد قرار دهیم:

الف - اولین تشکل کارگری ایران در سال ۱۲۸۵ همزمان با تولد مشروطیت توسط کارگران چاپ تهران شکل گرفت.

ب - تشکل کارگران چاپ تهران در سال ۱۲۸۵ هرگز توسط خود کارگران چاپ تهران در بستر یک مبارزه صنفی و طبقاتی شکل نگرفت بلکه بالعکس توسط حزب سوسیال دموکرات که یک حزب سیاسی برونی بود به صورت دستوری و در شکل سیاسی انجام گرفت.

ج - بنابراین نخستین تشکیلات کارگری ایران از زاویه ضرورت منافع طبقاتی و صنفی خود به ضرورت تشکیلات و سازماندهی راه پیدا نکرد بلکه بر پایه منافع سیاسی احزاب سیاسی برون از طبقه به سازماندهی دست پیدا کرد که این امر نخستین انحراف و بستر آفات بعدی تشکیلات کارگری ایران شد.

د - از آنجائی که مکانیزم سازماندهی کارگران توسط احزاب برونی صورت انفرادی دارد این امر باعث می‌گردد که تشکیلات سیاسی احزاب عمودی نتواند مانند تشکیلات افقی خود طبقه که در بستر مبارزه طبقاتی به صورت جمعی سازماندهی می‌کند به انجام تشکیلات و سازماندهی بپردازند.

ه - از آنجائی که حزب سوسیال دموکرات که نخستین سازمانده تشکیلات کارگری ایران بود از مهاجرانی تشکیل می‌شدند که به باکو رفته بودند و پس از بازگشت آنها به ایران اقدام به سازماندهی حزبی کرده بودند، لذا این امر باعث گردید تا تشکیلات نخستین کارگران چاپ تهران در خدمت منافع سیاسی آنها باشد نه بالعکس و لذا در این رابطه بود که نشریه «اتفاقیه» نخستین نشریه کارگری ایران که توسط همین کارگران چاپ تهران منتشر می‌گردید، به جای اینکه در خدمت مبارزه طبقاتی کارگران ایران باشد در خدمت تصمیمات و دستورات حزبی حزب سوسیال دموکرات بود.

و - در دوره رضا شاه هم اوضاع تشکیلات کارگری به همین شکل ادامه پیدا کرد با این تفاوت که به جای حزب سوسیال دموکرات مشروطیت این بار حزب کمونیست ایران از برون به سازماندهی طبقه کارگر ایران پرداخت و نخستین اتحادیه کارگری ایران را تشکیل داد، بنابراین در این رابطه بود که شورای مرکزی اتحادیه کارگران ایران توسط حزب کمونیست ایران از بیرون مبارزه طبقاتی کارگران شکل پیدا کرد.

ز - پس از شهریور ۲۰ باز تغییری دیگر روی داد و این بار حزب توده جایگزین حزب کمونیست ایران و حزب عدالت و حزب سوسیال دموکرات‌ها شد و لذا در این رابطه بود که شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران که بعد از شهریور ۲۰ تکوین پیدا کرد عینا مانند گذشته توسط حزب توده از برون مبارزه طبقاتی طبقه کارگران ایران انتخاب شدند.

ح - در نیمه اول دهه ۵۰ که جنبش چریکی در ایران شکل گرفت باز بر همین مبنا جنبش چریکی سعی می‌کرد از برون به صورت دستوری به سازماندهی کارگران ایران بپردازند که حاصل این امر جذب انفرادی کارگران و وارد کردن آنها به تشکیلات مسلحانه بود که باز حاصلی جز همان بیگانگی به مبارزه طبقاتی کارگران نداشت.

ط - بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ هم «خانه کارگر» توسط حزب جمهوری کوشید بر همین سیاق به سازماندهی برونی طبقه کارگر ایران بپردازد که تا کنون حاصلی جز گذشته به بار نیاورده است.

### ماحصل آنچه که گفته شد اینکه:

۱ - یکی دیگر از بسترهای آفت‌ساز طبقه کارگر ایران پروسس تشکیلاتی این طبقه می‌باشد، زیرا آنچنانکه قبلا مطرح کردیم به علت اینکه در طول صد سال گذشته بعد از مشروطیت از آنجائی که مبارزه طبقه کارگر از بستر مبارزه طبقاتی او عبور نکرده بود، طبقه کارگر ایران هر زمانی که وارد مبارزه شده مستقیما خارج از مبارزه طبقاتی‌اش وارد مبارزه سیاسی شده است که این امر باعث شده تا سازماندهی طبقه کارگر ایران به جای اینکه در کانتکس مبارزه طبقاتی‌اش شکل بگیرد از طرف احزاب عمودی سیاسی خارج از طبقه صورت بگیرد.

۲ - تشکیلات سیاسی طبقه کارگر ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته بعد از انقلاب مشروطیت که به شکل برونی توسط احزاب سیاسی عمودی شکل گرفته است، همگی

صورت انفرادی و سکتاریستی داشته است. به این ترتیب که این تشکیلات عمودی سیاسی بر پایه استراتژی و تاکتیک‌های تشکیلاتی خود می‌کوشیده‌اند تا از برون به جذب نیروهای کارگری بپردازند، لذا طبیعی است که این افراد به صورت انفرادی از طبقه خود جدا بشوند و جذب تشکیلات سیاسی گردند، طبیعی بود که این چنین تشکیلات کارگری علاوه بر اینکه در راستای اهداف سیاسی همان تشکیلات سیاسی عمودی فعالیت کنند هرگز نمایندگی طبقه کارگر ایرانی را یدک نکشند.

۳ - بزرگترین آفت تشکیلاتی طبقه کارگر ایران در طول یکصد سال گذشته بعد از مشروطیت این بوده که مبارزه سیاسی‌اش با حکومت‌های توتالیتر حاکم بر ایران هرگز از بستر مبارزه طبقاتی‌اش عبور نمی‌کرده است تا برای تشکیلات طبقاتی او اعتلا بخش باشد.

۴ - از آنجائی که مبارزه سیاسی طبقه کارگر ایران در طول صد سال گذشته از مبارزه طبقاتی‌اش عبور نکرده است حاصل مبارزه صد ساله سیاسی طبقه کارگر ایران این بوده که این مبارزه سیاسی به جای اینکه در خدمت منافع طبقاتی و اقتصادی او باشد در خدمت قدرت‌طلبی احزاب سیاسی برون طبقه عمودی جامعه باشد.

۵ - تفاوت طبقه کارگر ایران با طبقه کارگر اروپائی در این می‌باشد که طبقه کارگر اروپائی:

اولا در بستر مبارزه طبقاتی‌اش به تشکیلات کارگری‌اش دست پیدا کرده است. ثانيا مبارزه سیاسی آن‌ها بعد از مرحله مبارزه اقتصادی و صنفی‌شان شکل گرفته است.

ثالثا هم مبارزه طبقاتی‌شان و هم مبارزه سیاسی‌شان در خدمت منافع خودشان یعنی طبقه کارگر (مثلا کارگران کشورهای اروپایی) بوده است، در صورتی که در ایران این پروسه صورتی کاملا عکس داشته است، چراکه نه مبارزه سیاسی کارگر ایرانی از دل مبارزه صنفی و اقتصادی او در آمده است و نه مبارزه سیاسی‌شان بعد از

فرآیند مبارزه اقتصادی‌اش حاصل شده است و نه مبارزه سیاسی او در خدمت منافع طبقاتی‌اش بوده است.

۶ - روند اصولی تکوین تشکیلات طبقه کارگر باید در بستر ضرورت منافع طبقاتی کارگر حاصل شود نه توسط دستورات حزبی تشکیلات عمودی برون از طبقه، در ایران در طول صد سال گذشته تشکیلات کارگری به جای اینکه از زاویه ضرورت منافع طبقه کارگر ایرانی شکل گیرد، به صورت دستور حزبی در راستای ضرورت منافع تشکیلات عمودی برون از طبقه حاصل شده است.

۷ - آغاز پروسه زمانی تکوین تشکیلات طبقه کارگر ایران از سال ۱۲۸۵ یعنی سال وقوع انقلاب مشروطیت می‌باشد که توسط حزب سوسیال دموکرات این تشکیلات کارگری در میان کارگران چاپ تهران کلید خورد.

۸ - اعتلا و رکود تشکیلاتی طبقه کارگر ایران در طول صد سال گذشته ریشه در اعتلا و رکود احزاب سیاسی عمودی برون از طبقه داشته است که به صورت دستوری اقدام به تشکیلات کارگری می‌کرده‌اند، به همین دلیل با اعتلای تشکیلاتی حزب سوسیال دموکرات، تشکیلات کارگری در ایران استارت خورد و با رکود این حزب، تشکیلات کارگری ایران به رکود گرفتار شد. با جایگزینی حزب کمونیست ایران به جای حزب سوسیال دموکرات و حزب عدالت دوباره تشکیلات کارگری ایران به صورت دستوری اعتلا پیدا کرد و با سرکوب این حزب توسط رضا شاه تشکیلات کارگری هم از بین رفت. باز بعد از شهریور ۲۰ با جایگزینی حزب توده به جای حزب کمونیست ایران، تشکیلات کارگری ایران به صورت دستوری شکل گرفت و با سرکوب این حزب بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تشکیلات کارگری ایران حتی برای یک روز هم نتوانست سر پا بایستد و از منافع طبقاتی خود در برابر رژیم کودتا دفاع نکند.

## ۴ - تعریف طبقه کارگر در ایران پیوسته یکی دیگر از بسترهای آفت‌ساز برای جنبش کارگری ایران بوده است:

تعریف صحیح و کلاسیک کارگر عبارت است از «آن کسی که نیروی کارش را در ازای مزد به کارفرما می‌فروشد.» بنابراین تعریف از کارگر کلاً «هر کس که نیروی کارش را در بازار سرمایه‌داری به کارفرما بفروشد کارگر نامیده می‌شود» متأسفانه در طول صد سال گذشته که طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران شکل گرفته است از آنجائی که تشکیلات حزبی سیاسی عمودی بیرون از طبقه که نمایندگی سیاسی طبقه را به پدک می‌کشیده‌اند، تعریف کارگر ایرانی را محدود به کارگر مولد ارزش اضافی می‌کردند و کلاً کارگر ایرانی را کسی می‌دانستند که تولید ارزش اضافی در بستر سرمایه‌صنعتی می‌کند. این تعریف از کارگر باعث شد که در طول صد سال گذشته، متحدان طبیعی طبقه کارگر ایران را از او جدا کنیم و خود طبقه کارگر ایران را محدود به کارگران صنعتی بکنند، که در این رابطه اگر بخواهیم کارگر ایرانی را در کانتکس تولید ارزش اضافی تعریف بکنیم (نه کسی که نیروی کار خود را در ازای مزد به فروش می‌رساند) جمعیت کارگران صنعتی ایران از ۴ میلیون نفر تجاوز نمی‌کند که از این ۴ میلیون نفر تازه یک میلیون ۲۵۰ هزار نفر آن‌ها در کارخانه‌های بیشتر از ۱۰ نفر کار می‌کنند مابقی آن‌ها که بیش از ۲/۵ میلیون نفر می‌باشند در کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر کار می‌کنند. البته از آن ۱ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر هم تنها ۸۵۰ هزار نفر آن‌ها در کارخانه‌های بیش از صد نفر کار می‌کنند مابقی آن‌ها در کارخانه‌های زیر صد نفر کار می‌کنند که از این ۸۵۰ هزار نفر بیش از ۱۰۰ هزار نفر آن‌ها در جاده بین کرج - تهران کار می‌کنند و ۳۰ هزار نفر آن‌ها در شهرک البرز قزوین مشغول به کار هستند که این موضوع رشد ناموزون تولید در ایران را نشان می‌دهد که خود یکی از بسترهای آفت‌ساز برای طبقه کارگر ایران می‌باشد. لذا از آنجائی که بیش از سه میلیون کارگر ایرانی در کارگاه‌های کوچک کمتر از ۱۰ نفر کار می‌کنند گستردگی تولید خرد در اقتصاد ایران به صورت یکی

دیگر از بسترهای آفت‌ساز طبقه کارگر ایران درآمده است، بنابراین اگر بخواهیم تنها بر پایه معیار و فاکتور تولید ارزش اضافی کارگر ایرانی را تعریف کنیم این تعریف از کارگر ایران به شدت کارگر ایرانی را گرفتار آفت سکتاریسم طبقاتی در برابر طیف فراگیر و گسترده خرده بورژوازی که بیش از ۲۴ میلیون نفر در جامعه ایران جمعیت دارند می‌کند، طبیعی خواهد بود که در برابر این عدم توازن جمعیتی بین طبقه کارگر و طیف گسترده خرده بورژوازی برای طبقه کارگر راهی باقی نمی‌ماند جز پذیرش هژمونی طیف قشر خرده بورژوازی که آنچنانکه در طول صد سال گذشته جنبش کارگری ایران اتفاق افتاده است، پذیرش هژمونی طیف خرده بورژوازی علت‌العلل تمامی آفت‌هائی می‌باشد که در طول صد سال گذشته جنبش طبقه کارگر ایران گرفتار آن شده است چراکه:

الف - طیف خرده بورژوازی در مبارزه به جای تکیه بر مبارزه با برنامه، دنبال کاریزماسازی می‌باشد تا زیر علم او سینه بزند و پیوسته در مبارزه دنبال آن است که «چه کسی باید برود؟» و «چه کسی باید جایگزین آن بشود؟»، به جای اینکه «چه برود و چه بیاید؟» به عبارت دیگر طیف خرده بورژوازی با جایگزین کردن کاریزما به جای برنامه همیشه می‌داند «کی باید برود و کی باید بیاید؟» اما هرگز نمی‌داند که «چه باید برود و چه باید بیاید؟»

ب - از آنجائی که طیف خرده بورژوازی دارای خصلت پوزیتیویستی یا قشرگری است، این خصلت قشری‌گرایی او باعث می‌شود که پیوسته به جای ایدئولوژی حق گرایانه بر مذهب فقه گرایانه تکلیفی تکیه کند که همین موضوع یکی دیگر از بسترهای آفت‌ساز طبقه کارگر می‌باشد.

ج - به علت اینکه طیف خرده بورژوازی بر مبارزه برنامه‌ائی و تشکیلاتی تکیه نمی‌کند و پیوسته می‌کوشد زیر بیرق کاریزماها مبارزه خود را با تقلید و تبعید به پیش ببرد این امر باعث می‌گردد تا او اصلاً به مبارزه درازمدت فکر نکند بلکه تنها مبارزه را به صورت امری کوتاه مدت ببیند، که این موضوع باعث می‌گردد که



این قشر به موازات فرسایشی شدن مبارزه یا گرفتار یاس رکود بشود و یا اینکه به آنتاگونیست و برخورد قهرآمیز روی بیاورد که هر دو حالت برای طبقه کارگر یک آفت می‌باشد.

ماحصل اینکه:

۱ - دو تعریف از کارگر می‌توانیم بکنیم، یکی اینکه بگوئیم «کارگر فردی است که نیروی کارش را در بازار سرمایه‌داری در ازای مزد می‌فروشد»، دوم اینکه بگوئیم «کارگر فردی است که در عرصه سرمایه‌داری صنعتی تولید ارزش اضافی می‌کند»، اگر بخواهیم مطابق تعریف اول کارگر ایرانی را تعریف بکنیم شکی وجود ندارد که به لحاظ کمی عرصه بیشتری و نیروهای فزون‌تری شامل کارگر می‌شود و به لحاظ کمی کارگر ایرانی می‌تواند در برابر طبقه گسترده خرده بورژوازی یا طبقه واسطه شهر و روستا عرض اندام بکند، زیرا آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم یکی از بسترهای آفت‌ساز طبقه کارگر ایرانی رشد ناموزون کمیتی یا جمعیتی طبقه کارگر و طبقه متوسط یا طبقه گسترده خرده بورژوازی می‌باشد، بطوریکه که در شرایط فعلی ایران حداکثر جمعیت کارگری حدود ۴ میلیون نفر می‌باشد، در صورتی که طبقه قشر متوسط حداقل جمعیتی بیش از ۲۴ میلیون نفر دارند که این رشد ناموزون جمعیتی که محصول دخالت سرمایه‌داری نفتی در اقتصاد کشور ایران می‌باشد باعث شده که در طول یکصد سال گذشته طبقه گسترده خرده بورژوازی پیوسته مدعی هژمونی بر طبقه کارگر ایران داشته باشد و همین هژمونی طبقه قشر متوسط بر طبقه کارگر ایران در طول یکصد سال گذشته بوده که باعث آفت زائی گسترده تاریخی شده است. البته در کنار این فاکتور موضوع دیگری که باعث آفت زائی جنبش کارگری ایران شده است، موضوع رشد ناموزون تولید در ایران است.

به طوری که این رشد ناموزون تولید باعث پراکندگی گسترده طبقه کارگر ایران شده است، همچنین همین رشد ناموزون تولید در ایران به علت گستردگی تولید خرد و بحران در تولید صنعتی کلان باعث شده که در میان کل طبقه کارگر ایران ما تنها ۸۵۰ هزار نفر در شرایط فعلی کشور ایران، کارگر در کارخانه‌های بیش از ۱۰۰

نفر داشته باشیم و بیش ۳/۹ میلیون نفر از کارگران ایران در کارخانه‌های کمتر از ۱۰۰ نفر کار می‌کنند و آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم تازه از ۸۵۰ هزار نفر بیش از ۱۰۰ هزار نفر آن‌ها فقط در جاده کرج - تهران کار می‌کنند و این رشد ناموزون تولید ایران زمانی بیشتر شفاف می‌شود که بدانیم بیش از ۳ میلیون نفر از کارگران ایران در کارخانه‌های زیر ۱۰ نفر کار می‌کنند که حتی همین قانون فعلی کار رژیم مطلقه فقهاتی طبق مقدمه برنامه سوم بر آن‌ها ساری و جاری نمی‌باشد. به عبارت دیگر نه تنها این ۳ میلیون نفر از هیچگونه سازماندهی و تشکیلاتی برخوردار نیستند بلکه مهم‌تر از آن هیچگونه ضابطه حقوقی و قانونی هم بر آن‌ها حکمفرما نمی‌باشد، کارفرما در این کارگاه‌ها کدخداست هر طور دلش خواست با کارگر برخورد می‌کند و چون کارگاه زیر ۱۰ نفر می‌باشد اداره کار رژیم مطلقه فقهاتی هم حق دخالت و نظارت ندارد.

بنابراین رشد ناموزون جمعیت و رشد ناموزون تولید از اساسی‌ترین عوامل آفت‌ساز جنبش کارگری ایران می‌باشد که برای مقابله با این فاجعه (که ریشه ساختاری دارد و حل آن نیاز به اقتصاد برنامه‌ای سوسیالیستی می‌باشد و هرگز با سرمایه‌های نفتی و اقتصاد سرمایه‌داری بنجل فعلی ایران امکان مقابله زیرساختی با آن وجود ندارد)، تنها کاری که از ما ساخته است اینکه توسط تعریف کارگر بر پایه مولد ارزش اضافی نیائیم، کارگر ایرانی را در سکتارسم طبقاتی در برابر طیف گسترده خرده بورژوازی قرار دهیم و خیل عظیم کارگران روزمزد و قراردادی کار مشخص و کار معین خدماتی و بخش‌های توزیعی را به طرف طیف خرده بورژوازی هل دهیم و از هم پیمان طبیعی آن‌ها یعنی طبقه کارگر ایران جدا کنیم.

تعریف کارگر بر پایه مولد ارزش اضافی در غرب نمی‌تواند به طبقه کارگر غرب ضربه وارد کند چراکه در اقتصاد سرمایه‌داری غرب تولید کلان بر سرمایه صنعتی حکومت می‌کند نه تولید خرد، در صورتی که در جامعه امروز ایران موضوع کاملاً عکس می‌باشد یعنی در ایران امروز تولید خرد بر سرمایه صنعتی سرمایه‌داری ایران حکومت می‌کند نه تولید کلان، و این حقیقتی است که اگر یک روشنفکر ایرانی

فهم نکند معنا و مفهومش این است که هیچ چیز از اقتصاد و طبقه ایران نمی‌داند. برای مقابله با این فاجعه ما باید کارگر ایرانی را بر پایه فروش نیروی کار در برابر مزد تعریف کنیم تا توسط آن بتوانیم خیل عظیم نیروهای خدماتی و نیروهای توزیعی ایران را که جمعیتی بیش از طبقه کارگر صنعتی دارند با طبقه کارگر ایران پیوند دهیم. مطابق این تعریف آنچنانکه یک پرولتر صنعتی که در کارخانه ایران خودرو کار می‌کند یک کارگر می‌باشد یک پرستار و یک کارگر تنظیفی شرکت خدماتی و یک کارگر ساختمانی جز طبقه کارگر ایران به حساب می‌آید، بدین ترتیب است که قشر گسترده خرده بورژوازی می‌تواند در برابر طبقه کارگر ایران در عرصه هژمونی به مذاکره بنشیند.

۲ - یکی از مشکلات ساختار طبقاتی ایران در طول یکصد سال گذشته این بوده که سرمایه‌داری فعلی ایران به صورت فراطبقاتی شکل گرفته است و دلیل این امر هم آن بوده که از زمانی که بر پایه سرمایه نفتی سرمایه‌داری ایران شکل گرفت آنچنانکه مطرح کردیم یکی از عوامل آفت‌ساز این مناسبات قشر گسترده طیفی متوسط شهر و روستای ایران بود که سونامی وار از حاشیه تولید تا لومپن‌های اقتصادی و بخش واسطه‌های تجاری و خدماتی و اداری گسترش پیدا کردند و همین گسترش سیل وار آن‌ها بود که از آنجائی که قشر گسترده خرده بورژوازی توان تشکیلات پذیری و حرکت برنامه‌هائی و مبارزه درازمدت ندارد، لذا افسار هژمونی خودش را در دست هیئت‌های حاکمه سیاسی که نمایندگی آن‌ها را یدک می‌کشیدند دادند و همین امر باعث شد که از آغاز تکوین سرمایه‌داری در ایران دولت‌های فراطبقاتی سکاندار سرمایه‌داری بشوند. طبیعی است که برای دولت فراطبقاتی مثل خمینی آنچنانکه او می‌گفت: «اقتصاد مال خرها است نه مال انسان‌ها» و تازه آن زمانی هم که همین آقا می‌خواست در برابر مصادره زمین فئودال‌ها و زمینداران حکم بدهد، در توجیه حکم خودش می‌گفت: «آنقدرها این زمینداران بدهی خمس دارند که این مصادره زمین آن‌ها می‌تواند پاسخگو باشد». بنابراین یکی از عوامل آفت‌ساز طبقه کارگر ایران و جنبش کارگری ایران حاکمیت دولت‌های فراطبقاتی بر کشور ایران بوده که علت حاکمیت این دولت‌های فراطبقاتی آن بوده که به لحاظ صف بندی طبقاتی بین طبقه

کارگر و قشر متوسط خرده بورژوازی آنچنان آرایشی حاکم بوده که هیچکدام از این دو بخش هرم طبقاتی ایران امکان حکومت بر دیگری نداشته و همین امر باعث شده تا یک دولت فراطبقاتی مثل رژیم پهلوی و رژیم مطلقه فقاهتی ظهور کند و بر سرمایه‌داری ایران توسط بورژوازی دربار و بورژوازی بزرگ سپاه اسب سلطه براند. طبیعی است که هرگز یک دولت فراطبقاتی دلش برای هیچکدام از طبقات نمی‌طپد و آنچه برای او مهم خواهد بود حکومت و غارت است.

برای فهم این موضوع تنها کافی است که بدانیم که امروز بیش از ۷۰٪ از حجم ۳۶۰ هزار میلیارد تومانی تولید ناخالص ملی کشور در دست بورژوازی بزرگ سپاه اداره می‌شود و بورژوازی که در عرض ۵ دقیقه در بازار فرمایشی بورس کل شرکت مخابرات ایران را از دولت به سپاه منتقل می‌کند و بیش از ۷۰ اسکله و فرودگاه غیر رسمی دارد که هرگز گمرک ایران آدرس آن‌ها را هم بلد نیست و بیش از ۹۰٪ کل کالاهای قاچاق داخلی ایران در عرصه‌های نظامی، نفتی، تجاری، مصرفی، صنعتی، خدماتی و... از سجاده نماز تا موشک‌های هوا فضا و... توسط این غول اقتصادی وارد می‌شود و... و در عرصه قراردادهای دولتی امروز از قراردادهای پارس جنوبی تا قرارداد خدمات تنظیفی شهرداری تهران توسط این بورژوازی اجرا می‌شود و در عرصه سرمایه‌های بانکی بیش از ۸۰٪ وام‌های بی در پیکر بانکی کشور در ید آن‌ها می‌باشد و تقریباً تمامی بانک‌های خصوصی به صورت مستقیم و غیرمستقیم توسط این‌ها اداره می‌شود و نبض سیاسی تمامی انتخابات‌های حکومتی از معاون یک اداره کوچک فلان روستا تا نهادهای تعیین کننده ریاست جمهوری و مجلس و... همگی توسط این غول بی در پیکر اداره می‌شود و آنچنان در جامعه امروز ایران این بورژوازی غول آسا بر نهادهای اطلاعاتی، اداری، قانونی، قضائی، نظامی، انتظامی، دانشگاهی، تجاری و... سیطره دارد که فردی مثل علی مطهری فرزند شیخ مرتضی مطهری نماینده تهران مجلس چندی پیش در مجلس یک حاشیه‌ائی به این غول بورژوازی سپاه کرد، کاری با او کردند که بالاخره حاضر به توبه و عقب نشینی شد و غلط نامه خودش را رسماً در مجلس قرائت کرد.

به هر حال دولت‌های فراطبقاتی در ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته یکی دیگر از بسترهای آفت‌ساز طبقه کارگر ایران بوده‌اند و این دولت‌های فراطبقاتی در جامعه ایران بوجود نیامدند مگر به دلیل رشد ناموزون جمعیتی و کمی طبقه کارگر و قشر خرده بورژوازی و تا زمانی که طبقه کارگر ایران نتواند به لحاظ کمی بر طیف گسترده قشر خرده بورژوازی تسلط پیدا کند حاکمیت دولت‌های غارتگر فراطبقاتی در ایران امری طبیعی خواهد بود.

## ۵ - خلاء شعور طبقاتی طبقه کارگر ایران یکی دیگر از بسترهای آفت‌ساز جنبش کارگری ایران است:

یکی از اصول مسلم مانیفست حاکم بر جنبش کارگری این است که تا زمانی که در طبقه کارگر شعور طبقاتی بوجود نیاید مبارزه طبقاتی تحقق پیدا نمی‌کند و تا زمانی که در طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی تحقق پیدا نکند سازماندهی و جنبش و اعتلای مبارزاتی ممکن نیست. بنابراین آنچنانکه اعتلای جنبش کارگری در گرو تحقق مبارزه طبقاتی می‌باشد، تحقق مبارزه طبقاتی در طبقه کارگر در گرو تحقق شعور طبقاتی می‌باشد، که در رابطه با شعور طبقاتی آنچه که باید بدانیم اینکه برعکس آنچه که در باب مبارزه طبقاتی طبقه کارگر قبلاً مطرح کردیم و گفتیم که مبارزه طبقه کارگر باید به صورت دینامیزم و داخلی باشد نه مکانیزمی و بیرونی، یعنی هرگز نباید مبارزه طبقاتی یک جامعه دیگر را به طبقه کارگر ایران تزریق کرد بطوریکه یکی از مصیبت‌هایی که جنبش سیاسی ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته بر طبقه کارگر ایران وارد کرده همین موضوع تزریق مبارزه طبقاتی یک جامعه دیگر به طبقه کارگر ایران بوده است و به همین دلیل وقتی که طبقه کارگر ایران نسبت به آن مبارزه طبقاتی تزریقی شعور پیدا می‌کرد احساس بیگانگی نسبت به آن پیدا می‌کرد و هرگز حاضر نمی‌شد آن مبارزه طبقاتی تحمیلی و تزریقی را به عنوان مبارزه طبقاتی خودش بپندارد.

پس برای اینکه جنبش کارگری با مبارزه طبقاتی پیوند تنگاتنگی پیدا کند باید مبارزه

طبقاتی در هر جامعه‌ای صورت درونی و دیالکتیکی داشته باشد و این موضوع در هیچ جامعه‌ای حاصل نمی‌شود مگر اینکه قبل از تحقق مبارزه طبقاتی در طبقه کارگر آن جامعه، شعور طبقاتی حاصل شود.

به عبارت دیگر تا زمانی که در یک جامعه آبخور مبارزه طبقاتی شعور طبقاتی طبقه کارگر آن جامعه نباشد مبارزه طبقاتی دیالکتیکی حاصل نمی‌شود. اما نکته مهمی که در رابطه با شعور طبقاتی باید در نظر داشته باشیم اینکه شعور طبقاتی برعکس مبارزه طبقاتی باید از بیرون طبقه کارگر وارد متن طبقه کارگر بشود چراکه طبقه کارگر به صورت خود به خودی نمی‌تواند به این شعور دست پیدا بکند و طبیعتاً تا زمانی که به این شعور دست پیدا نکند امکان تحقق مبارزه طبقاتی وجود نخواهد داشت و اعتلای تشکیلاتی و اعتلای مبارزاتی طبقه کارگری همگی در گرو همین شعور طبقاتی می‌باشد و اما سوال مهمی که در رابطه با شعور طبقاتی مطرح می‌شود اینکه اصلاً شعور طبقاتی چگونه در طبقه کارگر بوجود می‌آید؟

به عبارت دیگر در طبقه کارگر اندیشه تحول از خود این طبقه به صورت خود به خودی حاصل نمی‌شود، بلکه از بیرون طبقه باید وارد طبقه بشود، تنها مکانیزمی که توسط آن می‌توان شعور طبقاتی در طبقه کارگر بوجود آورد تحلیل طبقاتی است. اما در خصوص تحلیل طبقاتی که در کانتکس آن برای طبقه کارگر شعور طبقاتی حاصل می‌شود و طبقه کارگر می‌تواند از نسیان طبقاتی نجات پیدا کند نکته مهمی که باید در نظر بگیریم اینکه هرگز نباید تحلیل طبقاتی اقتصادی با تحلیل طبقاتی اجتماعی یکی دانست، چراکه آنچه که باعث تکوین شعور طبقاتی در طبقه کارگر می‌شود تحلیل طبقاتی اجتماعی است نه تحلیل طبقاتی اقتصادی. منظور از تحلیل طبقاتی اقتصادی، تحلیل طبقاتی یک جامعه بر پایه تئوری‌های عام اقتصاد کلاسیک همان کاری که در طول ۱۰۰ سال گذشته روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی جامعه ایران به آن دست زده‌اند و کوچکترین شعور طبقاتی برای طبقه کارگر ایران حاصل نشده است و دلیل آن هم این است که تحلیل طبقاتی بر پایه تئوری‌های عام اقتصاد کلاسیک هرگز نمی‌تواند خودویژگی‌های طبقه کارگر ایران را تبیین کند و لذا در این

رابطه است که این تحلیل‌های طبقاتی برف انبار ۱۰۰ سال گذشته هرگز نتوانسته یخ نسیان طبقاتی طبقه کارگر ایرانی را آب کند. برای آب کردن یخ نسیان طبقاتی طبقه کارگر ایرانی باید به جای تحلیل طبقاتی اقتصادی که تاکنون در جامعه روشنفکران ما به صورت یک عرف درآمده است، به سمت تحلیل طبقاتی اجتماعی برویم که در آن بر پایه خودیژگی‌های طبقاتی طبقه کارگر ایران چه به لحاظ خواستگاهی، چه به لحاظ مناسباتی، چه به لحاظ فرهنگی، چه به لحاظ اجتماعی و سیاسی به تحلیل طبقاتی طبقه کارگر ایران می‌پردازد.

اینچنین تحلیل طبقاتی است که می‌تواند در طبقه کارگر ایران ایجاد شعور طبقاتی بکند و طبقه کارگر ایران را از نسیان طبقاتی نجات بدهد و در همین رابطه است که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم یکی از بسترهای آفت‌ساز جنبش کارگری ایران همین بی‌توجهی نسبت به تفاوت تحلیل طبقاتی اقتصادی و تحلیل طبقاتی اجتماعی می‌باشد که معنا و مفهوم این اصل این است که هرگز نباید بر پایه یک سلسله اصول عام کلاسیک برای یک طبقه کارگر در یک جامعه نسخه پیچید، بلکه تحلیل طبقاتی برای هر طبقه‌ای در هر جامعه‌ای باید در بستر خودیژگی‌های اجتماعی آن جامعه شکل گیرد تا بتواند در طبقه کارگر آن جامعه ایجاد شعور طبقاتی بکند و آن طبقه کارگر از نسیان طبقاتی نجات بدهد و در همین رابطه است که هگل می‌گوید: «شرط لازم برای دستیابی به آزادی درک ضرورت است» طبیعی است که در این رابطه کار تحلیل طبقاتی اجتماعی برای طبقه کارگر تبیین این ضرورت‌ها می‌باشد که طبقه کارگر با آگاهی به این ضرورت‌ها می‌تواند به شعور طبقاتی دست پیدا کند و در بستر این شعور طبقاتی توسط مبارزه طبقاتی زائیده آن به آزادی دست پیدا کند. ماحصل همه این حرف‌ها اینک:

الف - در ایران طبقه کارگر به صورت تام و تمام شکل گرفته است.

ب - طبقه کارگر ایران به علت نسیان طبقاتی به صورت طبقه‌ای «در خود» است نه طبقه‌ای «برای خود».

ج - در ایران امروز اتحادیه کارگری وجود ندارد تا طبقه کارگر ایران با تکیه بر

آن‌ها بتواند مبارزه طبقاتی خود را پیش ببرد.

د - به علت اینکه طبقه کارگر ایران امروز به لحاظ طبقاتی مراحل ساختاری خود را طی کرده است، لذا جهت تحقق شعور طبقاتی و فرار از نسیان طبقاتی طبقه کارگر ایران، نیازمند تحلیل طبقاتی اجتماعی بر پایه خودویژگی‌های اجتماعی جامعه ایران می‌باشد.

ه - برای انجام تحلیل طبقاتی اجتماعی طبقه کارگر ایران باید از زاویه طبقه کارگر ایران این طبقه مورد تحلیل و آنالیز طبقاتی و اجتماعی و سیاسی قرار گیرد نه در بستر تئوری‌های عام.

و - مبارزه طبقاتی طبقه کارگر مبارزه در راستای منافع طبقاتی طبقه کارگر می‌باشد. ز - مهم‌ترین عامل بسترساز آفت طبقه کارگر ایران تشنت و پراکندگی این طبقه می‌باشد که معلول فقدان مبارزه طبقاتی و شعور طبقاتی در طبقه کارگران است.

ح - به علت فقدان تشکیلات و سازماندهی، طبقه کارگر ایران حتی قادر به ایفای ابتدائی‌ترین و نازل‌ترین حق خود یعنی حقوق معوقه‌شان هم نمی‌باشد.

ط - یکی از بسترهای آفت‌ساز جنبش کارگری ایران مشکل ساختار اقتصادی ایران است. به این دلیل که در ایران برعکس مغرب زمین به علت وجود سرمایه نفتی، ساختار اقتصادی صورت تزریقی از بالا دارد، در غرب به علت اینکه سرمایه اولیه سرمایه‌های صنعتی‌اش سرمایه تجاری بوده، از آنجائی که سرمایه تجاری برعکس سرمایه نفتی که در دست دولت می‌باشد در دست سرمایه‌داران جامعه است، این امر باعث شد تا سرمایه‌داری غرب از پائین شکل بگیرد در صورتی که سرمایه‌داری ایران از بالا شکل گرفته است.

ی - از آنجائی که تکوین سرمایه‌داری ایران نه بر پایه سرمایه ملی بلکه در راستای سرمایه‌داری غرب انجام گرفته است، بنابراین فونکسیون سرمایه‌داری ایران بسترسازی تولید ارزان بر پایه نیروی کار ارزان و مواد اولیه ارزان می‌باشد.

ک - یکی از خودویژگی‌های جنبش کارگری ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته ورود



بالبداهه جنبش کارگری ایران به فاز سیاسی مبارزه بوده، بدون آنکه مبارزه سیاسی آن‌ها از کانال مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران عبور بکند.

ل - تقدم مبارزه سیاسی بر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران باعث شده که در طول ۱۰۰ سال گذشته طبقه کارگر ایران جنبش کارگری به جای اینکه در راستای منافع خودش حرکت کند، در راستای منافع احزاب برون از طبقه‌اش حرکت نماید.

م - به لحاظ تشکیلاتی طبقه کارگر ایران از آنجائی که تشکیلات و سازماندهی‌اش در عرصه مبارزه طبقاتی‌اش انجام نگرفته، در طول ۱۰۰ سال گذشته تشکیلات و سازماندهی صورت دستوری و برون از طبقه توسط احزاب سیاسی داشته است و به همین دلیل این تشکیلات کارگری با افول و ظهور آن تشکیلات سیاسی ظهور و افول می‌کرده‌اند.

ن - انجام تشکیلات و سازماندهی طبقه کارگر در بستر مبارزه طبقاتی باعث می‌شود تا کارگران از زاویه منافع خود به ضرورت ایجاد تشکل و سازماندهی برسند.

س - تفاوت سازماندهی و تشکیلات در بستر مبارزه طبقاتی با سازماندهی توسط احزاب برون از طبقه در این است که در بستر مبارزه طبقاتی سازماندهی کارگران صورت جمعی دارد، در صورتی که سازماندهی طبقه کارگر توسط تشکیلات برون از طبقه صورت انفرادی خواهد داشت. اشکال بزرگ سازماندهی طبقه کارگر ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته در همین نکته نهفته می‌باشد چراکه تمامی احزاب و تشکیلات سیاسی در طول ۱۰۰ سال گذشته برای سازماندهی طبقه کارگر ایران می‌کوشیدند تا افراد طبقه را به صورت علنی و مخفی از طبقه جدا کنند و خارج از مبارزه طبقاتی آن‌ها، در چارچوب تشکیلات سیاسی برون طبقه به سازماندهی آن‌ها بپردازند.

ع - جنبش کارگری ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته به علت اینکه در عرصه مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران مبارزه نکرده است، مبارزه‌اش به جای اینکه در خدمت منافع طبقه باشد، در خدمت منافع جریان‌های سیاسی بیرون از طبقه بوده است.

ف - در نظام سرمایه‌داری برعکس مناسبات دیگر از آنجائی که سرمایه به معنای عام کلمه یک رابطه اجتماعی است نه یک رابطه اقتصادی، بنابراین پیوسته باید روابط اقتصادی، طبقاتی، سیاسی، فرهنگی و... در جوامع با مناسبات سرمایه‌داری به صورت اجتماعی مطالعه شود نه به صورت اقتصادی و همین مطالعه به صورت اجتماعی است که برعکس مطالعه به صورت اقتصادی که صورت عام و کلی و کلاسیک دارد، در مطالعه به صورت اجتماعی باید خودیژگی‌های آن جامعه در نظر گرفته شود.

پایان



آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران ۲

بحران تئوریک  
جنبش کارگری  
ایران



## ۱ - نیروی اصلی انقلاب و اصلاحات در ایران کدام است؟

از نیمه دوم قرن نوزدهم به موازات شکل‌گیری نهضت سوسیالیسم به صورت یک افروغ و رویکرد بر علیه نظام انسان‌گش سرمایه‌داری در غرب، پس لرزه‌های این زلزله عظیم کشورهای پیرامونی را هم که گرفتار سونامی جهانگیر انسان‌گش سرمایه‌داری شده بودند تحت تاثیر خود قرار داد، اما به موازات اینکه نهضت سوسیالیستی نیمه دوم قرن نوزدهم پروسس تکوین خود را بر علیه نظام سرمایه‌داری طی می‌کرد این نهضت از مشخصات ذیل برخوردار می‌شد:

الف - نهضت سوسیالیستی در نیمه دوم قرن نوزدهم ماهیتی تئوریک و نظری داشت تا عملی، لذا این امر باعث گردید که در نیمه دوم قرن نوزدهم در غرب بیش از آنکه رقابت در عرصه عملی و جامعه و نیروهای مولد انجام گیرد، بین تئوریسین‌ها، نظریه پردازان، فرهیختگان، نخبگان و روشنفکران جامعه شکل گیرد. به عبارت دیگر نهضت سوسیالیسم در نیمه دوم قرن نوزدهم یک نهضت روشنفکرانه بود تا یک نهضت پرولتاریائی.

ب - تبیین سوسیالیسم در بستر این نهضت روشنفکرانه تئوریک نیمه دوم قرن نوزدهم،

توسط نظریه‌پردازان سوسیالیستی بر عکس نظریه‌پردازان لیبرال سرمایه‌داری قرن ۱۸ و ۱۹ مناسبات سرمایه‌داری صورت یکسانی نداشت که همین تبیین مختلف تئوریک از سوسیالیسم در نیمه دوم قرن نوزدهم توسط تئوریسین‌ها باعث گردید تا نهضت سوسیالیستی در جهان بعد از نیمه دوم قرن نوزدهم تا کنون بر عکس نهضت لیبرال سرمایه‌داری دچار تشتت و انشعاب و تفرقه و بحران تئوریک بشود.

## ۲ - تئوری‌های نظری سوسیالیستی در بستر تحقق عینی تاریخی آن:

برحسب اینکه سوسیالیسم به صورت یک اقتصاد حکومتی و یا یک اقتصاد شورائی از طرف نظریه‌پردازان نیمه دوم قرن نوزده اروپا تبیین گردید، دو شاخه بزرگ نهضت سوسیالیسم در جهان بعد از نیمه دوم قرن نوزده بر علیه سرمایه‌داری شکل گرفت چراکه نظریه‌پردازانی که سوسیالیسم را به صورت مالکیت دولت یا حکومت بر ابزار تولید جهت شکل اشتراکی ممکن برای کل جامعه تبیین می‌کردند راهی جز این نداشتند که استراتژی نهضت سوسیالیستی خود را بر پایه کسب قدرت سیاسی و دولت به هر طریق ممکن تدوین کنند، اما نظریه‌پردازانی که سوسیالیست را به صورت حاکمیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شوراها بر ابزار تولید جهت شکل اشتراکی ممکن برای کل جامعه تبیین می‌کردند استراتژی نهضت سوسیالیستی خود را بر پایه بسیج و سازماندهی نیروهای مولد استوار کردند.

در این رابطه بود که در بستر این تدوین دو گانه استراتژی سوسیالیستی، مکانیزم تحقق سوسیالیسم و همچنین نیروی اصلی جنبش سوسیالیستی متنوع و متفاوت و متناقض گردید. عده‌ای جهت تحقق سوسیالیسم بر طبل انقلاب می‌کوبیدند و گروهی دیگر بر طبل اصلاحات و گروهی بر طبل رفرفرم از بالا، گروهی پرولتاریا و مبارزه سندیکائی کارگران را به عنوان نیروی اصلی انقلاب معرفی می‌کردند، گروهی دیگر حزب کمونیست متشکل از کادرهای برجسته انقلابی که مسلح به تئوری سوسیالیسم باشند به عنوان نیروی اصلی انقلاب مطرح کردند، عده‌ای سوسیالیسم را تا حد تولید اقتصادی و قدرت سیاسی تنزل دادند و نیروی اصلی انقلاب را نه زحمتکشان

و نه پرولتاریا و نه حزب کمونیست، بلکه تنها دستگاه سرکوبگر اطلاعات و امنیت رژیم توتالیتر خود را به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی معرفی کردند، عده‌ائی دیگر جهت تحقق سوسیالیسم بر حاکمیت شوراها و نهادهای مدنی تکیه کردند، گروهی بر حکومت حزب کمونیست جهت تحقق سوسیالیسم تکیه می‌کردند، گروهی دیگر سوسیالیسم را الکتریزه کردن جامعه همراه با انتقال قدرت به شوراها تعریف می‌کردند (لنین: سوسیالیسم عبارت است از برق بعلاوه شوراها) و جمعی مانند استالین سوسیالیسم را فقط الکتریزه کردن بدون شوراها تعریف می‌کردند، عده‌ائی برای تبیین سوسیالیسم بر جبر تاریخ تکیه می‌کردند<sup>۱</sup>.

باز در همین رابطه عده‌ائی معتقد شدند که سوسیالیسم دارای قانونمندی علمی است که تنها با کشف این قانونمندی علمی می‌توان سوسیالیسم را در یک جامعه محقق ساخت در صورتی که جمع دیگر به سوسیالیسم به عنوان یک امر انسانی و اخلاقی نگاه می‌کردند که تنها با حاکمیت اکثریت مطلق جامعه بر اقلیت به شیوه دموکراتیک قابل تحقق می‌باشد، عده‌ائی برای تحقق سوسیالیست، بر حکومت و قدرت و جبر و جباریت تکیه می‌کردند، دسته دیگر جهت تحقق سوسیالیسم بر آزادی و آگاهی و اومانیسم پای می‌فشرده، گروهی برای تحقق سوسیالیسم بر انسان به عنوان موجود آزاد و خلاق و سازنده تکیه می‌کردند، دسته دیگر برای تحقق سوسیالیسم انسان را بدل به حیوان اقتصادی می‌کردند تا همه آنگونه زندگی کنند که او درست می‌پندارد و سوسیالیسم برای آن‌ها وسیله ساختن جامعه‌ائی یکدست و حکومت تامگرا و توتالیتر گردد، برای عده‌ائی روابط و مناسبات تولید بستر ساز سوسیالیسم می‌باشد و برای گروه دیگر این انسان مختار و خلاق و آگاه و آفریننده بستر ساز سوسیالیسم است، جمعی سوسیالیسم را در بستر عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی و

---

۱. بر طبق اندیشه مارکسیسم حکومتی سوسیالیسم تنها در بستر ماتریالیسم تاریخی شکل می‌گیرد و ماتریالیسم تاریخی چیزی نیست جز جبر حاکم بر سرنوشت و اراده انسان و لذا در این رابطه است که از نگاه کارل مارکس تکامل تاریخ از کمون اولیه تا جامعه کمونیستی پس از سوسیالیسم به صورت جبری بدون دخالت اراده ما ادامه پیدا می‌کند چه بخواهیم و چه نخواهیم. اما ما تنها توان آن را داریم که این روند را کند یا تند کنیم.



عدالت انسانی تعریف می‌کنند که نه تنها سوسیالیسم با اومانیزم در تضاد نمی‌باشد بلکه قوام دهنده اومانیزم هم می‌باشد و با ساختار دموکراتیک حکومت و آزادی‌های فردی جامعه در تضاد نیست، در صورتی که برای عده‌ای دیگر سوسیالیسم وسیله ساختن جامعه یکدست و حکومت توتالیتر و تامگرا می‌باشد، برای عده‌ای در بستر سوسیالیسم انسان بدل به یک حیوان اقتصادی یا مهره بی ارزشی می‌شود که تنها وظیفه‌اش تولید هر چه بیشتر است، در صورتی که برای عده‌ای دیگر سوسیالیسم تئوری رهائی انسان از جبر و جباریت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی می‌باشد، عده‌ای تحقق سوسیالیست را تنها از طریق دموکراتیک و به صورت گام به گام و با اتکا به رای و اراده اکثریت و از طریق قانون دنبال می‌کنند، گروه دیگر تحقق سوسیالیست را در جامعه تنها از طریق انقلاب توسط حزب طراز نوین متشکل از کادرهای برجسته که جایگزین پرولتاریا نیروی اصلی انقلاب می‌شود می‌دانند.

گروهی تحقق سوسیالیسم را در یک جامعه تنها توسط برپائی سوسیالیسم در همه عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌دانند، جمع دیگر تحقق سوسیالیسم را تنها در بستر استقرار دموکراسی پارلمانی و کسب قدرت سیاسی از راه انتخابات دموکراتیک سالم دنبال می‌کنند، عده‌ای تحقق سوسیالیسم را تنها از طریق انقلاب می‌دانند، جمع دیگر تحقق سوسیالیسم را نه از طریق انقلاب بلکه از طریق اصلاحات دنبال می‌کنند، گروهی برای تحقق سوسیالیسم در جامعه در جستجوی راهی میان انقلاب و اصلاحات از طریق تعمیق و گسترش عدالت سیاسی و اجتماعی از راه دموکراتیک توسط رای مردم هستند، عده‌ای اصل و ستون انقلاب و اصلاحات سوسیالیستی را سازماندهی حزب و جامعه بر اساس مرکزیت دموکراتیک حزب طراز نوین با کادرهای حرفه‌ای -انقلابی می‌دانند، جمعی دیگر اصل و ستون انقلاب و اصلاحات سوسیالیست را بر پایه سازماندهی دموکراتیک درون حزب بر اساس انتخابات از پائین در روندی دموکراتیک و آزاد و سالم یا تکثرگرائی در ساختار حزب و داشتن آزادی حق فراکسیون در حزب می‌دانند، دسته‌ای در بستر پروسس تاریخی تحقق سوسیالیسم خود را کمونیست می‌دانند و گروه دیگر سوسیالیسم و جمعی نیز خود را نه کمونیسم و نه سوسیالیسم بلکه سوسیالیسم دموکرات می‌خوانند، گروهی

تحقق سوسیالیسم را تنها از طریق دیکتاتوری پرولتاریا با تحقق حاکمیت مطلق حزب کمونیست بر تمام امور جامعه می‌دانند و دسته دیگر برای تحقق سوسیالیسم معتقد به پیوند شوراها و جنبش کارگری هستند.

البته جمعی هم تحقق سوسیالیسم در جامعه را تنها از طریق مبارزه پارلمانی جهت کسب قدرت سیاسی دنبال می‌کنند، گروهی تحقق سوسیالیسم را از راه انقلاب و حزب طراز نوین پیشاهنگ دنبال می‌کنند، جمعی دیگر برای تحقق سوسیالیسم خواهان کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا هستند و گروه سوم سوسیالیسم را نه از طریق حزب پیشاهنگ و نه از طریق قدرت سیاسی پرولتاریا، بلکه از طریق کل جامعه و ملت (و نه فقط پرولتاریا و طبقه کارگر) توسط انتخابات آزاد دنبال می‌کنند، عده‌ائی برای تحقق سوسیالیسم معتقد به تشکیلات مقدماتی عمودی به صورت سازماندهی متمرکز و حرفه‌ائی و انقلابی هستند، جمعی دیگر معتقدند که سوسیالیسم در دموکراسی نهفته است و برای تحقق دموکراسی باید بر اصلاحات و پارلمان و قانون و استراتژی گام به گام تکیه کرد، گروهی پارلمان و قانون را در نهایت ارگان عریان حفظ منافع سرمایه‌داری تبیین می‌نمایند و تکیه بر دموکراسی را شکل ویژه‌ائی از اشکال حاکمیت سرمایه در جامعه می‌دانند و تنها راه سرنگونی حاکمیت سرمایه‌داری را در جامعه استراتژی انقلاب می‌دانند نه اصلاحات.

جمعی دیگر معتقدند که حق رای همگانی و نهادهای خودگردان به جای مبارزه پارلمانی می‌تواند بستر ساز تحقق سوسیالیسم در جامعه بشود، لذا تکوین شوراها را به عنوان پیش شرط گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌دانند، اما جمع دیگر برای تحقق سوسیالیسم بر آزادی تکیه می‌کنند و آزادی را آزادی مخالفان من تعریف می‌کنند، اما دسته‌ائی دیگر دموکراسی را مانند لنین شکل ویژه‌ائی از حاکمیت بورژوازی معنی می‌کنند و معتقدند که با از میان رفتن بورژوازی، دموکراسی از میان خواهد رفت، گروهی دیگر معتقدند که دموکراسی تنها بستری است که توسط آن می‌توان با تکیه بر کل جامعه (بدون تفکیک‌سازی طبقاتی و گروه اجتماعی) به سوسیالیسم دست پیدا کرد، دسته‌ائی معتقدند که برای تحقق سوسیالیسم باید در کنار

حزب عمودی پیشاهنگ بر حزب افقی زحمتکشان تکیه کرد، البته در حزب عمودی این دسته ساختار حزب بر سانترالیسم و اطاعت بی چون و چرا از مرکزیت یعنی دیکتاتوری کمیته مرکزی و جایگزین کردن کمیته مرکزی به جای حزب استوار نمی‌باشد، بلکه بالعکس با انتخاب بالائی‌ها توسط پائینی‌ها و مسئول و پاسخگو بودن بالائی‌ها در برابر پائینی‌ها تشکیلات حزب عمودی امکان پذیر می‌شود.

عده‌ای تحقق انقلاب سوسیالیستی را تنها در پیشرفته‌ترین جامعه سرمایه‌داری ممکن می‌دانستند، جمعی دیگر انقلاب سوسیالیستی را از پیشرفته‌ترین کشور به ضعیف‌ترین حلقه نظام سرمایه‌داری یعنی روسیه منتقل کردند که در کنار این‌ها دسته‌انی مانند تروتسکی هم معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی برعکس آنچه که لنین معتقد بود در عقب مانده‌ترین جوامع غیر ممکن می‌باشد، لذا خواهان انقلاب پی در پی جهت استقرار سوسیالیسم شدند، عده‌ای مانند مائو نیروی اصلی انقلاب را نه پرولتاریای مارکس می‌دانند، بلکه معتقدند که دهقانان به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیست هستند لذا جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی، مائو به جای تکیه بر حزب طراز نوین پیشاهنگ لنین، بر ارتش سرخ تکیه کرد که از دهقانان روستاها به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی چین تشکیل شده بودند و معتقد بود که برای تحقق انقلاب سوسیالیستی ابتدا باید دهات را آزاد کنیم و سپس شهرها را از راه محاصره توسط دهات آزاد نمائیم و لذا در این رابطه بود که مائو معتقد بود که تحقق سوسیالیسم تنها از راه لوله تفنگ ممکن می‌شود، آنچنانکه عده‌ای دیگر مانند روزا لوگزامبورگ و گرامشی جهت تحقق سوسیالیست به جای ارتش سرخ و جنگ مسلحانه و تکیه بر دهقانان و محاصره شهرها از طریق روستاها، معتقد به جنبش‌های خیابانی و قیام‌های سیاسی درون شهری بودند.

جمعی مانند لنین جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی معتقد به مبارزه طبقاتی بودند آنچنانکه بعضی دیگر مانند روزا لوگزامبورگ و گرامشی معتقد به جایگزینی جنبش‌های خیابانی به جای مبارزه طبقاتی جهت بسترسازی انقلاب سوسیالیستی شدند، گروهی مانند مائو تنها جنگ نظامی جایگزین مبارزه طبقاتی لنین جهت تحقق

سوسیالیسم در جامعه را به عنوان عامل بسترساز انقلاب سوسیالیستی می‌دانستند، در صورتی که عده‌ائی دیگر مانند کاسترو و چه گوارا با جایگزین کردن حرکت چریکی پیشاهنگ به جای مبارزه طبقاتی لنین و جنبش خیابانی روزا لوگزامبورگ و گرامشی و ارتش سرخ مائو معتقد شدند که اصلاً مارکسیسم علم انقلاب است و لذا باید مبارزه طبقاتی را جهت استقرار سوسیالیسم بدل به انقلاب در انقلاب کرد و تنها توسط عمل انقلابی چریک می‌توان انقلاب سوسیالیستی را در جامعه محقق ساخت، یعنی از نظر کاسترو و چه گوارا تنها توسط موتور کوچک‌سازمان چریکی پیشاهنگ است که می‌توان موتور بزرگ زحمتکشان شهر و روستا را به حرکت در آورد و تنها عمل انقلابی چریک‌ها است که در یک جامعه می‌تواند ذهنیت توده‌ها را بر پایه سوسیالیسم دگرگون ساخت و لذا در این رابطه بود که از نظر کاسترو و چه گوارا برعکس مارکس، جامعه به بورژوازی و پرولتاریا تقسیم نمی‌شود بلکه بالعکس جامعه به ستمگران و ستم کشیدگان تقسیم می‌گردد که چریک به عنوان قلب انقلاب سوسیالیستی می‌تواند با تکیه بر ستم کشیدگان جامعه، انقلاب سوسیالیست را در جامعه محقق‌سازد یعنی برعکس لنین - که می‌گفت بدون تئوری انقلابی امکان جنبش انقلابی و تحقق انقلاب سوسیالیستی نیست -، کاسترو و چه گوارا معتقد بودند که برای تحقق انقلاب سوسیالیستی تفنگ و اسلحه باید جای تئوری بگیرد.

به عبارت دیگر عمل جای اندیشه بنشیند یعنی کاسترو و چه گوارا معتقد بودند که برای تحقق انقلاب سوسیالیستی باید هسته‌های چریکی جایگزین تئوری حزب طراز نوین پیشاهنگ رهبری کننده لنین بشود تا آنچنانکه کاسترو و چه گوارا معتقد بودند جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی ایمان و اعتقاد و اسلحه را جایگزین حزب و قانون و اندیشه گردد<sup>۲</sup>، بعضی دیگر برعکس کاسترو و چه گوارا (مانند طرفداران مکتب فرانکفورت امثال اریک فرم، هابر ماس و ادرنو) معتقد بودند که تحقق سوسیالیسم در

۲. البته کاسترو و چه گوارا معتقد بودند که حزب رهبری کننده انقلاب سوسیالیستی باید در نبردهای سخت و جنگ داخلی و از درون هسته و تشکیلات چریکی ساخته بشود ولی این نکته را نباید فراموش بکنیم که از نظر این‌ها هسته چریکی همزمان نیروی مسلح انقلاب سوسیالیستی (که همان حزب سوسیالیستی است) هم می‌باشد.

یک جامعه تنها توسط نهادهای مدنی و افزایش قدرت شهروندان در بستر این نهادهای مدنی به شیوه دموکراتیک ممکن می‌باشد، چراکه برعکس اندیشه مارکس که معتقد بود که، تاریخ است که سوسیالیسم را به صورت جبری می‌سازد، طرفداران مکتب فرانکفورتی معتقدند از آنجائیکه این انسان است که تاریخ را می‌سازد پس سوسیالیسم را هم انسان باید بسازد نه تاریخ و تاریخ بدون انسان هیچ است.

بنابراین آنچنانکه جهت تحقق سوسیالیست در یک جامعه، مارکس بر حرکت سندیکائی پرولتاریا تکیه می‌کرد و لنین بر مبارزه طبقاتی و انقلاب حزب طراز نوین پیشاهنگ و روزا لوگزامبورگ و گرامشی بر جنبش‌های خیابانی و مارکوزه بر جنبش دانشجویی و مائو بر ارتش خلقی و کاسترو و چه گوارا بر هسته‌های چریکی، طرفداران فرانکفورتی بر نهادهای مدنی تکیه کردند و آن را بستر ساز تحقق سوسیالیسم در جامعه می‌دانند.

### ۳ - جنبش کارگری ایران در حصار بحران تئوریک:

برای تبیین این موضوع بدواً به طرح اجمالی ماحصل اصول مبانی مطرح شده می‌پردازیم:

الف - از آنجائیکه جنبش کارگری ایران یکی از میوه‌های استقرار نظام جهانی سرمایه‌داری در کشور ما بوده است و با عنایت به اینکه آبشخور تکوین نظام سرمایه‌داری در غرب بوده است، طبیعی است که میوه‌های این درخت هم متأثر از شجره اصلی آن در غرب می‌باشد که جنبش کارگری ایران یکی از آن میوه‌هایی بوده است که به عنوان یک پدیده متأثر از جنبش کارگری غرب می‌باشد، طبیعی است که بدون شناخت بحران تئوریک جنبش کارگری در غرب امکان شناخت بحران تئوریک جنبش کارگری ایران وجود ندارد.

ب - شروع تاریخی بحران در جنبش کارگری غرب بازگشت پیدا می‌کند به نیمه دوم قرن نوزدهم که تقریباً بورژوازی غرب دیگر تمامی خصلت‌های مترقیانه‌ای که

در پروسه مبارزه‌اش با فنودالیسم داشت با نابود شدن نظام فنودالیسم از دست داده بود و لذا عریان مستقیم به استثمار کارگران اروپائی می‌پرداخت (از آنجائیکه در بستر ماشین و صنعت این استثمار طبقه کارگر اروپا صد چندان شده بود) و طبقه کارگر اروپا در زیر چرخ نظام استثمارگرایانه سرمایه‌داری غرب برای تولید ارزش اضافی بیشتر و تولید کالای ارزان‌تر در حال نابود شدن بود و بورژوازی غرب جهت پاسداری از منافع استثمارگرانه خود به سرکوب عریان طبقه کارگر اروپا روی آورده بود آنچنانکه طبقه کارگر اروپا در این مرحله وضع خود را انتخاب بین مرگ و حیات می‌دید. این امر باعث گردید تا در نیمه دوم قرن نوزدهم طبقه کارگر غرب به مقابله و رویارویی با بورژوازی ضد انقلاب غرب روی آورد و با تکوین مبارزات سندیکائی و ایجاد اتحادیه‌های کارگری، به تشکیلات و سازماندهی جنبش سرتاسری خود پرداخت. در این رابطه بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم جنبش کارگری در سرتاسر کشورهای متروپل نظام سرمایه‌داری از آمریکا گرفته تا انگلستان مانند یک سونامی به راه افتاد که همین سونامی جنبش کارگری در نیمه دوم قرن نوزدهم بود که نظریه‌پردازان و تئوریسین‌های مغرب زمین را دست به کار کرد و تقریباً تمامی آن‌ها به این اصل رسیدند که دیگر نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند به عنوان یک مناسبات پاسخگوی تاریخی خواسته‌های جامعه مغرب زمین باشد<sup>۲</sup>، اما با شکل‌گیری طبقه کارگر جهانی، دیگر طبقه بورژوازی مغرب زمین که هدفی جز سود بیشتر در بستر غارت ارزش اضافی طبقه کارگر ندارد نمی‌تواند پاسخگوی خواسته‌های طبقه کارگر باشد.

لذا در این رابطه بود که سوسیالیسم به عنوان پروژه آلترناتیو نظام سرمایه‌داری جهت پاسخگویی به خواسته‌های طبقه کارگر در نیمه دوم قرن نوزدهم متولد گردید و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که پروژه سوسیالیسم، بزرگترین پدیده و کشف بشریت در قرن نوزدهم بود اما از آنجائیکه تبیین این پروژه در قرن نوزدهم توسط

---

۳. هرچند این نظام در فرآیند مقابله‌اش با نظام زمینداری و فنودالیته اروپا از پتانسیل مترقیانه قابل توجه‌ائی برخوردار بوده است.

تئورسین‌ها صورتی یکسان نداشت این امر باعث گردید که سوسیالیسم از همان آغاز تکوین به صورت یک افروج و رویکرد ظاهر بشود و انواع سوسیالیست‌ها، از سوسیالیست اخلاقی تا سوسیالیست‌های تاریخی و علمی، اعم از سوسیالیسم حکومتی و سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم شورائی و سوسیالیسم نظامی قد علم کنند که خود این تئوری‌های سوسیالیستی زمینه‌ساز تکوین بحران تئوریک در جنبش کارگری غرب گردید، چراکه تقریباً تمامی این تئوری‌ها از زمانی که عرصه نظری تئورسین‌ها را رها می‌کردند و وارد صحنه‌های عملی می‌شدند در بستر استراتژی و تاکتیک‌های عملی بحران آفرین می‌شدند.

ج - از جمله این تئوری‌های سوسیالیستی، سوسیالیست کارل مارکس و فردریک انگلس بود که بعداً به عنوان مارکسیسم در جهان معروف گردید و برای بیش از یک قرن توانست به عنوان لکوموتیو جنبش جهانی کارگری وارد عمل هدایت‌گرانه بشود که در این رابطه لازم است بیشتر به آن تکیه کنیم، - چراکه در عرصه بحران تئوریک جنبش کارگری ایران، بحران تئوری مارکسیسم بیشترین فونکسیون داشته است - لذا تکیه بیشتر ما بر این نظریه در رابطه با شناخت بحران تئوری جنبش کارگری ایران می‌باشد نه شناخت و فهم مارکسیسم. آنچه در این رابطه می‌توانیم بگوئیم اینک:

۱ - کارل مارکس می‌پنداشت با گذر زمان و رشد واحدهای تولیدی بزرگ و ادامه پروسه تراکم و تمرکز سرمایه و نیز از میان رفتن واحدهای تولیدی و خدماتی میانه و کوچک جامعه به اکثریت مطلق پرولتاریای صنعتی و اقلیت در حال زوال بورژوازی تقسیم خواهد شد.

۲ - کارل مارکس در تبیین سوسیالیست خود معتقد بود که تاریخ دارای قانونمندی علمی می‌باشد که او موفق به کشف آن شده است، لذا او در این رابطه سوسیالیست خود را یک سوسیالیست علمی می‌نامید در برابر سوسیالیست‌های رقیب که سوسیالیست‌های اخلاقی می‌خواند.

۳ - از نظر کارل مارکس کشف تاریخی سوسیالیست علمی او تبیین کننده این حقیقت

است که تاریخ دارای تکامل می‌باشد، که این تکامل تاریخ با جبریت علمی مسیری از کمون اولیه تا جامعه کمونیستی - که پس از سوسیالیسم تکوین پیدا می‌کند - طی خواهد کرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم تنها نقشی که ما در این رابطه می‌توانیم ایفا بکنیم فقط تسریع و کُند کردن این حرکت است و گرنه تحقق سوسیالیسم و کمونیسم یک امری حتمی و جبری خواهد بود.

۴ - نطفه بحران آفرین اندیشه کارل مارکس پارادوکسی بود که در زیربنای اندیشه او وجود داشت، چراکه مارکس از یک طرف معتقد به آزادی انسان بود و انسان را حاکم بر سرنوشت خویش می‌دید و از سوی دیگر انسان را در بستر تاریخی که خود کاشف آن می‌دانست محکوم به نیروی خارج اراده او بود.

۵ - کارل مارکس در تبیین سوسیالیست خود - به جای یک سوسیالیست شورائی - به یک سوسیالیست حکومتی معتقد گردید چراکه مارکس معتقد بود که با مالکیت حکومت بر ابزار تولید، شکل سوسیالیستی یا اشتراکی در جامعه ممکن می‌شود. البته مارکس در همین رابطه در ایده و آرمان معتقد به نفی دولت و حکومت جهت اداره امور عمومی جامعه به صورت خودگردان بود چراکه از نظر کارل مارکس آزادی و حکومت در یک جامعه رابطه معکوس دارند و تنها به موازات زوال حکومت است که امکان تحقق آزادی در یک جامعه ممکن می‌شود. البته همین برخورد دو مؤلفه‌ای مارکس در عرصه تبیین سوسیالیسم حکومتی به جای سوسیالیست شورائی بزرگترین عامل بحران‌ساز و بحران آفرین سوسیالیسم دولتی یا سوسیالیسم حکومتی در قرن بیستم شد، همان عاملی که باعث گردید تا در پایان قرن بیستم بالاخره سوسیالیست حکومتی یا سوسیالیست دولتی دچار اضمحلال کامل بشود. البته پر واضح است که خود این پارادوکس ساختار سوسیالیسم کارل مارکس نشأت گرفته از همان پارادوکس اول می‌باشد که فوقا تحت عنوان پارادوکس انسان و تاریخ در اندیشه مارکس مطرح کردیم.

۶ - گرچه کارل مارکس در تبیین استراتژی تحقق سوسیالیسم بر مبارزه سندیکائی پرولتاریای صنعتی تکیه می‌کرد اما از آنجائیکه که او بر طبل سوسیالیست حکومتی



می‌کوبید این امر باعث گردید تا کارل مارکس برای کسب و حفظ قدرت سیاسی توسط پرولتاریای صنعتی معتقد به خشونت انقلابی پرولتاریا بشود که البته باز خود این پارادوکس در استراتژی تحقق سوسیالیست مارکس در حرکت عینی بعد از مارکس یکی دیگر از عوامل بحران استراتژی گردید.

۷ - اولین کسی که در عرصه تبیین استراتژی تحقق سوسیالیسم از ترم دیکتاتوری پرولتاریا استفاده کرد خود کارل مارکس بود که گرچه از نظر کارل مارکس با عنایت به پولاریزاسیون طبقاتی در نظام سرمایه‌داری که رفته رفته باعث می‌شود تا طبقه بورژوازی هم به لحاظ کمی و هم کیفی سیر قهقرائی به خود بگیرد (که همین سیر قهقرائی طبقه بورژوازی همراه با سیر اعتلائی طبقه کارگر به لحاظ کمی و کیفی خواهد بود) که حاصل این پولاریزاسیون طبقاتی از نظر کارل مارکس تکوین طبقه کارگر به صورت اکثریت مطلق در جامعه می‌شود. مارکس در عرصه سوسیالیست حکومتی خود معتقد بود که حاکمیت اکثریت مطلق طبقه کارگر جهت کسب قدرت سیاسی پرولتاریا نیازمند به دیکتاتوری طبقه کارگر جهت مقابله با پاتک‌های طبقه بورژوازی در حال اضمحلال می‌باشد که البته این تز دیکتاتوری پرولتاریای کارل مارکس که خود معلول همان دکترین سوسیالیسم حکومتی کارل مارکس بود نطفه بحران سوسیالیست دولتی قرن بیستم شد که خروجی نهائی این تز همان حکومت استالین در شوروی بود که در دوران او نه مردم، نه زحمتکشان، نه پرولتاریا، نه حزب کمونیست و نه حتی دفتر سیاسی حاکم بر سرنوشت مردم نبودند، بلکه آنکه به نام دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی حکومت می‌کرد فقط و فقط دستگاه اطلاعاتی و امنیتی او بود. چراکه استالین معتقد بود که وظیفه حکومت او که نماینده مارکسیسم دولتی و سوسیالیسم حکومتی است ساختن جامعه یکدست می‌باشد یعنی استالین می‌خواست همه آنگونه زندگی کنند که او درست می‌پنداشت در دوران استالین جبر تاریخ سوسیالیسم حکومتی مارکس بدل به جباریت حکومت شد که به نام دیکتاتوری پرولتاریا بر مردم حکومت می‌کرد و مدعی بود که تنها راه تحقق سوسیالیسم در شوروی است. در دوران استالین دیکتاتوری پرولتاریا، از پرولتاریا به حزب و از حزب به صدر هیئت رئیسه و از آنجا به دستگاه اطلاعات و امنیت

تحت رهبری استالین رسید.

۸ - کارل مارکس معتقد بود که انقلاب سوسیالیستی، تنها در پیشرفته‌ترین جامعه سرمایه‌داری امکان وقوعش است و لذا تا زمانی که جامعه سرمایه‌داری در بستر رشد ابزار تولید به مرحله کامل پولاریزاسیون طبقاتی نرسد امکان تحقق سوسیالیسم در یک جامعه وجود ندارد و بر پایه این تبیین تئوریک از سوسیالیسم بود که او معتقد بود که سوسیالیسم تنها باید توسط پرولتاریا و طبقه کارگر تحقق پیدا کند و در همین رابطه بود که کارل مارکس توانست طبقه کارگر و پرولتاریای صنعتی را به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی مطرح کند، همان موضوعی که با مرگ کارل مارکس دیگر نتوانست از سطح متن کتاب‌ها به عرصه جامعه بیاید چراکه لنین با طرح نظریه امپریالیسم به عنوان آخرین مرحله تکامل سرمایه‌داری توانست انقلاب سوسیالیستی را از پیشرفته‌ترین جامعه سرمایه‌داری به ضعیف‌ترین حلقه آن یعنی روسیه منتقل نماید که با تحقق نخستین انقلاب سوسیالیست حکومتی در عقب مانده‌ترین جامعه سرمایه‌داری یعنی روسیه، دیگر برای لنین راهی جز این وجود نداشت که نیروی اصلی انقلاب را با طرح تز حزب، از صورت پرولتاریای صنعتی به سمت حکومت اقلیت کادرهای حرفه‌ای حزبی تغییر دهد چراکه از نظر لنین علاوه بر اینکه مارکسیسم حقیقت مطلق علمی بود، حزب به عنوان قیم پرولتاریا مطرح شد و به این ترتیب بود که در زمان لنین حزب کمونیست شوروی - که متشکل از کادرهای برجسته بودند به جای پرولتاریای که بنابه اندیشه مارکس می‌بایست اکثریت مطلق جامعه را تشکیل دهند - حاکم بر سرنوشت ملت شد<sup>۴</sup>.

بنابراین مهم‌ترین عاملی که باعث گردید تا نیروی اصلی انقلاب در استراتژی سوسیالیست حکومتی کارل مارکس از کارگر صنعتی به کادرهای حرفه‌ای حزبی لنین و دهقانان مائو و دانشجویان مارکوزه و جنبش خیابانی گرامشی و لوگزامبورگ

۴. همان تغییری که در چین توسط مائو این نیروی اصلی پرولتاریای مارکس بدل به ارتش خلقی و در دستگاه اندیشه روزا لوگزامبورگ و گرامشی بدل به جنبش خیابانی و در دستگاه فرانکفورتی‌ها امثال مارکوزه بدل به جنبش دانشجوئی و در دستگاه اندیشه کاسترو و چه گوارا بدل به چریک و پیشاهنگ شد.

و چریک کاسترو تغییر منزل بدهد، همان ماهیت حکومتی سوسیالیست کارل مارکس بود چراکه زمانی که کسب قدرت سیاسی کلید رمز استقرار سوسیالیسم حکومتی شد تمام تلاش‌ها در جهت کسب قدرت بسیج می‌شود در اینجا است که وقتی هدف «گرفتن موش شد، سرخ و یا سیاه بودن گربه» تفاوتی نمی‌کند و همین موضوع عامل تمامی انحرافات در تغییر نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی شد بطوریکه در تمامی انقلابات سوسیالیستی حکومتی که در قرن بیستم در گرفت، نخستین قربانی آن خود پرولتاریای صنعتی و طبقه کارگر در این کشورها بود. آنچنانکه همین عامل باعث گردید تا در دوران لنین سوسیالیست حکومتی روسیه از حکومت شوراها به حکومت حزب کمونیست تغییر ساختار بدهد و در جامعه ایران از سال ۱۲۸۵ که نخستین نهادهای تشکیلاتی کارگران چاپ تکوین پیدا کرد تا امروز نیروی اصلی انقلاب به صورت یک امر شناور تغییر صورت بدهد بطوریکه در یک زمان نیروی اصلی انقلاب کارگران و در زمان دیگر دهقانان ایران به عنوان نیروی اصلی انقلاب و در وقت دیگر دانشجویان و در زمان دیگر جنبش خیابانی و بالاخره در مرحله‌ای چریک و ارتش خلقی می‌شود که حاصل همه این قرع انبیب‌ها این بوده که طبقه کارگر ایران تا کنون نتوانسته به جایگاه تاریخی خود آگاهی پیدا کند، چراکه یک روز مطابق این منار جنبان استراتژی‌ها مجبور می‌شود به دنبال چریک راه بیافتد، روز دیگر به دنبال دانشجو حرکت کند و در مرحله سوم به دنبال خرده بورژوازی شهر و... که عامل همه این ندانم کاری‌ها همان بحران تئوریک جنبش کارگری ایران است.

د - به موازات اینکه دکتترین سوسیالیسم حکومتی تحت عنوان کمونیست‌ها گرفتار بحران تئوریک و استراتژی شد، دکتترین سوسیالیست در دو فرآیند جدید تحت عنوان سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکراسی وارد گود شد که مهم‌ترین مشخصه دکتترین سوسیالیست‌ها در این فرآیند تکیه بر دو اصل طبقه کارگر و شوراها بود. به این ترتیب که برعکس دکتترین سوسیالیست حکومتی کارل مارکس که بر دو اصل قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا استوار بود، دکتترین سوسیالیست شوراها دو اصل کارگران به عنوان نیروی اصلی انقلاب و شورا را به عنوان تنها نهاد خودگردان

جامعه جهت تعیین سرنوشت مطرح کرد.

ه - دکترین سوسیال دموکرات‌ها در این مرحله با شعار تحقق سوسیالیست با رای مردم وارد صحنه عمل شدند.

و - آنچه وجه مشترک سه دکترین کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها را تشکیل می‌داد، کسب قدرت سیاسی بود که با سه شیوه مختلف دنبال می‌کردند. کمونیست‌ها کسب قدرت سیاسی را از راه انقلاب توسط حزب تراز نوین و ارتش خلقی و حرکت چریکی دنبال می‌کردند، در صورتی که سوسیالیست‌ها کسب قدرت سیاسی را از طریق شوراهای و طبقه کارگر می‌خواستند و البته سوسیال دموکرات‌ها کسب قدرت سیاسی را از طریق انتخابات آزاد توسط ملت که جایگزین طبقه کارگر شده بود، دنبال می‌کردند.

ز - سوسیالیست‌ها هر چند مخالف مبارزه پارلماناریستی سوسیال دموکرات‌ها بودند و گرچه در برابر شیوه اصلاح‌طلبی سوسیال دموکرات‌ها به انقلاب معتقد بودند، اما حق رای همگانی و نهادهای خودگردان را قبول داشتند.

ح - سوسیالیست‌ها به اصل شورا به عنوان شرط اولیه جهت، گذار جامعه از مرحله سرمایه‌داری به مرحله سوسیالیست می‌نگریستند و در این رابطه معتقد بودند که تا زمانی که در جامعه سرمایه‌داری اصل شوراها محقق نگردد امکان گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم وجود ندارد.

ط - موضوع مبارزه طبقاتی که در اندیشه کارل مارکس و فردریک انگلس به عنوان موتور تاریخ و موتور حرکت جامعه مطرح بود وقتی که در کانتکس سوسیالیست حکومتی در خدمت کسب قدرت سیاسی در آمد - در فرآیندهای چریکی و ارتش خلقی و ... - کاملاً فراموش شد، که این فراموشی عاملی گردید تا طبقه کارگر نه تنها به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی مطرح نشود بلکه اصلاً به مبارزه طبقه کارگر به عنوان یک فاکتور اصلی جهت تحقق و پیروزی انقلاب سوسیالیستی تکیه نشود، که این موضوع علاوه بر اینکه باعث گردید تا انقلابات سوسیالیستی در جوامع پیرامونی نتوانند به صورت درازمدت استمرار و مقاومت کنند باعث سکتاریست

طبقه کارگر از جنبش سوسیالیستی جوامع پیرامونی نیز گردید که بهترین مصداق این امر مبارزه طبقه کارگران ایران در طول ۱۰۰ سال گذشته است، چراکه به موازات حاکمیت و سیطره استراتژی چریکی و ارتش خلقی بر جنبش ایران توسط ستارخان و کوچک خان و مبارزه چریکی دهه ۵۰ توسط گروه‌های سیاسی و تشکیلاتی مجاهدین خلق و فدائیان خلق و... نخستین فونکسیون که این مبارزه مسلحانه چریکی و ارتش خلقی در طول ۱۰۰ سال گذشته بر جنبش کارگری ایران داشته است جایگزین شدن آن‌ها به جای مبارزه طبقاتی کارگران ایران بوده است که عملکرد این جایگزینی مبارزه مسلحانه به جای مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران، باعث شد که:

اولا تمامی این مبارزات مسلحانه از مشروطیت تا جنبش خرداد ۸۸ گرفتار شکست و رکود بشوند و نتوانند به صورت درازمدت ادامه پیدا کنند؛

در ثانی این امر باعث گردید تا طبقه کارگر ایران بهائی برای مبارزه طبقاتی خود نه فقط در شکل سیاسی آن، حتی در شکل صنفی آن هم قائل نشوند که این امر باعث گردید تا طبقه کارگر ایران پیوسته در طول ۱۰۰ سال گذشته به صورت «طبقه‌ائی در خود» درآید و از حداقل سازماندهی و تشکیلات صنفی اعم از سندیکائی و اتحادیه‌ائی محروم بشود و همین امر یکی از عوامل عمده بحران فعلی طبقه کارگر ایران می‌باشد، چراکه تا زمانی که به اصل مبارزه طبقاتی در جنبش ایران بهائی لازم داده نشود، جنبش طبقه کارگر ایران نمی‌تواند به صورت اکتیو وارد فعالیت اجتماعی بشود و خلاء این جنبش در طول ۱۰۰ سال گذشته باعث گردیده تا هیچ کدام از جنبش‌های گذشته ایران در طول صد سال گذشته نتوانند به پیروزی برسند، یا به عبارت دیگر علت شکست تمامی جنبش‌های یکصد سال گذشته ایران خلاء طبقه کارگر ایران بوده است و شرط پیوند بین جنبش کارگری ایران با جنبش‌های دیگر اعم از جنبش اجتماعی، یا جنبش سیاسی یا جنبش دموکراتیک مردم ایران این است که برای مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ایران ارزش لازم قائل بشویم و همین طرح مبارزه طبقاتی است که باعث می‌گردد تا بستر مبارزه جنبش طبقه کارگر ایران فراهم گردد که نخستین عملکرد آن استحاله طبقه کارگر ایران از «طبقه‌ائی در خود» به «طبقه‌ائی برای خود» است.

## ۴ - خواستگاه دو مؤلفه‌ائی بحران تئوریک جنش کارگری ایران:

حال که دریافتیم که مدت یکصد سال است که جنش کارگری ایران گرفتار بحران تئوریک می‌باشد و بحران تئوریک جنش کارگری ایران ریشه در پیوند ساختار جهانی این جنش دارد، چراکه از آنجائیکه طبقه کارگر (برعکس طبقه دیگر زحمتکشان شهر روستا) و طبقه بورژوازی مولود نظام سرمایه‌داری می‌باشند با عنایت به ماهیت جهانی نظام سرمایه‌داری که جهان را به صورت یک دهکده عرصه تاخت و تاز مشترک خود قرار داده است، این خصلت جهان وطنی نظام سرمایه‌داری<sup>۵</sup> باعث می‌گردد که طبقه کارگر در مناسبات سرمایه‌داری، برعکس طبقه دهقان در مناسبات زمینداری از ماهیت جهان وطنی برخوردار بشود. لذا در این رابطه است که همیشه در بستر آسیب‌شناسی جنش کارگران ایران ما مجبوریم این آسیب‌شناسی را به صورت دو مؤلفه‌ائی به انجام برسانیم یعنی از یک طرف باید این آسیب‌شناسی جنش کارگران ایران را در ترازوی جنش کارگران جهانی آسیب‌شناسی کنیم و از طرف دیگر این آسیب‌شناسی را به صورت ملی و منطقه‌ائی در ظرف تاریخی و جغرافیائی کشور خودمان به انجام برسانیم، طبیعتاً هر گونه آسیب‌شناسی جنش کارگری به صورت تک مؤلفه‌ائی و مکانیکی صورتی علمی ندارد.

البته آنچنانکه فوقاً اشاره کردیم این امر در رابطه با آسیب‌شناسی جنش دهقانان در مناسبات زمینداری صادق نمی‌باشد، چراکه در مناسبات زمینداری و فنودالیت از آنجائیکه زمیندار و فنودال برای کسب سود بیشتر به علت محدودیت بستر تولید، نیازمند به بازار جهانی و نیروی کار جهانی و مواد اولیه ارزان جهانی نمی‌باشد و دایره بسته زمین و آب و دهقان برای زمیندار بسترساز سود بیشتر می‌باشد و همین امر باعث گشت تا در مناسبات زمینداری و فنودالیت طبقه جهانی دهقان بوجود نیاید و لذا در همین رابطه بود که زمانی که مائو در چین بر پایه تحلیلی که از مناسبات حاکم بر چین کرد و مناسبات چین را نیمه مستعمره و زمینداری تحلیل کرد، در کانتکس

۵. که در راستای غارت و استثمار جهت کسب مواد اولیه ارزان و نیروی کار ارزان و کاهش قیمت کالا و رقابت در بازار برای کسب سود بیشتر و غارت ارزش اضافی طبقه کارگر می‌باشد.

این تحلیل از مناسبات چین - به خاطر اینکه مناسبات حاکم چین را سرمایه‌داری نمی‌دانست - مجبور گردید که در تدوین استراتژی خود نیروی اصلی انقلاب را به جای پرولتاریا، دهقانان انتخاب کند که همین جایگزینی دهقانان به جای پرولتاریا، مائو را مجبور به جراحی و قلع و قمع اندیشه کارل مارکس کرد، چراکه:

الف - مائوئیسم اصلاً بخشی از جنبش کمونیستی است که ویژه جامعه چین می‌باشد؛  
ب - مائو برای اولین بار در تاریخ مارکسیسم از کمونیست ملی سخن گفت که با اندیشه انترناسیونالیستی سوسیالیست کارل مارکس کاملاً در تضاد و تناقض بود، البته کمونیست ملی مورد ادعای مائو همان بومی کردن مارکسیسم تئوری جنبش کارگری توسط جنبش دهقانی چین بود.

ج - برای مائو نیروی اصلی انقلاب، پرولتاریای صنعتی کارل مارکس نبود بلکه دهقانان وابسته به زمین روستاها بود.

د - از آنجائیکه مائو برای انجام انقلاب سوسیالیستی در چین دیگر نمی‌توانست بر پرولتاریای صنعتی تکیه کند (چراکه به عنوان یک طبقه در چین آن زمان وجود نداشت) بنابراین امکان تکیه بر حزب کمونیست مانند لنین در روسیه برای او وجود نداشت، در نتیجه او برای انجام انقلاب سوسیالیستی در چین راهی جز این نداشت که به جای استراتژی حزب‌گرایانه پرولتری، بر استراتژی ارتش خلقی تکیه کند و ارتش سرخ را جایگزین حزب کمونیست لنینیستی بکند، چراکه روانشناسی دهقانان برعکس روانشناسی پرولتاریای صنعتی:

اولا توان مبارزه درازمدت و فرسایشی را ندارند.

ثانیا توان مبارزه صنفی و سندیکائی مانند پرولتاریا ندارند.

ثالثاً به علت ماهیت فردگرایی که در بستر تولید دارند برعکس ماهیت جمع‌گرایانه پرولتاریا و طبقه کارگر در بستر تان سیته تولیدی به سرعت به سمت آنتاگونیست در مبارزه روی می‌آورند که این خصلت دهقانان برای مائو عاملی گردید تا در استراتژی ارتش خلقی به جای حزب کمونیست، با تکیه بر دهقانان به عنوان نیروی

اصلی انقلاب موفق گردد.

ه - از آنجائیکه مائو به جای حزب کمونیست پرولتری، استراتژی ارتش خلقی دهقانی روستانشین را انتخاب کرد، در تدوین استراتژی‌اش معتقد گردید که با ارتش سرخ ابتدا باید دهات را آزاد کنیم و سپس از راه دهات توسط دهقانان و ارتش خلقی شهرها را محاصره کنیم.

و - مائو بر پایه تحلیل نیمه مستعمره بودن چین برای اولین بار در تاریخ حیات مارکسیسم در چین جبهه آزادی‌بخش ملی توسط کمونیست‌های چینی به همراه سایر اقشار و طبقات چین تشکیل داد.

ز - جبهه آزادی‌بخش ملی مائو عبارت بودند از مجموعه نیروهائی که در کشور چین آن زمان حاضر به مبارزه بر علیه استعمارگران خارجی و خواهان استقلال کشور چین شدند.

ح - به این دلیل مائوئیسیم بعداً شکل ویژه‌ائی از انقلاب سوسیالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در آمد که ادعای جهان شمولی می‌کرد.

ط - مائوئیسیم پس از پیروزی، از آنجائیکه پیروزی آن در کشور چین زائیده یک جنگ ۲۰ ساله نظامی توسط ارتش سرخ بود این امر باعث گردید تا مائوئیسیم تبدیل به کمونیست نظامی بشود و خواهان کسب و حفظ قدرت سیاسی از راه لوله تفنگ بشود.

ی - از نظر مائوئیسیم قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید.

بنابراین ما برای آسیب‌شناسی جنبش یکصد ساله کارگران ایران مجبوریم که این آسیب‌شناسی را در کانتکس آسیب‌شناسی جنبش جهانی کارگری انجام دهیم. به عبارت دیگر اصلاً در عرصه نظام سرمایه‌داری امکان آسیب‌شناسی جنبش کارگری به صورت مکانیکی و تک مؤلفه‌ائی و ملی وجود ندارد و اگر هم انجام بگیرد دارای ارزش علمی نمی‌باشد و لذا در این رابطه است که ما در این بخش از سلسله مقالات آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران که موضوع آن بحران تئوریک جنبش



کارگری ایران در طول یکصد سال گذشته می باشد، از بحران تئوریک جنبش جهانی کارگری در طول ۱۰۰ سال گذشته شروع کردیم که پر واضح است که دلیل این امر این است که بحران تئوریک جنبش کارگری ایران در ادامه طولی بحران تئوریک جنبش کارگران جهان می باشد که معنا و مفهوم این حقیقت این است که آسیب شناسی تئوریک جنبش کارگری هرگز در هیچ نقطه‌ای از جهان به صورت تک مؤلفه‌ای ملی و منطقه‌ای وجود ندارد، یعنی آسیب شناسی جنبش کارگری در هر کجا باید صورت دو مؤلفه‌ای داشته باشد یک مؤلفه آن مؤلفه انترناسیونالیستی قضیه است، مؤلفه دوم آن مؤلفه ناسیونالیستی یا ملی قضیه می باشد.

## ۵ - آسیب شناسی بحران تئوریک جنبش کارگری ایران در آینه آسیب شناسی بحران تئوریک جنبش جهانی کارگری در یکصد سال گذشته:

برای فهم آسیب شناسی تئوریک جنبش کارگری ایران در طول یکصد سال گذشته، در آینه بحران یکصد ساله گذشته تئوریک جنبش جهانی کارگران، باید نخست به مرحله بندی و طرح فرآیندهای بحران تئوریک جنبش جهانی کارگری بپردازیم و دلیل این امر هم آن است که بحران تئوریک جنبش جهانی کارگران در طول یکصد سال گذشته صورتی یکدست و یکنواخت نداشته است، بلکه از آنجائیکه این بحران در کانتکس فراز و نشیب انقلابات و اصلاحات سوسیالیسم حکومتی، سوسیالیسم شورائی، سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم نظامی به انجام رسیده است، لذا به موازات رشد چالش بین چهار سوسیالیسم حکومتی، سوسیالیسم شورائی، سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم نظامی این بحران فراگیر می شده است.

مثلا در زمانی که سوسیالیسم حکومتی توسط سوسیالیسم حزبی لنین و سوسیالیسم نظامی مانو توانست در روسیه و چین مستقر گردد با حاکمیت سوسیالیسم حکومتی از آنجائیکه حاکمیت سوسیالیسم حکومتی مصادف با جنگ هژمونی طلبانه بین دو قدرت سوسیالیسم حکومتی یعنی سوسیالیسم دولتی روسیه و سوسیالیسم دولتی چین

شد، این استقرار سوسیالیسم حکومتی بستر ساز بحران تئوریک در جنبش جهانی کارگری گردید چراکه جنگ سیاسی و نظامی بین این دو قدرت سوسیالیسم حکومتی، به صورت بحران تئوریک بین مارکسیسم لنینستی استالینیستی شوروی با مارکسیسم مائوئیستی چین در آمد تا آنجا که مائو با طرح تئوری سه جهان قدرت، رقیب مارکسیست خود یعنی سوسیالیسم حکومتی روسی خطرناکتر از امپریالیسم جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا دانست و متقابلاً سوسیالیست حکومتی استالین در باب سوسیالیست حکومتی چینی به همین قضاوت نشست که همین بحران هژمونیک سوسیالیسم حکومتی به صورت بحران تئوریک از دهه ۴۰ وارد جنبش کارگری ایران هم شد و به شقه کردن تشکیلات کارگری ایران هم انجامید و در ادامه این امر از اوایل دهه ۵۰ به موازات رشد تضاد بین جناح‌های سوسیالیسم حکومتی نظامی با سوسیالیسم حکومتی حزبی که با پیروزی انقلاب سوسیالیستی حکومتی نظامی کوبا توسط استراتژی چریکی به اوج خود رسید، این تضاد بین جناح‌های سوسیالیست حکومتی نظامی چین بر استراتژی ارتش خلقی تکیه می‌کرد با سوسیالیست حکومتی نظامی کوبا توسط کاسترو و چه گوارا پایه گذاری گردید.<sup>۶</sup>

این انشقاق در سوسیالیسم حکومتی نظامی چین که بر ارتش خلقی تکیه می‌کرد با سوسیالیسم نظامی کوبا که بر حرکت چریکی شهر و روستا تکیه داشت به شدت از بعد از پیروزی انقلاب کوبا به صورت تئوریک، جنبش جهانی کارگری و بالطبع جنبش سیاسی و جنبش کارگری ایران را تحت تاثیر خود قرار داد و آن را گرفتار بحران کرد. آنچنانکه پس لرزه این بحران در جنبش کارگری ایران به آنجا رسید که تقریباً در دهه ۵۰ کل جنبش کارگری ایران با حاکمیت خط چریک‌گرایی توسط دو جریان مجاهدین خلق و فدائیان خلق به گل نشاند زیرا بحران تئوریک جنبش کارگری ایران در دهه ۵۰ فقط و فقط بحران چریک‌گرایی زائیده چالش و انفکاک بین دو جناح سوسیالیسم نظامی چین و کوبا بود که هر دو جناح سوسیالیسم نظامی چین و

۶. و بر مبنای تئوری تکیه بر موتور کوچک برای به حرکت در آوردن موتور بزرگ پیش می‌رفت که از نظر کاسترو و چه گوارا این موتور کوچک همان هسته‌ها و تشکیلات چریکی بودند که می‌توانند موتور بزرگ که دهقانان به عنوان نیروی اصلی انقلاب و متحدین آن‌ها کارگران می‌باشند به حرکت در آورند.

کوبا جزو سوسیالیسم حکومتی بودند.

البته قبل از این فرآیند از آنجائیکه سوسیالیسم حزبی در تاریخ جنبش کارگری توسط لنین بنا گردید و لنین حزب کمونیست را متشکل از کادرهای مسلح به تئوری انقلابی تعریف می‌کرد با عنایت به اینکه لنین معتقد بود که بدون تئوری انقلابی نمی‌توان جنبش کارگری انقلابی بوجود آورد این امر باعث گردید که گذار از سوسیالیست حکومتی شورائی به سوسیالیست حکومتی حزبی در روسیه در دوره لنین انجام بگیرد که همین گذار از سوسیالیست حکومتی شورائی به سوسیالیست حکومتی حزبی توسط لنین بستر ساز نخستین بحران تئوریک در جنبش جهانی طبقه کارگر گردید زیرا با استحال سوسیالیست حکومتی شورائی به سوسیالیست حکومتی حزبی توسط لنین جناحی از سوسیالیست‌ها تحت رهبری روزا لوگزامبورگ و گرامشی در برابر سوسیالیست حکومتی حزبی لنین به دفاع از سوسیالیست شورائی پرداختند که خود این چالش باعث ایجاد نخستین بحران تئوریک در عرصه جنبش جهانی کارگری گردید زیرا:

الف - لنین با تکیه بر سوسیالیسم حکومتی در کانتکس سوسیالیسم حزبی خواهان کسب قدرت سیاسی توسط حزب طراز نوین بود، در صورتی که روزا لوگزامبورگ و گرامشی در کانتکس پروژه سوسیالیسم حکومتی شورائی خواهان کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بودند نه حزب طراز نوین.

ب - لنین در بستر تکیه بر سوسیالیسم حکومتی حزبی، معتقد بود که دیکتاتوری پرولتاریای مطرح شده کارل مارکس توسط حاکمیت مطلق حزب کمونیست بر تمام امور جامعه ممکن می‌شود. در صورتی که روزا لوگزامبورگ و گرامشی تئوریسین‌های سوسیالیسم حکومتی شورائی معتقد بودند که دیکتاتوری پرولتاریای مطرح شده از جانب کارل مارکس توسط شوراهای پرولتری ممکن می‌شود نه حزب طراز نوین کمونیستی لنین.

ج - لنین بر پایه سوسیالیسم حکومتی حزبی خود معتقد بود که حزب کمونیست باید توسط سازماندهی متمرکز و انقلابی بر اساس مرکزیت دموکراتیک و فرماندهی و

فرمانبری استوار گردد. در صورتی که روزا لوگزامبورگ و گرامشی تئورسین‌های سوسیالیسم حکومتی شورائی معتقد بودند که حزب برعکس آنچه که لنین می‌گوید نمی‌تواند خود را از بالا به جامعه و جنبش کارگری تحمیل بکند بلکه بالعکس، حزب تنها می‌تواند بیانگر خواسته‌های شوراهای پرولتری باشد و به این دلیل بود که برعکس لنین که استقرار سوسیالیست حکومتی حزبی را توسط کسب قدرت سیاسی حزب کمونیست می‌دانست، روزا لوگزامبورگ و گرامشی استقرار سوسیالیست شورائی را تنها توسط حاکمیت شوراهای پرولتری تدوین می‌کردند نه حزب کمونیست.

د - روزا لوگزامبورگ و گرامشی معتقد بودند که سرمایه‌داری باید از راه انقلاب و توسط شوراهای کارگری نابود بشود که در کنار آن حق رای همگانی و شوراهای خودگردان باید به رسمیت شناخته شود. در صورتی که لنین در چارچوب حاکمیت تک حزبی سوسیالیسم حکومتی حزبی به دموکراسی و حاکمیت شوراها اعتقاد نداشت و دموکراسی را شکل ویژه‌ای از حاکمیت بورژوازی می‌دانست که با از بین رفتن سرمایه‌داری، دموکراسی هم به صورت خود به خودی از بین می‌رود و شرایط برای حاکمیت مطلق حزب کمونیست فراهم می‌گردد.

ه - روزا لوگزامبورگ و گرامشی معتقد بودند که بدون استقرار نظام شورائی در جامعه از پائین به بالا، امکان تحقق سوسیالیست حکومتی شورائی نیست و تکوین شوراها از پائین به بالا به عنوان پیش شرط استقرار سوسیالیسم حکومتی شورائی می‌دانستند و به آزادی و مبارزه پارلمانتاریستی به عنوان عامل بسترساز حاکمیت سوسیالیسم حکومتی شورائی توسط دو بازوی پرولتاریا و شورا می‌دانستند.

## ۶ - شریعتی و بحران تئوریک جنبش کارگری ایران:

از آنجائیکه شریعتی در دورانی در اروپا به تحصیل مشغول بود که دو دکترین جدید مکتب فرانکفورت و دوچکیسم - مارکوزه در حال تکوین و اعتلا بودند، این دو دکترین اندیشه شریعتی را در اروپا تحت تاثیر خود قرار داد. بنابراین برای فهم استراتژی شریعتی مقدماتا مجبور به فهم این دو دکترین هستیم:

الف - مکتب فرانکفورت که توسط ماکس هور کهالمر و تئودر ادرنو و هابر ماس و اریک فرم بنیان گذاشته شد خود را ادامه دهنده راه کارل مارکس در راه برپائی سوسیالیسم شورائی در شرایط اجتماعی و اقتصادی نوین می‌دانستند.

ب - اندیشمندان مکتب فرانکفورت معتقد بودند که برای تحقق سوسیالیسم شورائی باید تلاش کنیم هر چه بیشتر از قدرت حکومت کم کنیم و به قدرت نهادهای مدنی و قدرت شهروندان از طریق دموکراتیزه کردن نظام سیاسی و اجتماعی جامعه بیفزائیم.

ج - از نظر اندیشمندان مکتب فرانکفورت استالین و هیتلر دو روی فاشیسم در راستای سرکوب جنبش جهانی طبقه کارگر می‌باشد.

د - از نظر طرفداران مکتب فرانکفورت جبریت تاریخ ماتریالیسم تاریخی به عنوان نیروی قانونمند تکامل تاریخ، برداشتی ساده و کودکانه از تاریخ و نقش انسان است.

ه - از نظر فرانکفورتی‌ها: این انسان است که تاریخ می‌سازد نه آنچنانکه ماتریالیسم تاریخی می‌گوید این تاریخ باشد که انسان را بسازد، لذا تاریخ بدون انسان و نقش فعال انسان هیچ است.

و - مارکوزه پدر خوانده جنبش دانشجویی می‌باشد و دانشجو را به جای کارگر و دهقان و پیشاهنگ به عنوان نیروی اصلی انقلاب مطرح کرد، همان اصل رکن استراتژی شریعتی که معتقد بود که دانشجویان به علت دو مشخصه «نخواستن و نداشتن» به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران می‌باشند.

ز - مارکوزه همچون شریعتی معتقد بود که پیش بینی‌های مارکس برای آینده تاریخ به علت اینکه به نقش آفرینندگی و خلاقیت و آفرینندگی خود انسان توجه نداشت، همگی اشتباه از آب در آمد.

ح - از نظر مارکوزه مانند شریعتی تحقق سوسیالیسم علمی تنها با تغییر مناسبات حقوقی بر ابزار تولید از خصوصی به حکومتی ممکن نمی‌شود.

و - مارکوزه مانند شریعتی معتقد بود که هم آمریکا و هم شوروی دارای نظامی توتالیتر می‌باشند.

ط - مارکوزه تنها جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه را موبد نظرات خود می‌دانست.

ی - دوچکیسم معتقد بود از آنجائیکه پرولتاریای جوامع پیشرفته صنعتی از تحرک و جنبش افتاده‌اند باید برای به حرکت در آوردن توده‌ها ابتدا جنبش دانشجویی را به حرکت در آورد.

ک - از نظر دوچکه جنبش دانشجویی، پیشاهنگان انقلاب سوسیالیستی هستند که خود در بستر مبارزه با اعمال قهر حکومت پرورده می‌شوند.

ل - دوچکه برعکس لنین - که معتقد بود بدون تئوری انقلابی نمی‌توان جنبش انقلابی بوجود آورد - عقیده داشت که بدون عمل انقلابی نه تئوری انقلابی بوجود می‌آید و نه جنبش انقلابی شکل می‌گیرد، البته تاکید عمل انقلابی دوچکه در اینجا عمل انقلابی جنبش دانشجویی بود نه آنچنانکه کاسترو و چه گوارا می‌گفتند عمل انقلابی موتور کوچک هسته‌های چریکی.

ل - دوچکه عمل انقلابی جنبش دانشجویی را مبارزه دانشجویان بر علیه تمام اشکال اتوریتة تعریف می‌کرد.

حال پس از فهم محورهای اندیشه مارکوزه و دوچکه برای فهم اندیشه و استراتژی شریعتی بد نیست که محورهای اندیشه سارتر هم که نقشی تعیین کننده در تدوین استراتژی شریعتی داشته است در اینجا به صورت محوری مطرح کنیم تا بر مبنای این سه پایه اندیشه مارکوزه و دوچکه و سارتر بتوانیم به تدوین استراتژی اندیشه شریعتی در عرصه جنبش کارگری بپردازیم:

۱ - سارتر از جمله طرفداران سوسیالیست بود که معتقد بود هم به سوسیالیسم معتقد است و هم به آزادی انسان و هدف خودش را پیوند بین سوسیالیسم و آزادی اعلام می‌کرد.

۲ - سارتر در تبیین فلسفی پیوند بین آزادی و سوسیالیسم معتقد بود که انسان نه تنها دارای آزادی است بلکه مهمتر از آن انسان اصلا خود آزادی است. بنابراین برای پیوند بین سوسیالیسم و انسان باید بین سوسیالیسم و آزادی پیوند برقرار کنیم، چراکه از نظر سارتر انسان تنها با آزادی تعریف می‌شود و اصلا از نظر سارتر انسان

- چیزی نیست جز آزادی، به عبارت دیگر برای سارتر انسان بودن یعنی آزاد بودن.
- ۳ - از نظر سارتر انسان محکوم به آزادی است و بدون آزادی اصلاً انسان تحقق پیدا نمی‌کند.
- ۴ - سارتر انسان را همچون طرحی می‌بیند که طراحی تنها خودش است همچون یک تابلو نقاش که نقاشش خودش باشد.
- ۵ - برای سارتر انسان همواره در حال شدن می‌باشد و به موازات این شدن، انسان پیوسته در حال تعریف کردن مجدد خود می‌باشد.
- ۶ - از نظر سارتر انسان یعنی همان آزادی و آزادی یعنی همان انسان.

## **۷ - سوسیالیسم شریعتی - سوسیالیسم اقبال - سوسیالیسم کوچک خان جنگلی، تاثیر این سوسیالیست سه گانه در جنبش کارگری ایران:**

حال پس از درک و فهم اندیشه سارتر و دوچکه و مارکوزه می‌توانیم در اینجا به تبیین استراتژی شریعتی بپردازیم. اصول محوری استراتژی شریعتی عبارتند از:

الف - تنها با نفی نظام سرمایه‌داری امکان رهایی انسان وجود دارد، لذا آنچه‌انکه در اینجا مشاهده می‌شود شریعتی در تبیین دیدگاه سوسیالیسم خود از زاویه نجات و رهایی انسان به سوسیالیسم نگاه می‌کند نه از زاویه رهایی طبقه کارگر، به عبارت دیگر شریعتی در هیچ جا نگفته رهایی انسان در گرو رهایی طبقه کارگر از بند نظام سرمایه‌داری می‌باشد بلکه بالعکس، شریعتی در همه جا معتقد است که رهایی طبقه کارگر در گرو رهایی انسان از بند نظام سرمایه‌داری می‌باشد، به عبارت دیگر از نگاه شریعتی:

چونکه صد آمد نود هم پیش ما است      نام احمد نام جمله انبیاء است

مولوی

یعنی از نظر شریعتی اگر از زاویه رهایی انسان به سوسیالیسم و نفی سرمایه‌داری

بیاندیشیم خود به خود رهائی طبقه کارگر محقق می‌شود. در این رابطه است که بین سوسیالیسم شریعتی با سوسیالیسم کارل مارکس که یک سوسیالیسم حکومتی می‌باشد تمایز وجود دارد، چراکه سوسیالیسم شریعتی نه سوسیالیسم حکومتی و نه سوسیالیسم حزبی و نه سوسیالیسم نظامی است بلکه نوع چهارم سوسیالیسم می‌باشد که تنها به سوسیالیسم سارتر نزدیک است، چراکه شریعتی هم مانند سارتر به سوسیالیسم اعتقاد دارد و تنها راه رهائی انسان را در عصر سرمایه‌داری نفی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم می‌داند و هم مانند سارتر اصلاً انسان را جز آزادی و انتخاب و آفرینندگی چیزی نمی‌داند و هم مانند سارتر انسان را پیوسته موجودی در حال شدن می‌داند که دائماً در حال تعریف کردن خود است.

ب - از نظر شریعتی برای استقرار سوسیالیسم در جامعه ایران جهت شروع حرکت ابتدا باید بر جنبش دانشجویی تکیه کنیم، چراکه آنچه که باعث انقلابی شدن دانشجوی می‌گردد دو مشخصه «نخواستن و نداشتن» است. بنابراین شریعتی در استارت حرکت خود به جای تکیه بر چریک و ارتش خلقی و حزب طراز نوین پیشاهنگ بر جنبش دانشجویی تکیه می‌کند و آن را تنها راه ممکن جهت به حرکت آوردن موتور بزرگ یعنی توده‌ها و جامعه می‌داند.

ج - برای شریعتی برعکس مارکس و لنین و مائو و کاسترو و چه گوآرا برای تعیین نیروی اصلی انقلاب و موتور بزرگ جامعه باید از زاویه انسان بدون تفکیک بخش یا گروه و طبقه توجه بشود.

د - شریعتی تنها و اولین تئورسین مسلمان بود که در سال ۴۸ در پرسش و پاسخ دانشکده نفت آبادان موضوع تعیین نیروی اصلی انقلاب در بستر تئوری «مستضعفین» را مطرح کرد و در آنجا از «مستضعفین» به معنای عام کلمه به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی تاریخ نام برد که در هر زمانی بر حسب شرایط مختلفی دارای مصداق مشخصی می‌شود که این مصداق باید توسط پیشگام توده‌ها کشف گردد.

ه - شریعتی به مبارزه طبقاتی در بستر تاریخ انسان به عنوان یک اصل عام نگاه



می‌کرد و معتقد بود که مبارزه طبقاتی در تاریخ طبقاتی به عنوان موتور تاریخ مطرح می‌باشد.

و - بنابراین گرچه خود موضوع سوسیالیسم در اندیشه شریعتی به صورت یک افروج و رویکرد مطرح بوده است که دائماً این رویکرد در حال تحول و تغییر بود، ولی اعتقاد به سوسیالیسم به عنوان اجتماعی شدن تولید و توزیع و حتی مصرف به صورت یک عقیده و ایمان همیشه در شکل یک اصل ثابت و ایمان ثابت و عقیده ثابت برای شریعتی مطرح بوده است. چه در شریعتی جوان و چه در شریعتی سیاسی و چه در شریعتی کامل و چه در شریعتی دانشجو و چه در شریعتی استاد و چه در شریعتی جامعه شناس و چه در شریعتی ایدئولوگ و چه در شریعتی مترجم کتاب «ابوذر سوسیالیست خداپرست» جوده السحار که ۱۸ سال بیشتر سن ندارد و چه در شریعتی «حسین وارث آدم» و چه در شریعتی «اسلام‌شناسی ارشاد» و چه... شریعتی همیشه به عنوان یک منتقد جدی نظام سرمایه‌داری و یک معتقد به رویکرد سوسیالیسم مطرح بوده است. البته خود این سوسیالیسم مورد اعتقاد شریعتی به لحاظ مبانی تئوریک و تبیین تئوریک آن دائماً در حال تحول و تغییر بوده است بطوریکه اصلاً سوسیالیسم «ابوذر خداپرست» با سوسیالیسم «میعاد با ابراهیم» قابل مقایسه تئوریک نمی‌باشد، آنچنانکه سوسیالیسم «حسین وارث آدم» با سوسیالیسم «اسلام‌شناسی ارشاد» قابل قیاس نیست و به همین دلیل ما در طرح سوسیالیسم شریعتی نباید سوسیالیسم شریعتی را به صورت یک دکترین ثابت مطرح کنیم بلکه بالعکس، باید آن را به صورت یک رویکرد و افروج در نظر بگیریم که شریعتی در کانتکس اصل توحید (که خود قهرمان اجتهاد در اصل توحید در عصر حاضر می‌باشد) می‌کوشید سوسیالیسم را بشناسد.

به عبارت دیگر شریعتی از طریق «اجتهاد در اصل توحید» بود که به سوسیالیسم رسید نه بالعکس چراکه آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری بنیانگذار «اجتهاد در اصل وحی» در عصر حاضر می‌باشد، شریعتی بنیانگذار «اجتهاد در اصل توحید» در عصر حاضر است و شریعتی از طریق

«اجتهاد در اصل توحید» بود که به این دستاورد عظیم اسلام‌شناسی و من جمله سوسیالیسم رسید. ما گرچه علامه محمد اقبال لاهوری را هم یک سوسیالیسم می‌دانیم ولی هرگز نباید فراموش کنیم که بین سوسیالیسم در دیسکورس علامه محمد اقبال لاهوری با سوسیالیسم در دیسکورس اندیشه شریعتی از فرش تا عرش فاصله وجود دارد، شریعتی وارث بر حق علامه محمد اقبال لاهوری است چراکه او اولین نظریه پرداز بزرگ جهان اسلام در عصر حاضر است که توانست اصل به ارث رسیده اجتهاد در اصول اقبال را از وحی به توحید منتقل کند اما آنچه که در این رابطه هرگز نباید فراموش کنیم اینکه سوسیالیسم اقبال یک سوسیالیسم افروچی و رویکردی نیست بلکه یک سوسیالیسم حکومتی از نوع سوسیالیسم جواهر لعل نهرو و کوچک خان جنگلی می‌باشد، سوسیالیسم اقبال یک سوسیالیسم دولتی بود، در صورتی که سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم انسانی بود، سوسیالیسم اقبال یک سوسیالیسم کلاسیک نشأت گرفته از سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا بود، در صورتی که سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم علمی در چارچوب فلسفه تاریخ توحیدی از آغاز بشر تا کنون بود، سوسیالیسم اقبال یک سوسیالیسم حکومتی بود، در صورتی که سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم اجتهادی بود، سوسیالیسم اقبال یک سوسیالیسم اقتصادی بر پایه مالکیت حکومت بر ابزار تولید و شکل اشتراکی برای کل جامعه بود، در صورتی که سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم اومانستی بر پایه حاکمیت دموکراتیک جامعه بر تولید و توزیع و مصرف بود.

گرچه سوسیالیسم اقبال یک سوسیالیسم حزبی نبود اما سوسیالیسم اقبال یک سوسیالیسم برنامه‌ای بود در صورتی که سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم شورائی بود، مبانی سوسیالیسم شریعتی توحید و تاریخ و اومانیسیم است، در صورتی که مبانی سوسیالیسم اقبال علم و زمان و تجربه می‌باشد، سوسیالیسم کوچک خان جنگلی به سوسیالیسم اقبال بیشتر شباهت دارد تا به سوسیالیسم شریعتی، چراکه سوسیالیسم کوچک خان جنگلی مانند سوسیالیسم اقبال:

اولاً: یک سوسیالیسم برنامه‌ای بود؛

ثانیا: یک سوسیالیسم حکومتی بود؛

ثالثا: یک سوسیالیسم اقتصادی بود؛

رابعا: یک سوسیالیسم تجربی بود، در صورتی که سوسیالیسم شریعتی نه سوسیالیسم برنامه‌هایی بود و نه سوسیالیسم حکومتی بود و نه سوسیالیسم اقتصادی بود و نه سوسیالیسم تجربی بلکه بالعکس، سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم اجتهادی و شورائی و تاریخی و اومانیستی بود. انسان سوسیالیستی شریعتی یک انسان آزاد و خلاق و سازنده خود و محیطش است، نه یک حیوان اقتصادی جهت ساختن یک جامعه یکدست، شریعتی در عرصه سوسیالیسم شدیدا با سوسیالیسم فاشیستی استالین و هیتلر و پل پوتی مرزبندی دارد، شریعتی در تبیین سوسیالیسم خود شدیدا با سوسیالیست دولتی کارل مارکس و فردریک انگلس مرزبندی می‌کند و در این رابطه می‌گفت «در سینه جوانان ما محمد با کارل مارکس می‌جنگد» شریعتی در عرصه طرح سوسیالیسم خود شدیدا با سوسیالیسم نظامی مائو و کاسترو و چه گوارا و مجاهدین خلق و... مرزبندی می‌کند، سوسیالیسم شریعتی نه یک سوسیالیسم نظامی بود و نه یک سوسیالیسم فاشیستی و نه یک سوسیالیسم دولتی و نه یک سوسیالیسم حکومتی و نه یک سوسیالیسم اقتصادی، بلکه یک سوسیالیسم شورائی و انسانی و تاریخی و اجتهادی و دموکراتیک و اگزیستانسیالیستی بود.

شریعتی با حاکمیت دولت و حکومت بر ابزار تولید، سوسیالیست را تعریف نمی‌کرد بلکه تنها با حاکمیت جامعه بر تولید و توزیع و مصرف به تعریف از سوسیالیسم می‌پرداخت، شریعتی با طرح داستان میثم تمار و امام علی<sup>۷</sup> بستر تبیین سوسیالیست

---

۷. میثم تمار در زمان حکومت امام علی در کوفه در کنار همکاری حکومتی که با امام علی می‌کرد برای اینکه خود را وابسته به حقوق بیت المال نکند به خرما فروشی می‌پرداخت که در این رابطه مغازه و طبقی از خرما داشت که بر روی آن خرماها را طبقه بندی می‌کرد و به قیمت‌های مختلف می‌فروخت. امام علی به علت علاقه و پیوندی که با میثم تمار داشت در زمان حکومتش که در کوفه مستقر بود در کار خرما فروشی به میثم کمک می‌کرد و در ساعاتی که میثم تمار برای استراحت مغازه را ترک می‌کرد امام علی به جای او در مغازه میثم تمار خرما فروشی می‌کرد. یک روز وقتی که میثم پس از استراحت به مغازه آمد دید که خرماهای دسته بندی کرده او در طبق خرما به هم ریخته شده است. موضوع را از امام علی سوال

خود به یک اصل بزرگ در تاریخ سوسیالیست بشر می‌رسد و آن اینکه سوسیالیست تنها اجتماعی کردن تولید و اجتماعی کردن توزیع نیست بلکه مهم‌تر از همه این‌ها سوسیالیست قبل از اجتماعی کردن تولید و اجتماعی کردن توزیع باید از اجتماعی کردن مصرف شروع بشود، شریعتی هر چند در سوسیالیست تولیدی و سوسیالیست توزیعی توانست در کانتکس تاریخ و فلسفه و اقتصاد و علم به تحلیل و تبیین بپردازد اما در سوسیالیسم مصرفی در چارچوب انسان و انسانیت فقط از اندیشه امام علی تاسی کرده است. به عبارت دیگر شریعتی از طریق «اجتهاد در اصل توحید» به سوسیالیسم تولیدی و سوسیالیسم توزیعی رسید اما سوسیالیسم در مصرف شریعتی تاسی کرده از امام علی می‌باشد.

لذا در این رابطه بود که شریعتی - برعکس لنین که سوسیالیسم را بر پایه الکتریسیته و شورا تعریف می‌کرد - سوسیالیسم را بر پایه انسانیت و شورا تعریف کرد و در همین جا بود که شریعتی در عرصه سوسیالیسم هم با اقبال مرزبندی داشت و هم با سوسیالیسم کوچک خان جنگلی، هر چند شریعتی در تفسیر آیه ۲۵ سوره حدید «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» در کنار کتاب و میزان به عنوان قدرت و توانمندی معنی می‌کرد و محمد را در تفسیر سوره روم به عنوان «پیامبر آزادی و آگاهی و قدرت» می‌خواند، ولی هرگز در هیچ جا مانند سیدجمال و اقبال و کوچک خان در تبیین سوسیالیست خود از تولید و قدرت آغاز نکرد بلکه همیشه مانند امام علی<sup>۸</sup> تبیین سوسیالیسم خود را از اجتماعی کردن مصرف آغاز کرد و در این رابطه بود که شریعتی گرفتار

---

کرد. امام علی در پاسخ میثم گفت که من کردم. میثم از امام علی دلیل خواست امام علی در پاسخ به میثم گفت که تو با این دسته بندی کردن خرماها و فروختن آن به قیمت‌های مختلف جامعه را دسته بندی کرده‌ای. بهتر آن است که جامعه را تقسیم نکنی و این خرماها را در هم با قیمت میانگین در خدمت همگان قرار دهی.

۸. در خطبه ۱۵ نهج البلاغه شهیدی صفحه ۱۶ که نخستین خطبه امام علی بعد از به حکومت رسیدنش بود «وَأَلِّقُوا لَوْ وَجَدْتُمْ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُنَّ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ - به خدا سوگند مال‌های غارت شده جامعه را به بیت المال بر می‌گردانم حتی اگر در مهریه زنانان باشد - چراکه در اجرای عدالت آنچنان وسعتی می‌بینم که در آن همه آنهایی که از ظلم متضرر می‌گردند از عدالت بهره مند خواهند شد»

سوسیالیسم اقتصادی و سوسیالیسم حکومتی و سوسیالیسم دولتی حزبی نشد بلکه بر یک سوسیالیسم شورائی و انسانی پیوسته تکیه می‌کرد. شریعتی سوسیالیسم را برای انسان می‌خواست نه انسان را برای سوسیالیسم، شریعتی اقتصاد را برای رفاه جامعه می‌خواست نه جامعه در خدمت اقتصاد و به همین ترتیب بود که شریعتی با سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم حکومتی و سوسیالیسم نظامی و سوسیالیسم اقتصادی به جنگ تئوریک ده ساله پرداخت و با بیان: «اسلام و مارکسیسم دو طبیب رقیب هستند در معالجه بیماری سرمایه‌داری» کاملاً به مرزبندی تئوریک اندیشه سوسیالیستی خود با دیگر سوسیالیست‌ها پرداخت، سوسیالیسم علمی مورد ادعای شریعتی یک سوسیالیسم علمی نیست که تاریخ توسط جبریت علمی و جباریت حکومت آنچنانکه طرفداران سوسیالیسم علمی نیمه دوم قرن نوزدهم مدعی بودند بسازد بلکه بالعکس، سوسیالیسم علمی شریعتی یک سوسیالیستی است که تاریخ دترمینه بر پایه یک قانونمندی علمی که برای انسان صاحب اراده و آفریننده قابل شناخت می‌باشد، پس از فراهم شدن شرایط محیطی و ضرورت‌های تاریخی تحقق پیدا می‌کند، شریعتی در تبیین سوسیالیسم علمی خود هر چند بر بسترسازی تاریخ دترمینه تکیه می‌کرد اما از آنجائیکه تاریخ دترمینه شده شریعتی برای انسان قابل شناخت و قابل بهره‌وری بود، شریعتی در تحلیل نهائی معتقد بود که در عرصه سوسیالیسم این انسان است که تاریخ می‌سازد و هرگز انسان را ابزار بی اختیار تاریخ نمی‌دانست<sup>۹</sup>، شریعتی در عرصه تبیین جامعه‌شناسانه سوسیالیسم، خود را نه مارکس می‌داند و نه ماکس وبر بلکه می‌گوید: «من مارکس وبر هستم»، چراکه از نظر شریعتی در جامعه‌شناسی سوسیالیستی او روبناها تابع متغیر و یک طرفه زیربنا یعنی روابط و مناسبات اقتصادی و تولیدی نیست بلکه بالعکس در اندیشه شریعتی در جامعه‌شناسی سوسیالیستی روبنا و زیربنا، رابطه دو طرفه دارند.

---

۹. آنچنانکه در «حسین وارث» دیدیم که شریعتی داستان کربلا و حسین را به صورت یک انتخاب در عرصه تاریخ دترمینه شده تبیین کرد.

## ۸ - شریعتی و جنبش کارگری ایران:

آنچنانکه قبلا به اشاره رفت مهم‌ترین مشخصه سوسیالیسم شریعتی نیروی اصلی جنبش سوسیالیست شریعتی بود که در این رابطه شریعتی به صراحت نیروی اصلی جنبش سوسیالیستی خود را جنبش دانشجویی اعلام می‌کرد چراکه از نگاه او آنچه که باعث گردیده است تا دانشجو به عنوان نیروی اصلی جنبش سوسیالیستی او بشود دو خصلت «نخواستن و نداشتن» دانشجو است که این دو خصلت باعث گردیده تا دانشجو را وابسته و گرفتار زندگی روزمره نکند و انرژی طوفانی او را آزاد بکند. اما سوال مهمی که در همین جا مطرح است اینکه اگرچه نقش استارتی جنبش دانشجویی در عرصه حرکت جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و جنبش کارگری قابل انکار نیست، آیا این جنبش دارای پتانسیل مبارزه درازمدت نیز می‌باشد؟

این سوال یکی از سوال‌های کلیدی است که در تدوین استراتژی شریعتی نه مطرح شده و نه پاسخی برای آن می‌توان پیدا کرد و شاید کلید بحران استراتژی شریعتی در پاسخ به این سوال نهفته باشد و دلیل این امر هم آن است که جنبش دانشجویی با تمام ارزش‌هایی که ما برای آن به عنوان نقش استارتی قائل هستیم هرگز یک جنبش پایداری نیست که بتواند یک مبارزه درازمدت سوسیالیستی را مدیریت کند. به عبارت دیگر جنبش دانشجویی یک جنبش سیال است که دانشجو در طول حداکثر چهار سال و یا پنج سال وارد آن می‌شود و پس از پایان تحصیل جبرا به عنوان یک تکنوکرات یا بوروکرات جذب بازار کار و وارد ساختار اقتصادی جامعه می‌گردد، طبیعی است که هر چند برای دانشجو دو مشخصه «نخواستن و نداشتن» جهت آزادی انرژی او قائل بشویم هرگز نباید فراموش بکنیم که این «نخواستن و نداشتن»:

اولا یک «نخواستن و نداشتن» جبری است نه اختیاری،

در ثانی این «نخواستن و نداشتن» دانشجو یک «نخواستن و نداشتن» موقت است، طبیعی است که به مجرد فارغ تحصیلی همین دانشجو به موازات اینکه این دانشجو جذب بازار کار می‌شود قطعا آن «نخواستن و نداشتن» از بین می‌رود.

بنابراین همین سیالیت جنبش دانشجویی و موقت بودن آن باعث گردیده تا جنبش دانشجویی جهان و بالطبع جنبش دانشجویی ایران نتواند یک مبارزه درازمدت دموکراتیک یا سوسیالیستی را مدیریت بکند که برای نمونه می‌توانیم در عرصه جهانی به جنبش دانشجویی فرانسه در سال ۱۹۶۸ و جنبش دانشجویی ایران در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ تهران اشاره کنیم که در این دو جنبش هر چند جنبش دانشجویی هژمونی و مدیریت حرکت را در دست داشت ولی به علت همان خودویژگی‌های کاراکتری جنبش دانشجویی به مجرد اینکه این جنبش‌ها با سرکوب قهرآمیز حاکمیت روبرو گردید، دچار رکود و بحران گردید و البته نکته‌ای که در همین رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه همین خودویژگی‌های جنبش دانشجویی باعث گردیده تا این جنبش:

اولا به سرعت در عرصه مبارزه کوتاه مدت به سمت آنتاگونیست میل پیدا کند. در ثانی از سازماندهی فراگیر محروم بشود.

بنابراین در تحلیل نهایی جنبش دانشجویی هر چند آغازگر خوبی است اما ادامه دهنده خوبی نیست که این موضوع را ما در جنبش اجتماعی سال ۸۸ ایران تجربه کردیم چراکه در جنبش اجتماعی ۸۸ ایران، هر چند جنبش دانشجویی ایران بیشترین هزینه را پرداخت کرد<sup>۱۰</sup> ولی از آنجائیکه این جنبش دارای تشکیلات مستقل فراگیری نبود نتوانست در خلاء رهبری جنبش سبز، جنبش اجتماعی ۸۸ را رهبری و مدیریت بکند لذا این امر باعث گردید تا هم جنبش اجتماعی ۸۸ به رکود کشیده بشود و هم جنبش دانشجویی ایران گرفتار رکود و بحران بشود. بنابراین بزرگترین نطفه بحران‌ساز استراتژی شریعتی تکیه استراتژیک شریعتی بر این جنبش بود و در همین رابطه است که ما در هیچ جای اندیشه شریعتی حتی برای یکبار هم نمی‌بینیم که شریعتی بر جنبش کارگری ایران تکیه کرده باشد. البته در این رابطه نباید شرایط تاریخی تدوین استراتژی شریعتی هم از نظر دور بداریم چراکه آنچنانکه قبلا هم مطرح کردیم

۱۰. هم به لحاظ شکنجه و تجاوز و کشتار و زندان و... و هم به لحاظ تصفیه و اخراج و ستاره دار شدن و محرومیت‌های خصیصی و... رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمل کرد.

این شرایط که دهه ۵۰ می‌باشد درست مصادف با زمانی است که جنبش کارگری ایران به علت حاکمیت چتر دیسکورس چریک‌گرائی سوسیالیسم نظامی کاسترو و چه گوارا و مائو و رکود و کنسروالیسم سوسیالیسم حزبی لنینی و استالینی گرفتار بحران فلج‌کننده تئوریک شده بود، طبیعی است که در چنین شرایطی طرح جنبش دانشجویی به عنوان نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی توسط شریعتی می‌توانست در جامعه ایران آن روز دارای فونکسیون مثبت عینی و ذهنی لازم باشد مضافاً بر اینکه خود حرکت شریعتی به علت تشکیلات محفلی که در اوج حرکت ارشاد در سال‌های ۴۸ تا ۵۱ داشت نطفه یک بحران روشنفکرانه با خود حمل می‌کرد که خروجی نهایی این نطفه بحران به رکود کشیده شدن حرکت ارشاد شریعتی از بعد از تعطیلی ارشاد در آبان ۵۱ بود.

بطوریکه به وضوح و صراحت می‌توانیم بگوئیم که کل تشکیلات و حرکت شریعتی به ساختمان ارشاد متصل شده بود، لذا به مجرد اینکه ساواک این ساختمان را از شریعتی گرفت کل حرکت شریعتی پودر شد و در هوا رفت آنچنانکه خود شریعتی در یکی از جلسات خانگی بعد از آزادی از زندان اعلام می‌کند «که وضعیت ادامه حرکت ارشاد به آنجا رسیده است که یک نفر باید نذری بکند یا خانه نوئی بخرد و به مناسبت آن به جای شله زرد دعوتی از ما بکند تا چند نفر شکم سیر و بی درد دور هم جمع بشوند و از اسلام ابوذری شریعتی یادی بکنند» طبیعی بود که همه این مصیبت‌های حرکت شریعتی معلول همان استراتژی بحران زده شریعتی بود که با تکیه استراتژیک بر جنبش دانشجویی چنین می‌پنداشت که این جنبش می‌تواند در خلاء فیزیکی او برای حرکت او بازوی مدیریت‌کننده‌ائی باشد. ولی آنچنانکه دیدیم از آن دیگ استراتژی شریعتی بخاری بلند نشد و دانشجو و جنبش دانشجویی که شریعتی پای آن اینقدر سینه زد، حتی برای یک روز بعد از تعطیلی ارشاد در آبان ۵۱ هم نتوانست حرکت شریعتی را ادامه بدهد. لذا در این رابطه است که به جرس قاطع باید بگوئیم که علت شکست حرکت شریعتی از بعد از بسته شدن ارشاد همین ناتوانی جنبش دانشجویی جهت مدیریت حرکت شریعتی بود.



## ۹ - راه نجات از بحران تئوریک جنبش کارگری ایران:

حال با همه این تفاسیر سوال کلیدی و استخوان سوز و مردافکنی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چه کنیم که جنبش کارگری ایران به خود بیاید و از خواب زمستانی بیدار بشود و استقلال هویتی و تشکیلاتی خود را پیدا کند و از «طبقه‌ائی در خود» به «طبقه‌ائی برای خود» بدل گردد؟ آنچه در پاسخ به این سوال می‌توان مطرح کرد اینک:

الف - بحران تئوریک جنبش کارگری ایران در شرایط فعلی معلول دو مؤلفه می‌باشد: مؤلفه اول بحران تئوری جنبش جهانی کارگری به علت بحران سوسیالیست دولتی و سوسیالیسم حکومتی و سوسیالیسم شورائی و سوسیالیسم حزبی،

مؤلفه دوم به علت بحران استراتژی جنبش سیاسی ایران از جریان تحزب‌گرای سوسیالیست‌های حکومتی ایران گرفته تا جریان چریک‌گرای سوسیالیسم نظامی دهه ۵۰ و جریان سازمان‌گرایان حزبی ارشاد شریعتی و... که همه آینه دست در دست هم داده و باعث گردیده تا جنبش کارگران ایران در باتلاق بحران تئوریک به رکود کشیده شود.

ب - برای نجات جنبش کارگری ایران از بحران تئوریک باید نخست به جایگاه تاریخی این جنبش به عنوان نیروی اصلی جنبش سوسیالیستی تکیه کنیم و از هر گونه آلترناتیوسازی مانند سوسیالیست‌های حزبی لنینی، سوسیالیست‌های نظامی مائوئی و کاستروئی و مارکوزه‌ائی و فرانکفورتی و شریعتی و... برای این جنبش جدا خودداری کنیم.

ج - برای نجات جنبش کارگری ایران از بحران تئوریک باید توجه داشته باشیم که این جنبش منهای پیوند تاریخی که با جنبش جهانی کارگری دارد، خود یک جنبش ایرانی و مسلمان می‌باشد که دارای ۱۰۰ سال تجربه تاریخی است، نادیده گرفتن این دو مشخصه در رابطه با جنبش کارگری ایران هر گونه حرکتی جهت اصلاح جنبش کارگری برای نجات از بحران تئوریک آب در هاون کوبیدن است. بنابراین برای

نجات جنبش کارگری ایران باید یک حرکت دو مؤلفه‌ای داشت از یک طرف به پیوند این جنبش با جنبش جهانی کارگری و بحران تئوریک جنبش جهانی کارگری توجه کرد و از طرف دیگر به بحران تئوریک و بحران استراتژی جنبش سیاسی ایران در دو شاخه مذهبی و غیر مذهبی تکیه بکنیم. لذا تا زمانی که به حل این دو بحران تئوریک در کانتکست بحران تئوریک جنبش کارگران نپردازیم امکان نجات جنبش کارگران ایران از بحران تئوریک نیست.

د - برای نجات جنبش کارگری ایران از بحران تئوریک باید نخست به بحران تئوری سوسیالیست در کانتکست تفکیک بین سوسیالیسم شورائی با سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم حکومتی و دولتی و سوسیالیسم نظامی و سوسیالیسم اقتصادی پردازیم. لذا تا زمانی که تکلیف خودمان را با «کدامین سوسیالیست؟» مشخص نکنیم، امکان نجات جنبش کارگری ایران از بحران تئوری وجود ندارد.

ه - در طرح سوال «با کدامین سوسیالیست؟» می‌خواهیم به حل بحران جنبش کارگری ایران پردازیم و از آن به عنوان کلید راه حل نجات جنبش کارگری ایران استفاده بکنیم، چرا که هر کدام از سوسیالیسم‌های پنج گانه شورائی و حزبی و حکومتی و نظامی و اقتصادی بر پایه تعیین نیروی اصلی جنبش سوسیالیستی نسخه‌ای متفاوت از دیگری برای جنبش کارگری ایران جهت نجات از بحران تئوریک می‌پیچد، یکی دنبال این می‌گردد تا کارگر ایرانی را از بستر کارش جدا کند و با پوشیدن یونیفورم نظامی او را بدل به یک چریک یا یک سرباز بکند. دومی بدون اینکه بر تن کارگر ایرانی یونیفورم نظامی بپوشاند، می‌کوشد در همان محیط کارگری از او یک سمپات تشکیلاتی بسازد. سومی نه سمپات تشکیلاتی می‌خواهد و نه سرباز و چریک نظامی، لذا می‌کوشد جنبش کارگری، بدون گذار از جنبش سندیکائیش و زندگی صنفی‌اش و طرح خواسته‌های اقتصادی‌اش به صورت جهشی این جنبش را وارد فاز سیاسی خود بکند تا توسط آن بتواند راحتتر در خدمت خواسته‌های سیاسی قدرت‌طلبانه خود درآورد که حاصل همه این‌ها جز رکود بیشتر جنبش کارگری نخواهد بود.

پایان



در حاشیه تعیین حداقل دستمزد سالانه کارگران

توسط شورای عالی کار در سال ۹۴

کار «کالا» نیست



## ۱ - سرمایه‌داری و «کار کالائی» یا «کالا کردن» کار کارگر:

بزرگترین جنایتی که مناسبات سرمایه‌داری از بدو تولد و تکوین خود از قرن هیجدهم میلادی بر علیه بشریت مرتکب شده است و فونکسیون آن بر علیه انسانیت فاجعه آمیزتر از دو جنگ خانمانسوز بین‌الملل و استثمار استخوانسوز بی رحمانه طبقه کارگر و استخدام و تفاله کردن طبیعت سوز کره زمین و نابود کردن تمامی منابع اولیه اقتصاد و تولید بشر آینده در خدمت کسب سود هر چه بیشتر امروز خود و رشد مصرف‌گرایی کاذب در بین جوامع بشری می‌باشد، تبدیل کار خلاق انسان به «کار کالائی» یا «کالا کردن کار انسان» در عرصه بازار رقابتی نیروی کار است، چراکه سرمایه‌داری با این عمل، کار که جوهر وجود انسان است به صورت اجباری از انسان جدا کرد و همین کار جدا کرده از انسان یا انسانیت انسان را به صورت یک کالا در کنار دیگر کالاهای سودآور خود درآورد و آن را در بازار رقابتی به فروش گذاشت و لذا با این عمل، کاری سهمگین‌تر و بی‌شرمانه‌تر از برده کردن انسان آفریقائی و بدل به کالا کردن این برده‌ها و سپس فروختن این برده‌های کالا شده آفریقائی در بازار برده‌فروشی مغرب زمین توسط همین سرمایه‌داری تجاری غرب در حق انسان و انسانیت کرد، چراکه همین سرمایه‌داری در زمان برده کردن

انسان آفریقائی هر چند خود او را به صورت یک کالا در بازارهای مغرب زمین به فروش گذاشت، اما هرگز نتوانست کار برده را از خود برده جدا کند و جداگانه به فروش گذارد و اگر زمانی هم اقدام به چنین کاری کرد، آن هنگام بود که سرمایه‌داری غرب، برده آفریقائی را پس از خرید از بازار برده فروشی مغرب زمین آن را به صورت یک کارگر در مزرعه و یا به صورت یک پرولتر در کارخانه‌ها درآورده بود، در صورتی که سرمایه‌داری توسط تبدیل کردن کار کارگران به کالا، خود کار کارگر را بدل به کالای قابل مبادله در بازار سرمایه‌داری کرد نه خود کارگر، مانند برده و بعد آن کالا را در بازار آزاد رقابتی آدام اسمیتی سرمایه‌داری بفروش گذاشت.

از اینجا بود که سرمایه‌داری مغرب زمین در طول سه قرن گذشته با کالا کردن کار کارگر، انسان و انسانیت را به صورت کالا درآورد و در بازار به فروش گذاشت لذا در این رابطه طرح دوباره این موضوع در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد که از آنجائیکه سرمایه‌داری مغرب زمین از قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی در بستر سرمایه‌های تجاری قبل از حاکمیت سیاسی نظام سرمایه‌داری در قرن هیجدهم توسط انقلاب کبیر فرانسه و قبل از تکوین سرمایه‌های صنعتی و مالی و پولی پروسس تکوین خود را آغاز کرد، این تقدم سرمایه‌های تجاری بر سرمایه‌های تولیدی در پروسه تکوین نظام سرمایه‌داری در چارچوب غارت منابع اولیه و استعمار کشورهای پیرامونی توسط سرمایه‌داران تجاری بود که باعث گردید تا انسان جدیدی در بستر سرمایه‌داری تجاری در مغرب زمین متولد شود که مشخصه اصلی آن برعکس بشر تاریخی ماقبل سرمایه‌داری حرص و ولع زایدالوصف او جهت کسب هر چه بیشتر سرمایه و سود بود و همین حرص و ولع سیری ناپذیری انسان تازه متولد شده مغرب زمین بود که باعث شد تا او به خاطر یک دستمال، کاخ کسری را به آتش بکشد و برای کسب سود بیشتر حتی به اسکیموها یخچال بفروشد و کثیف‌ترین و ضد انسانی‌ترین بازار تجارت که همان بازار برده فروشی در مغرب زمین بود در آن زمان با برده کردن انسان آفریقائی در خدمت تلاش سودآوری خود درآورد و به غارت سرمایه‌های هندوستان و کشورهای پیرامونی و مستعمره خود بپردازد.

بدین ترتیب بود که بازار سرمایه‌داری تجاری - آنچنانکه آدام اسمیت در تدوین اقتصاد سرمایه‌داری خود تبیین می‌کند - تکوین پیدا کرد و در کانتکس رقابت آزاد این سرمایه‌داری بود که آن ولع و حرص سیری ناپذیر سرمایه‌داری طماع مغرب زمین در راستای کسب هر چه بیشتر سود و سرمایه به عنوان تنها عامل جهش و حرکت نظام سرمایه‌داری از سرمایه‌های اولیه تجاری غارت شده کشورهای پیرامونی به سمت سرمایه‌های صنعتی و مالی و پولی درآمد.

لذا در این رابطه به موازات تکوین بازار آزاد رقابتی در عرصه نظام سرمایه‌داری مغرب زمین بود که فرایند کالا - پول - کالا مناسبات سرمایه‌داری جایگزین فرایند تهاذری کالا - کالای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری شد، یا به عبارت دیگر تولید برای بازار و پول بیشتر سرمایه‌داری جایگزین تولید برای مصرف مناسبات ماقبل سرمایه گردید. همچنین فرایند مصرف برای تولید بیشتر سرمایه‌داری جایگزین فرایند تولید برای مصرف مناسبات ماقبل سرمایه‌داری شد، همچنین از این مرحله بود که کالا در دیسکورس سرمایه‌داری که عبارت است از تولید برای بازار جهت مبادله و فروش متولد شد و جایگزین تولید برای مصرف مناسبات ماقبل سرمایه‌داری گردید.

با تولد پدیده کالا در عرصه بازار مناسبات سرمایه‌داری در فرایند بورژوازی تجاری کشورهای متروپل بود که باعث گردید تا سرمایه‌داری ماهیت واقعی خود را که بسان ریلی برای لوکوموتیو استثمارگرانه این مناسبات بود متولدسازد، البته با پایان یافتن قرن هفدهم میلادی و ورود به قرن هیجدهم از آنجائیکه با تولد سرمایه‌داری تولیدی و صنعتی در مغرب زمین رفته رفته کالای صنعتی جایگزین کالاهای غیر صنعتی بادآورده و غارت شده سرمایه‌داری تجاری شد که از آنجائیکه سرمایه‌داری تجاری مغرب زمین از طریق غارت و استعمار کشورهای پیرامونی سرمایه اولیه سرمایه‌داری صنعتی مغرب زمین را به دستاورد که با انتقال این سرمایه‌های غارت شده کشورهای پیرامونی به کشورهای متروپل بود که از همان آغاز تکوین نظام سرمایه‌داری در مغرب زمین شرایط جهت ایجاد شکاف بین غرب و شرق فراهم گردید.



البته از آنجائیکه با استحاله سرمایه‌های تجاری غارت شده کشورهای پیرامونی به سرمایه‌های صنعتی و مالی کشورهای متروپل یعنی از همان زمان تکوین مدرنیته و تکنولوژی در مغرب زمین بود که باعث تولد پدیده جدیدی در غرب و تاریخ بشر شد که تا قبل از آن بی سابقه بود و آن تکوین گروه اجتماعی پرولتاریای صنعتی در مغرب زمین بود که از آنجائیکه برعکس زحمتکشانش مناسبات ماقبل سرمایه‌داری پرولتاریای صنعتی به جز بازوی کار خود هیچگونه ابزار تولیدی دیگری در نظام سرمایه‌داری برای کسب معیشت نداشتند، این امر باعث شد تا با تکوین سرمایه‌داری صنعتی در مغرب زمین همراه با تکوین پرولتاریای صنعتی استثمار بی رحمانه سرمایه‌داری صنعتی مغرب زمین جهت کسب هر چه بیشتر سود از کارگران غربی در کنار استعمار بی رحمانه همین سرمایه‌داری صنعتی در غارت منابع اولیه کشورهای پیرامونی جهت تولید کالای ارزان برای عرضه در بازار رقابتی قرار گرفت و از این زمان بود که با تولد پرولتاریای صنعتی در عرصه سرمایه‌داری صنعتی مغرب زمین فرایند «کار کالائی» یا کالا شدن کار انسان در بستر سرمایه‌داری صنعتی یا بورژوازی تولیدی غرب تکوین پیدا کرد.

به این ترتیب که به موازات تکوین سرمایه‌های صنعتی در مغرب زمین پس از انقلاب صنعتی از آنجائیکه این سرمایه‌ها در مغرب زمین از بدو تکوین پیوندی ناگسستنی با سرمایه‌های تجاری داشتند، این امر باعث گردید تا سرمایه‌های صنعتی سرریز شده از سرمایه‌های تجاری بورژوازی تجاری غرب از همان آغاز تکوین سرمایه‌داری صنعتی مغرب زمین در دست طبقه بورژوازی صنعتی یا تولیدی تازه به دوران رسیده غرب قرار بگیرد و همین انحصاری شدن سرمایه صنعتی در دست بورژوازی مغرب زمین بود که عاملی گردید تا ابزار تولید در نظام سرمایه‌داری صنعتی مغرب زمین به صورت انحصاری در دست بورژوازی صنعتی یا تولیدی مغرب زمین قرار بگیرد که به صورت خود به خودی این انحصاری شدن ابزار تولید در دست بورژوازی صنعتی غرب شرایط تاریخی جهت تکوین پرولتاریای صنعتی که به جز بازوی کار خود چیزی به عنوان عرضه در بازار رقابت بی رحمانه سرمایه‌داری مغرب زمین جهت امرار معیشت بخور و نمیر خود در محدوده خط بقا

نداشتند فراهم گردید.

به موازات تکوین پرولتاریای صنعتی در کانتکس نظام سرمایه‌داری صنعتی غرب که تابلو مدرنیته بر سینه خویش حمل می‌کرد این نیروی کار یا بازوی تولید اقتصاد صنعتی در غرب با زحمتکشان قبل از نظام سرمایه‌داری به لحاظ ماهوی متفاوت بودند، چراکه به علت انحصاری شدن ابزار تولید در نظام سرمایه‌داری که در انحصار مالکیت طبقه بورژوازی قرار داشت باعث گردید تا طبقه پرولتاریای صنعتی به علت فقدان مالکیت بر ابزار تولید کار خود جهت امرار معیشت راهی جز این نداشته باشد، الا اینکه کار خود را به عنوان یک کالا در بازار سرمایه‌داری در کنار دیگر کالاهای بورژوازی به فروش بگذارد.

از اینجا بود که بزرگترین فاجعه تاریخ بشر در عرصه استثمار و استعمار و استثمار طبقه حاکمه و صاحب قدرت آغاز شد زیرا از این مرحله بود که «کار کالائی» در عرصه سرمایه‌داری تکوین پیدا کرد. البته جا دارد که در این جا به این نکته عنایت داشته باشیم که در مناسبات مادون سرمایه‌داری قبل از تکوین پرولتاریای صنعتی ترم پرولتاریا مختص به افراد آسمان جلی می‌شد که به صورت انفرادی در حاشیه تولید آن مناسبات ماقبل سرمایه‌داری زندگی می‌کردند، اما با ظهور پدیده «کار کالائی» در اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی از قرن هیجدهم از آنجائیکه تمامی سرمایه‌های صنعتی یا ابزار تولید در دست طبقه بورژوازی بود و نیروی کار تولید صنعتی سرمایه‌داری به جز بازوی کار خود چیزی جهت عرضه به بازار سرمایه‌داری جهت امرار معاش و زندگی بخور و نمیر خود نداشت، فقدان ابزار تولید برای این نیروی کار جدید باعث گردید تا ترم پرولتاریای صنعتی - یعنی آن آسمان جل - مناسبات ماقبل سرمایه‌داری برای تعریف این نیروی کار جدید مناسبات سرمایه‌داری به کار گرفته شود؛ لذا از این مرحله بود که ترم پرولتاریای صنعتی در دیسکورس تسمیه نیروی کار تولید صنعتی ظاهر شد.

ظهور و تکوین پرولتاریای صنعتی مغرب زمین در بستر تکوین نظام سرمایه‌داری صنعتی از قرن هیجدهم و به خصوص در قرن نوزدهم بود که باعث زیر و زبر شدن

دیسکورس زحمتکشان تاریخ شد چراکه اوج‌گیری تلاش بی رحمانه استثمرارگرایانه طبقه بورژوازی تولیدی غرب در راستای تولید کالای ارزان توسط نیروی کار ارزان و مواد اولیه ارزان همراه تولید انبوه کالا جهت رقابت بیشتر در بازار باعث گردید تا بورژوازی تولیدی بی رحمانه ترین فشار طاقت سوز و استخوان سوز را بر زحمتکشان تولیدی یا همان پرولتاریای صنعتی وارد کند که این امر بسترساز قیام یکپارچه پرولتاریای صنعتی غرب در قرن نوزدهم و به خصوص در نیمه دوم قرن نوزدهم گردید که البته زمینه‌ساز تولد نهضت سوسیالیسم در قرن نوزدهم شد.

لذا از اینجا بود که قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم همراه با تکوین نظام غارتگرانه و استثمرارگرانه بورژوازی غرب بار اصلی سرمایه‌داری صنعتی بر دوش پرولتاریای صنعتی کشورهای غربی قرار گرفت هر چند که در مرحله تکوین سرمایه‌داری صنعتی غرب مواد اولیه ارزان غارت شده از کشورهای پیرامونی به عنوان یک فاکتور اصلی در راستای تولید کالای ارزان جهت رقابت در بازار سرمایه‌داری بود. ولی نباید فراموش کنیم که اصلی‌ترین فشار سرمایه‌داری صنعتی غرب جهت تولید کالای ارزان در مغرب زمین در چارچوب تهیه نیروی کار ارزان بر دوش طبقه پرولتاریای صنعتی بود که مشخصه اصلی این طبقه آنچنانکه مطرح کردیم، فروش نیروی کار خود در بازار رقابتی سرمایه‌داری به ازای حداقل ممکن جهت تامین حداقل معیشت بخور و نمیری خود بود.

## ۲ - روش مبارزه با فرایند «کار کالائی» در نظام سرمایه‌داری توسط پرولتاریای صنعتی:

دومین مشخصه طبقه پرولتاریای صنعتی، رشد برق آسای این طبقه در چهارچوب سونامی رشد صنعتی و تکنولوژی و مدرنیته در مغرب زمین بود. از آنجائی که این رشد کمی طبقه پرولتاریای صنعتی در عرصه تان سیتة یا تمرکز جمعی پرولتاریا بر عکس مناسبات ماقبل سرمایه‌داری همراه با تمرکز پرولتاریای صنعتی در کارخانه

و کارگاه بود، این همه باعث گردید تا پدیده نوظهور پرولتاریای صنعتی در مغرب زمین در کمتر از یک قرن بدل به یک طبقه فراگیر در کشورهای صنعتی از انگلستان تا آمریکای شمالی بشود. خود همین پتانسیل تان سبته یا تمرکز باعث شد تا طبقه پرولتاریا در راستای مقابله با استثمار استخوان سوز و طاقت سوز سرمایه‌داری و ادار به حرکت جمعی و مبارزه گروهی بکند که تکوین نهضت سوسیالیسم در قرن نوزدهم در مغرب زمین مولود اوج‌گیری مبارزه ضد طبقاتی و ضد استثمارگرانه و ضد سرمایه‌داری طبقه پرولتاریای صنعتی مغرب زمین بود، چراکه اصلی‌ترین مشخصه نظام سرمایه‌داری آنچنانکه فوقا به اشاره رفت فرایند «کار کالائی» بود و نهضت سوسیالیسم در قرن نوزدهم در مغرب زمین نخستین رسالت خود را در رهایی پرولتاریا از کار مزدوری و فرایند کار کالا می‌دانست.

البته گرچه در تمام دیسکورس ضد سرمایه‌داری جهان، اصلی‌ترین مشخصه نظام سرمایه‌داری ماهیت استثمارگر ایانه این نظام می‌دانند، ولی نباید فراموش کنیم که هر چند استثمار طبقه زحمتکش در نظام سرمایه‌داری، به صورت اگرانديسمان شده بالا رفت. به هر حال استثمار از آغاز تکوین مناسبات طبقاتی در تاریخ بشر در چارچوب روابط مختلف تولیدی وجود داشته است آنچه که در نظام سرمایه‌داری به عنوان علت و العلل استثمار مضاعف توسط این نظام ضد بشری و ضد انسانی ظاهر گردید همین پدیده «کار کالائی» بود که به علت اینکه در نظام سرمایه‌داری این پدیده «کار کالائی» در خدمت همان پدیده استثمار درآمد، باعث گردید تا استثمار در چارچوب نظام سرمایه‌داری غرب صورت اگرانديسمان شده و ضد انسانی و ضد بشری خود را به نمایش بگذارد آنچنانکه سرمایه‌داری برای کسب توانائی رقابت در بازار آزاد رقابتی آدام اسمیتی بر پایه سیاست دامپینگ اقتصادی توسط کالای ارزان علاوه بر اینکه از یک طرف مجبور به تولید انبوه کالا بود، از طرف دیگر با غارت منابع اولیه ارزان کشورهای پیرامونی به استعمار بی رحمانه این کشورها می‌پرداخت.

صد البته نظام برده‌داری در قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم در خدمت تهیه این نیروی کار ارزان و ایجاد رقابت در بازار نیروی کار برای سرمایه‌داری کشورهای

متروپل بود که این همه باعث شد تا بورژوازی غرب از انگلستان تا آمریکای شمالی با تبدیل کار کالای طبقه زحمتکش کشورهای غربی را در زیر چرخ نظام استثمارگرانه و ضد انسانی خود له کنند و مانند دو جنگ بینالملل اول و دوم که بیش از ۵۰ میلیون نفر از مردم مغرب زمین در آتش رقابت بازار سرمایه‌داری غرب زنده و زنده سوختند. طبقه پرولتاریای صنعتی غرب از آغاز تکوین سرمایه‌داری صنعتی متروپل در بازار رقابت کار - کالا آنچنانکه چارلی چاپلین در فیلم «عصر جدید» به نمایش گذاشت در زیر چرخ نظام استثمارگرانه سرمایه‌داری مغرب زمین له شدند.

به هر حال بطوریکه کارل مارکس در توصیف نظام سرمایه‌داری مطرح کرد، بورژوازی صنعتی غرب از آغاز تکوین خود کوشید تا تمام جهان را بر سان خود بسازد معنای این جمله عمیق و دوران‌ساز کارل مارکس چیزی جز این نیست که سرمایه‌داری در چارچوب رقابت در بازار، برای کسب هر چه بیشتر سود خود می‌کوشید تا تمامی مظاهر اقتصادی و اجتماعی و انسانی بشریت را به صورت کالا جهت عرضه در بازار رقابتی آدم اسمیتی درآورد که در اوج این کالاسازی همه چیز برای بازار رقابتی سرمایه‌داری کار کارگر قرار داشت چراکه کار برعکس فاکتورهای دیگر تولید، از یک جوهر انسانی برخوردار می‌باشد که با کالا شدن این جوهر انسانی باعث گردید که انسانیت در همه چهره‌های تاریخی و اجتماعی و انسانی آن به صورت یک کالا در عرصه بازار سرمایه‌داری غرب درآید و آنچنانکه هایدگر در تبیین اومانستی مدرنیته مطرح می‌کند از این مرحله بود که در مغرب زمین موجودی که همان کالای بازار رقابتی بود، جایگزین وجود که متعالی‌ترین فرایند آن خود انسان و نیروی کار انسان می‌باشد گردید که با جایگزینی این موجود به جای وجود بود که همه چیز در نظام سرمایه‌داری زیر و زیر گردید.

لذا در این رابطه بود که نهضت سوسیالیسم نوک پیکان مبارزه فلسفی خود را از قرن نوزدهم با سرمایه‌داری در راستای نجات انسان و جوهر وجودی او یعنی کار از زندان فرایند کار کالای سرمایه‌داری اعلام کرد که در این شرایط جز با این نهضت

سوسیالیستی با هیچ مکانیزم دیگری امکان نجات انسان توسط نابودی فرایند «کار کالائی» یعنی جایگزین کردن وجود به جای موجود نیست و به همین دلیل نهضت سوسیالیسم از قرن نوزدهم نوک پیکان حمله و مبارزه خود را در نفی فرایند «کار کالائی» نظام سرمایه‌داری گذاشت چرا که این نهضت معتقد است که شیشه عمر مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری در نابودی فرایند «کار کالائی» نهفته است و تنها با شکستن این شیشه عمر نظام سرمایه‌داری است که این نظام ضد انسانی می‌تواند نابود بشود و نظام انسانی سوسیالیسم جایگزین آن گردد و شاید بزرگترین عامل شکست سوسیالیسم دولتی قرن بیستم در همین حقیقت نهفته باشد که برعکس ادعای تئوری بنیانگذاران نهضت سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم غرب که معتقد به نفی مناسبات «کار کالائی» بودند، مناسبات صد ساله سوسیالیسم دولتی قرن بیستم در راستای دولتی کردن ابزار تولید به جای اجتماعی مالکیت ابزار تولید در کانتکس شوراها و اتحادیه و سندیکاها کارگری، «کار کالائی» پرولتاریای صنعتی از فرایند بخش خصوصی به فرایند بخش دولتی منتقل کردند.

بدین ترتیب بود که نه استثمار طبقه پرولتاریای صنعتی در این کشورها تغییر کرد و نه فاکتور «کار کالائی» در این کشورها نابود شد، آنچنانکه در دوران دولت سوم و چهارم رژیم مطلقه ققاهتی در کشور خودمان این آزموده به صورت خطا دوباره آزمایش گردید و با اینکه نزدیک به ۹۰٪ ابزار تولید اقتصاد ایران در دست دولت سوم و چهارم بود این دولت در چارچوب همان فاکتور «کار کالائی» کوشید تا با استثمار هر چه روز افزون طبقه کارگر ایران این استثمار از کانال سرمایه‌های دولتی در خدمت جنگ خانمانسوز رژیم مطلقه ققاهتی با حزب بعث عراق درآورد و به این ترتیب بود که در دولت پنجم و ششم رژیم مطلقه ققاهتی ایران که بعد از جنگ ۸ ساله خانمانسوز بر سر کار آمد از آنجائیکه با پایان جنگ دیگر نیازی به سرمایه‌داری متمرکز دولتی نبود با خصوصی‌سازی سرمایه‌های دولتی به صورت فرمالیته توسط دولت پنجم و ششم در اختیار بورژوازی بزرگ سپاه و سربازان گمنام قرار گرفت و به این ترتیب بود که فاکتور «کار کالائی» زحمتکشان ایران در عرصه دست بدست شدن سرمایه‌های این کشور از دست دولت سوم و چهارم به دست

اولترا بورژوازی سپاه نه تنها تغییری نکرد بلکه بستری شد تا روز به روز بستر ساز استثمار هر چه بیشتر طبقه کارگر و زحمتکشان ایران را فراهم کند.

به این ترتیب است که ماحصل همه آنچه که فوقاً مطرح کردیم اینکه تا زمانی که این فاکتور «کار کالائی» در عرصه مناسبات تولید سرمایه‌داری توسط اجتماعی کردن (نه دولتی کردن) ابزار تولید از بین نرود، هرگز نمی‌توان در راستای استقرار سوسیالیسم و نفی استثمار استخوان سوز نظام ضد انسانی سرمایه‌داری گامی ساختاری برداشت. البته فراموش نکنیم که طرح موضوع روش مبارزه با فرایند «کار کالائی» در نظام سرمایه‌داری در دو رابطه قابل بررسی و پاسخگونی می‌باشد:

مؤلفه اول اینکه ما بخواهیم به صورت ساختاری یا زیرساختی با فرایند «کار کالائی» نظام سرمایه‌داری برخورد کنیم. در این رابطه شکی نیست که تنها از طریق سوسیالیسم است که می‌توانیم با فرایند «کار کالائی» برخورد کنیم چراکه آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم فرایند «کار کالائی» در نظام سرمایه‌داری آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید مولود این خصیصه سرمایه‌داری می‌باشد که سرمایه‌داری در تلاش است که همه جهان را بر سان خود و تحت سیطره خود درآورد و این مهم برای سرمایه‌داری به انجام نمی‌رسد جز به اینکه همه چیز را در ترازوی کالا و رقابت در بازار آزاد وزن نماید.

لذا برای سرمایه‌داری هیچ چیز جایگزین پول و کالا نمی‌شود از هنر گرفته تا اخلاق و اقتصاد و انسان و انسانیت و غیره همه این‌ها زمانی برای سرمایه‌داری ارزش دارد که او بتواند به صورت کالای قابل فروش در بازار درآورد و آن را در ترازوی پول و کالا بگذارد به همین دلیل کار که یکی از مؤلفه ارزش آفرین در تولید برای سرمایه‌داری می‌باشد در راس این کالاسازی قرار دارد و بدین ترتیب بود که سرمایه‌داری در سرلوحه حرکت خود جهت استثمار هر چه بیشتر کارگران و کسب هر چه بیشتر ارزش اضافی موضوع «کار کالائی» را در دستور کار خود قرار داد که برای انجام این مقصود بورژوازی توسط مالکیت انحصاری بر ابزار تولید، نیروی کار را از مالکیت بر ابزار تولید محروم ساخت و بدین ترتیب بود که

طبقه کارگر در عرصه نظام ضد انسانی سرمایه پا به عرصه ظهور گذاشت چراکه آنچنانکه مطرح کردیم پرولتاریا تنها صاحب نیروی کار خود به عنوان وسیله امرار معاش می‌باشد و به جز این نیروی کار هیچگونه وسیله دیگری جهت امرار معاش ندارد.

لذا بدین ترتیب است که جهت امکان بقاء خود و خانواده‌اش این تنها وسیله امکان ادامه حیات را به عنوان کالا در بازار رقابتی سرمایه‌داری به فروش می‌گذارد و از اینجا بود که فرایند کار کالا در نظام سرمایه‌داری در راستای ایجاد ارزش افزوده هر چه بیشتر برای سرمایه‌داری تکوین پیدا کرد و اما از آنجائیکه کار جوهر انسان و انسانیت می‌باشد تبدیل این جوهر وجودی در فرایند کار کالا و عرضه آن به عنوان یک کالا در بازار سرمایه‌داری بیش از آنکه یک عمل اقتصادی باشد یک عمل ضد انسانی است چراکه نخستین فونکسیون این عمل ضد انسانی نظام سرمایه‌داری الینه کردن انسان می‌باشد که چارلی چاپلین در فیلم «عصر جدید» در زمانی که مشغول کار بود و همسر و بچه‌هایش روبروی او قرار داشتند و او نسبت به حضور خانواده‌اش بی تفاوت بود، این الیناسیون انسانی طبقه پرولتاریا در کانتکس فرایند کار – کالائی نظام سرمایه‌داری به زیبایی به نمایش می‌گذارد و از اینجا است که نظام سرمایه‌داری خارج از استثمار و بهره‌کشی مضاعف زحمتگشان، به عنوان یک نظام ضد انسانی تعریف می‌شود زیرا انسانیت را به صورت کار در بازار رقابتی خویش بدل به کالای قابل عرضه می‌کند.

البته آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم این خصیصه ضد انسانی سرمایه‌داری از آنجا نشأت می‌گیرد که بنابه گفته هایدگر «موجود را مقدم بر وجود می‌کند» چراکه شکی نیست که انسانیت تنها در چارچوب کلیت وجود قابل تعریف است و شاید صحیح‌تر آن باشد که بگوئیم انسان و انسانیت محصول نهائی تکامل وجود است اما در برابر آن کالا به عنوان موجود حاصل کار این انسان یا این وجود می‌باشد که سرمایه‌داری از استحاله آن وجود، موجودی به نام کالا جهت عرضه به بازار رقابتی آدام اسمیتی می‌سازد.



پر واضح است که تا زمانی که این موجود یعنی کار کالا دوباره در عرصه وجود خود یعنی کارگر توسط سوسیالیسم بازتعریف نشود امکان نابودی سرمایه‌داری نیست، شکی نیست که این امر نیازمند به یک انقلاب می‌باشد که در چارچوب این انقلاب وجود با عصیان بر موجود می‌تواند باعث آزادی وجود بشود. این انقلاب همان انقلاب سوسیالیستی بر علیه سرمایه‌داری است که توسط نفی فرایند کار - کالائی نظام ضد انسانی سرمایه‌داری شرایط جهت اعتلاء طبقه زحمتکش فراهم می‌شود.

بنابراین هر انقلاب سوسیالیستی در سرلوحه برنامه خود باید نفی فرایند کار - کالائی نظام سرمایه‌داری را قرار دهد تا توسط آن بتواند شرایط جهت به خود آمدن یا خودآگاهی انسانی پیدا کردن طبقه کارگر فراهم کند. البته انجام این مقصود در بستر انقلاب سوسیالیستی توسط اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید تحقق پیدا می‌کند چراکه تا زمانی که ابزار تولید در خدمت سرمایه‌داری باشد امکان نفی فرایند کار - کالا وجود ندارد به همین دلیل است که سرمایه‌داری بر پایه مالکیت بر ابزار تولید بود که توانست پس از خلع ید کردن زحمتکشان از مالکیت بر ابزار کار؛ شرایط جهت تحمیل فروش کار خود به عنوان یک کالا به کارگران تحمیل کنند.

### ۳ - چالش‌های تعیین حداقل دستمزد کارگران در شورای عالی کار در سال ۹۴:

روش مبارزه با فرایند «کار کالائی» به صورت زیرساختی تنها در چارچوب سوسیالیستی با موضوع «کار کالائی» امکان پذیر می‌باشد اما در صورتی که بخواهیم در چارچوب خود نظام سرمایه‌داری به چالش با فرایند «کار کالائی» بپردازیم، هر چند این مبارزه برعکس مبارزه ساختاری سوسیالیستی صورتی رفومی دارد ولی این رفومی بودن مبارزه عاملی نمی‌شود تا ما کارگران را که مجبور به زندگی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری هستیم از انجام آن بر حذر داریم - برای انجام مبارزه با فرایند «کار کالائی» در کانتکس خود نظام سرمایه‌داری باید به جای برخورد آلترناتیوی کردن با این فرایند توسط انقلاب سوسیالیستی تلاش کنیم تا با تکیه بر مبارزه رفومی بکوشیم تا ارزش ریالی این کالا در عرصه بازار رقابتی

سرمایه‌داری به سود کارگران بالا ببریم و این امر تحقق پیدا نمی‌کند جز با افزایش دستمزد زحمتکشان، چراکه این حق طبیعی و اولیه طبقه کارگر و زحمتکشان است تا بتوانند در ازای کاری که در نظام سرمایه‌داری برای صاحب سرمایه و ابزار تولید می‌کند مزد منصفانه و رضایت بخشی به دست آورند تا توسط این مزد، کارگران بتوانند زندگی خود و خانواده‌شان موافق حیثیت و کرامت انسانی تامین کنند و این مهم در نظام سرمایه‌داری ایران تحقق پیدا نمی‌کند جز با اینکه:

الف - در جامعه ایران کار به عنوان ابتدائی‌ترین حق و حقوق طبیعی نیروی کار ایرانی به شمار آید.

ب - نیروی کار ایرانی بتواند به راحتی در پاسخ به نیازهای انسانی خود به انجام کار بپردازد.

ج - شرایط مساوی برای انجام کار نیروی کار ایرانی فراهم گردد.

د - در جامعه ایران آزادی بیان و اجتماعات برای طبقه زحمتکش و نیروی کار ایرانی فراهم بشود تا توسط آن نیروی کار ایرانی بتواند فریاد حق‌طلبانه خود را به گوش اصحاب قدرت برساند.

ه - در جامعه ایران شرایطی فراهم شود تا همه زحمتکشان ایرانی از هر نژاد و مذهب یا جنسیت حق داشته باشند در کمال آزادی و متناسب با شئون انسانی و امنیت کامل اقتصادی برخوردار از فرصت‌های برابر جهت عرضه کار خود باشند.

و - در جامعه ایران شرایطی فراهم شود تا همه زحمتکشان ایرانی بتوانند بدون هیچگونه تبعیضی در برابر کار مساوی مزد مساوی بگیرند.

ز - در جامعه ایران شرایطی بوجود آید تا نیروی کار ایرانی حق داشته باشد تا برای دفاع از منافع خود با دیگران اقدام به تشکیل اتحادیه و سندیکا و تشکیلات صنفی بکند.

ح - حق کار و حق تشکل، جزء حقوق اولیه زحمتکشان ایرانی به شمار آید.

ط - در نهادهای حقوقی جهت تعیین دستمزد کارگران باید حق نیروی کار ایرانی برای چانه زنی و مذاکره جمعی این طبقه با کارفرما فراهم شود نه اینکه اصحاب قدرت به نیابت از این طبقه در راستای منافع خود بخواهند به صورت فرمایشی دستمزد این طبقه را تعیین کنند.

ی - شرایطی در ایران بوجود آید تا در چارچوب حق آزادی و حق اجتماعات، نیروی کار طبقه کارگر دوازده میلیون نفری ایرانی بتواند جهت چانه زنی در نهادهای حقوقی برای افزایش دستمزد خود حق اعتصاب و اعتراض جمعی داشته باشند.

ک - شرایطی در جامعه ایران ایجاد کنیم تا نیروی کار ایرانی بتواند در نهادهای حقوقی تعیین دستمزد کارگران در لوای سندیکا یا تشکل مستقل کارگری به عنوان یک طرف مذاکره کننده شرکت کند نه اینکه تشکیلات زرد دولتی به نمایندگی از طبقه کارگر ایرانی در این نهادها حضور پیدا کند.

ل - شرایطی در جامعه ایران ایجاد کنیم تا نیروی کار ایرانی بتواند در نهادهای حقوقی تعیین دستمزد کارگر آن در برابر دو جناح کارفرما و دولت که هر دو از منافع کارفرما در برابر جناح کارگران دفاع می‌کنند به صورت برابر از منافع خود دفاع کند.

م - شرایطی در جامعه ایران بوجود بیاوریم تا نیروی کار ایرانی در نهادهای حقوقی تعیین دستمزد خود توسط افزایش قدرت چانه زنی در برابر کارفرما، مجبور نشود مانند امروز زور خود را بدل به منت بکند و به جای چانه زنی از موضع قدرت بر موضع التماس تکیه بکند و طبقه دوازده میلیون نفری کارگر ایرانی بتواند به صورت قانونی از حق و حقوق خود بدون ترس از بیکاری و تهدیدهای درونی و برونی و حق اعتصاب دفاع بکند چراکه حق اعتصاب تنها سلاح کارگران برای به ثمر رساندن چانه زنی‌ها در مذاکرات تعیین دستمزد می‌باشد.

ن - در جامعه ایران شرایطی ایجاد کنیم تا جامعه کارگران و زحمتکشان ایرانی دارای حق برخورداری از سطح زندگی مناسب در عرصه خوراک، پوشاک، مسکن،

درمان و بهداشت، آموزش و تامین اجتماعی باشند.

ع - شرایطی در جامعه ایران بوجود بیاوریم تا تولید محور اقتصاد ایران بشود نه مانند امروز تجارت و خدمات و واردات و قاچاق که همه اینها بسترساز به حاشیه رفتن طبقه کارگر ایران می‌شود.

ف - شرایطی در جامعه ایران بوجود بیاوریم تا مردم به حقوق کار به عنوان جزء مهمی از نظام حقوقی بهاء بدهند.

ص - شرایطی در جامعه ایران ایجاد کنیم تا جامعه به طبقه کارگر به عنوان مغز و موتور توسعه نگاه کند نه یک گروه اجتماعی فرعی آنچنانکه امروز مطرح می‌باشد.

## ۴ - نکاتی چند در باب چالش‌های طبقه کارگر ایران در خصوص تعیین حداقل دستمزد در شورای عالی کار در سال ۹۴

۱ - طبق ماده ۴۱ قانون کار، شورای عالی کار همه ساله موظف است در پایان هر سال بر اساس تورم و سبد معیشتی یک خانوار چهار نفری کارگری، حداقل حقوق ۱۲ میلیون کارگر ایرانی یا به عبارت دیگر ۱۲ میلیون خانوار حداقل چهار نفری را تعیین نماید.

۲ - در ماده ۴۱ قانون کار جهت تعیین حداقل حقوق کارگران ایرانی دو شاخص مطرح شده است که این دو شاخص عبارتند از:

الف - نرخ تورم.

ب - سبد معیشتی خانوار کارگری، که شناور و دولتی بودن آمار و میزان این دو شاخص باعث گردیده است که در طول ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی ایران، منافع کارفرمایان که در راس آنها خود دولت و نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی از سپاه تا نهادهای حکومتی مثل بنیادهای از همه رنگ رژیم قرار دارد قالب و چارچوب تعیین میزان این شاخص‌ها بشود بطوریکه همیشه حتی بین نهادهای تعیین

کننده میزان این شاخص‌های دو گانه خود رژیم مطلقه فقهاتی - مثل مرکز آمار ایران و بانک مرکزی و مرکز پژوهش‌های مجلس رژیم - اختلاف فاحش وجود دارد و از آنجائیکه به جز خود نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی توان تعیین میزان این شاخص‌ها را ندارد لذا حتی آمارهای جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول برای نمایندگان کارفرما در شورایی کار جهت تعیین حداقل دستمزد کارگران مردود می‌باشد.

۳ - از آنجائیکه بین دو شاخص نرخ تورم و سبب معیشتی خانوار کارگری تنها شاخص اول می‌تواند صورت ریاضی و عددی داشته باشد هر چند که عدد نرخ تورم سالانه به علت تحریف دولت در راستای منافع کارفرمایان - که در راس آن‌ها خود دولت و نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی - قرار دارد به عنوان یک شاخص تعیین کننده در طول ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه منافع کارگران بوده است اما با همه این احوال در قیاس با شاخص دوم یعنی سبب معیشتی یک خانوار کارگری از آنجائیکه شاخص دوم یا سبب معیشتی خانوار کارگری وضعیت روشنی ندارد پیوسته در طول ۳۶ سال گذشته این شاخص اول یعنی نرخ تورمی اعلام شده توسط دولت کانتکس تعیین کننده حداقل حقوق بیش از ۵۰ میلیون نفر کارگر و افراد خانواده آن‌ها بوده است که این موضوع باعث تحمیل فشار مضاعفی بر طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته شده است.

۴ - از آنجائیکه مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم نرخ تورم که به عنوان تنها شاخص جهت تعیین حداقل حقوق ۱۲ میلیون کارگر ایرانی از طرف نهادهای مختلف دولتی در راستای منافع کارفرمایان تعیین می‌گردد، این شاخص به هیچ وجه آنچنانکه در طول ۳۶ سال گذشته نشان داده است نمی‌تواند به عنوان یک شاخص عادلانه در راستای تعیین حداقل حقوق کارگران ایرانی به کار گرفته شود؛ لذا همین بحران شاخص در تعیین حداقل حقوق کارگران ایرانی باعث شده است تا مکانیزم تعیین حداقل حقوق کارگران که امروزه تقریباً در تمامی کشورهای متروپل در خدمت بازار نیروی کار و نظام سرمایه‌داری است و تقریباً در این چارچوب در کشورهای متروپل تا اندازه‌ای طبقه کارگر در چارچوب قدرت چانه زنی نیروی کار توانسته

است موفقیت آمیز پیش برود، در جامعه ایران امروز برعکس در کانتکس نظام سرمایه‌داری وابسته کشور ما این مکانیزم گرفتار بن بست و شکست بشود.

هر چند این بن بست و شکست به علت حمایت سرنیزه‌انی حکومت از مصوبات شورایی عالی کار در راستای منافع کارفرمایان در طول ۳۶ سال گذشته توانسته است بر طبقه کارگر ایران به صورت یک طرفه تحمیل بشود که همین تحمیل یک طرفه و تعیین فرمایشی شورایی عالی کار و تحریف میزان شاخص‌ها توسط نهادهای حکومتی باعث شده که بنابه گزارش اینسنا طبق گزارش مرکز آمار ایران و بانک مرکزی رژیم مطلقه ففاهتی از سال ۸۴ تا ۹۲ قدرت خرید جامعه کارگری ایران ۷۵٪ کاهش پیدا کند.

۵ - شورایی عالی کار که طبق ماده ۴۱ قانون کار به عنوان تنها نهاد تعیین کننده حداقل حقوق ۱۲ میلیون کارگر ایرانی در سال می‌باشد، از آنجائیکه طبق ماده ۱۶۷ قانون کار این شورا می‌بایست صاحب ترکیبی از سه جناح:

الف - کارگران،

ب - کارفرمایان،

ج - دولت، باشد.

اولا از آنجائیکه شورایی عالی کار تنها در اسفندماه یا حداکثر از بهمن ماه هر سال به صورت دستوری و فرمایشی جهت تعیین حداقل دستمزد کرکره خود را بالا می‌کشد و در باقی ایام سال یعنی تقریباً ۱۱ ماه از سال تعطیل و راکد می‌باشد، در صورتی که جزء وظایف این شورا است تا در طول سال با رصد کردن همه جانبه بازار نیروی کار ایرانی در اقتصاد به گل نشسته سرمایه‌داری کشور خود به صورت عملی بکوشد میزان این شاخص‌های تعیین دستمزد را به دست بیاورد ولی از آنجائیکه به علت تعطیلی و رکود، توان انجام این امر پیدا نمی‌کند مجبور می‌شود تا در پایان سال به آمارهای تحریف شده حکومتی جهت تعیین حداقل حقوق کارگران تکیه کند.

ثانیا از آنجائیکه بافت سه جانبه کارگری - کارفرمائی - دولت، شورایی عالی کار

در رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته، دولت و حکومت خود به عنوان کارفرمای عمده اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران بوده است این امر باعث شده تا دو جناح از سه جناح بافت ساختاری شورایی عالی کار در خدمت منافع کارفرما باشد و جناح کارگری در این شورایی عالی همیشه در اقلیت قرار گیرد که همین در اقلیت بودن جناح کارگری در شورایی عالی کار باعث کاهش یا فقدان قدرت چانه زنی کارگران جهت تعیین حداقل حقوق شده است. مضافاً بر اینکه این آش زمانی شوری آن بیشتر به نمایش در می‌آید که بدانیم علاوه بر اینکه جناح دولت به عنوان کارفرمای اصلی همیشه در این شورای تحت ظلال سرنیزه از قدرت حق و تو برخوردار می‌باشد، خود نمایندگان کارگری همیشه از طرف تشکیلات زرد دست ساخته حکومت مثل خانه کارگر و غیره تعیین می‌شود و بدین ترتیب:

شراب در جام زر در دست کافر      حراما در حراما در حرام است

۶ - ضعف‌سازمانی و عدم وجودهای تشکلهای مستقل کارگری جهت افزایش قدرت چانه زنی جناح نیروی کار در مذاکرات تعیین حداقل حقوق شورایی عالی کار تقریباً صفر می‌باشد چراکه زمانی که نیروی کار ایران نه حق اعتصاب دارد و نه حق آزادی اجتماعات و نه حق ایجاد تشکیلات مستقل و نه حق آزادی بیان جهت اعلام مطالبات خود و برعکس پیوسته در برابر دستگاه‌های پلیسی و حزب پادگانی حکومت تهدید به اخراج و بیکاری و زندان و سرکوب هم می‌شود، این همه باعث می‌شود تا جناح تشکیلات زرد کارگری تعیین شده توسط حکومت در شورایی عالی کار در زمان تعیین حداقل دستمزد نه تنها نتواند در موضعی برابر در برابر کارفرمایان که در راس آن خود دولت و حکومت می‌باشد قرار بگیرد بلکه برعکس به علت نداشتن توان قدرت چانه زنی جهت تعیین حداقل دستمزد به مکانیزم التماس و درخواست عاجزانه از حکومت و دولت و کارفرما روی بیاورد، چراکه دست او کوتاه هست و خرما بر نخیل قرار دارد.

۷ - وقتی در نظامی نمایندگی کارگران از طرف خود حکومت و دولت جهت مذاکره در شورایی عالی کار برای تعیین حداقل حقوق به رسمیت شناخته می‌شود طبیعی است

که مذاکره با کارفرما برای تعیین حداقل حقوق بر سر منافع طبقه کارگری ایرانی شکست خواهد خورد و نیروی کار اقتصاد سرمایه‌داری ایران نتواند صاحب مزد منصفانه‌ای که تامین کننده حداقل زندگی او و خانواده‌اش باشد، بشود زیرا کارگر ایرانی نه حق دارد تا با دیگران اتحادیه و سندیکای مستقل کارگری تشکیل دهد و نه حق دارد آزادانه به هر تشکیلات مستقلی که خود تشخیص می‌دهد بپیوندد و به همین دلیل است که نیروی کار ایرانی یا ۱۲ میلیون کارگر ایرانی نه حق کار داشته باشد، نه حق کسب مزد منصفانه و خارج از دایره تبعیض و نه حق اعتصاب و اعتراض جهت چانه زنی دستمزد بخور و نمیر خود و نه حق تشکیل اتحادیه و پیوستن به اتحادیه‌های برگزیده خود و نه حق مشارکت در تعیین سرنوشت اقتصادی و سیاسی و صنفی خود دارد.

طبیعی است که محصول نهایی این امر جز این نخواهد بود که توسعه انسانی یا نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران دچار بحران بشود که خود این بحران توسعه نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران بستر ساز بحران توسعه در اقتصاد ایران می‌شود آنچنانکه در ۳۶ سال گذشته شاهد آن بودیم که خروجی نهایی این امر علاوه بر بی ثباتی اقتصادی و نفی اقتصاد تولید محور، توسط رژیم مطلقه فقهاتی می‌شود این رژیم با تکیه بر بهره برداری منوبلی از منابع عظیم نفت و گاز و معادن در خدمت سرمایه‌داری تجاری و واردات و واسطه‌گری و دلالی شرایط جهت غلبه سرمایه‌های تجاری بازار و سپاه در لباس قاچاق کالا و واردات بر اقتصاد ایران فراهم کرده است و همین امر عاملی شده است تا جایگاه بخش خدمات در اقتصاد ایران بیش از دو برابر بخش صنعت و معدن و بیش از پنج برابر بخش کشاورزی بشود. آنچنانکه طبق آمار مرکز آمار ایران بین سال‌های ۷۴ تا ۸۵:

الف - صنعت و معدن ۲۷٪

ب - کشاورزی ۱۲٪

ج - خدمات ۶۱٪، حجم نیروی کار ایران به خود جذب کرده است که خود این آمار کافی است تا آژیر بحران فراگیر اقتصاد سرمایه‌داری ایران را به صدا در بیاورد.



- ۸ - در نشست شورایی کار جهت تعیین حداقل دستمزد کارگران در سال ۹۴ به علی شرایط جهت افزایش حداقل بیشتر از ۲۵٪ آماده نیست که این علل عبارتند از:
- الف - تاثیر شکست نسخه‌های صندوق بینالمللی پول و بانک جهانی در راستای حذف سوبسیدها یا به اصطلاح پروژه هدفمندی پارانه‌ها و آزادسازی اقتصادی.
- ب - کاهش قیمت نفت که بسترساز سیاست انقباضی دولت در عرصه بودجه عمرانی جهت پاسخگویی به بودجه نجومی جاری و همچنین خالی شدن خزانه و کسری بودجه که زمینه‌ساز استقراض از بانک مرکزی شده است.
- ج - رکود همراه با تورم اقتصاد ایران که باعث فرار سرمایه‌ها از عرصه تولید به بانک‌ها و کشورهای خلیج فارس گردیده.
- د - تلاش برای بازسازی مناسبات با کشورهای متروپل سرمایه‌داری در چارچوب حل تحریم‌های اقتصادی و مذاکره با گروه ۵+۱.
- ه - کاهش روزمره و ساعت مره ارزش پول ملی کشور به علت استفاده غیر اصولی دولت از بازار ارزی و استقراض و افزایش نقدینگی کشور.
- و - فساد مالی جناح‌های درونی قدرت که امروزه به صورت بزرگترین فسادهای مالی قرن در تاریخ بشر توسط خود جناح‌های رژیم از آن یاد می‌شود بطوریکه واحد این فسادها از هزار میلیارد تومان به عرصه میلیاردها دلار کشیده شده است و داروغه‌های رژیم مطلقه فقهاتی را وادار کرده است تا برعکس گذشته که تلاش می‌کردند تا این فسادهای مالی فراگیر جناح‌های رژیم را مخفی کنند و با آدرس غلط دادن به توده‌ها توسط مراسم زیارتی نگاه توده‌ها را به جانب دیگر مشغول کنند.
- در این شرایط که آش آنقدر شور شده که سر و صدای آشپزهای رژیم مطلقه فقهاتی هم بلند کرده و هر جناحی می‌کوشد جهت بسترسازی برای کسب کرسی‌های قدرت در انتخابات مجلس دهم و خبرگان رهبری اسفند ماه ۹۴ جناح دیگر را رسوا کند شمشیر از رو ببندد و حتی در ایام دهه فجر رژیم مجبور به حکم و زندان و افشاگری شده است.

ز - تکوین ارتش بیش از ۵ میلیون نفری بیکاری در عرصه اقتصاد گرفتار رکود و تورم شده ایران در این شرایط که باعث کاهش قدرت چانه زنی نیروی کار شاعل ایران شده است.

ح - کاهش روزمره نسبت دستمزدها به کل ارزش تولید در اقتصاد بحران زده سرمایه‌داری ایران که خود این امر بسترساز مضاعف کاهش قدرت خرید طبقه کارگر ایران شده است.

ط - رقابت سرمایه‌های مالی در کانتکس رقابت بی در پیکر بانک‌های مثل علف هرز از زمین رونیده، بسترساز هر چه عمیق‌تر شدن رکود اقتصادی ایران در این شرایط شده است.

ی - ضعیف شدن اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران در اثر تحریم‌های معلول پروژه شکست خورده انرژی هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی و نیازمندی این اقتصاد ضعیف شده به سرمایه‌های خارجی و شکسته شدن تحریم‌های اقتصادی توسط نوشیدن دوباره جام زهر در کانتکس نرمش قهرمانانه.

ک - کمبود صادرات ایران جهت پر کردن افت قیمت نفت در این شرایط.

ل - کاهش ارزش پول ملی کشور در کادر افزایش قیمت دلار توسط دولت جهت مقابله با کسری بودجه که خود بسترساز بی ثباتی اقتصاد و افزایش تورم شده است.

م - افزایش هزینه‌های مستقیم و غیر مستقیم رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه دخالت‌های نظامی در عراق و سوریه و لبنان.

ن - افزایش بی رویه بودجه اجرائی دولت در سال ۹۴ به علت سرازیر کردن سر کیسه بودجه به نهادهای فقهی و حوزہ‌انی و تشکیلات حاشیہ‌انی حکومت از مداحان تا بسیج تا آنجا که در بودجه ۹۳ دولت یازدهم مبلغ ۱۳۰۰ میلیارد تومان فقط تنها برای پرداخت به حوزہ‌های فقهاتی در نظر گرفته شده بود که خود این امر باعث گردیده تا دولت در عرصه پرداخت حقوق کارمندان وابسته به خود در طرح بودجه ۹۴ تنها تن به افزایش ۱۴٪ بدهد که کمتر از نصف نرخ تورم رسمی می‌باشد.

۹ - از آنجائیکه تجربه ۳۶ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی در شورایعالی کار جهت تعیین حداقل دستمزد بر پایه نرخ تورم نشان داده است که این شاخص به تنهایی نمی‌تواند عامل تعیین کننده حداقل دستمزد طبقه کارگر ایران بشود جریان‌های کارگری در ایران تلاش می‌کنند تا به جای سبب معیشتی خانوار کارگری به عنوان شاخص دوم شاخص خط فقر مطلق و نسبی در ایران جایگزین نمایند که از آنجائیکه طبق آمارهای حکومتی مرکز آمار ایران در سال ۹۴ حداقل رقم مورد نیاز برای تامین حداقل معیشت خانوار ۵ نفری در ایران ماهانه ۱۸ میلیون ریال می‌باشد - که البته کارشناسان اقتصادی غیر تولیدی این رقم را ۲۵ میلیون ریال اعلام کرده‌اند - و احمد می‌دری معاون رفاهی وزارت کار طی گفتگویی با برنامه کار و کارگر رادیوی رژیم خط فقر در ایران در شرایط فعلی برای یک خانوار ۵ نفری ماهانه ۱۲۵۰۰۰۰۰ ریال اعلام کرد در نتیجه این امر باعث شده است تا شورایعالی کار خط فقر را به عنوان شاخص تعیین کننده حداقل دستمزد کارگران رد کند و تنها بر همان شاخص نرخ تورم اعلام شده از طرف نهادهای حکومتی تکیه بکند.

به همین دلیل این امر باعث تکوین شکاف عمیق بین حداقل دستمزد تعیین شده کارگران توسط شورایعالی کار با دستمزد واقعی آن‌ها در سال ۹۴ بشود هر چند دولت می‌کوشد در این رابطه با طرح شعار مزد تلفیقی نقدی بعلاوه سبب کالا به نفی شعار خط فقر به عنوان شاخص تعیین حداقل دستمزد کارگران بپردازد که این همه باعث شده تا علیرضا محبوب نماینده تهران و رئیس فراکسیون کارگری مجلس اعلام کند که ۹۰٪ جامعه کارگری ایران زیر خط فقرند و ۱۰٪ باقی مانده نزدیک به خط فقر باشند.

۱۰ - اعلام پی در پی کاهش نرخ تورم توسط دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط در چارچوب رکود اقتصادی حاکم بر اقتصاد ایران باعث شده تا به عنوان ابزار و حربه‌ای جهت کاهش قدرت چانه زنی نیروی کار در شورایعالی کار در تعیین حداقل دستمزد کارگران بشود.

۱۱ - گسترش حرکت‌های غیر سندیکائی و غیر تشکیلاتی مستقل کارگران از

اعتصاب تا اعتراض و طومارنویسی و بست نشستن کارگران تقریباً در سرتاسر ایران باعث تقویت قدرت چانه کارگران در شورایی عالی کار در سال ۹۴ نشده است.

۱۲ - پائین بودن رشد اقتصادی و تداوم رکود اقتصادی همراه با افزایش بیکاری و افزایش بودجه جاری و کاهش قیمت نفت و وابستگی بودجه دولت به نفت و کاهش بودجه عمرانی همراه با گسترش رانت خوری و فساد اداری و مالی باعث شده تا دولت یازدهم توان پرداخت همین حقوق تعیین شده بخور و نمیر شورایی عالی کار را هم نداشته باشد در نتیجه این امر باعث گشته تا خط فقر زندگی کارگران ایرانی به زیر خط بقاء سقوط بکند.

پایان



طبقه کارگر ایران  
و رابطه او با  
فعالیت سندیکائی  
و اتحادیه‌ائی در  
شرایط فعلی ایران



از زمانی که کارگران هفت تپه و شرکت واحد در راستای تلاش وحدت‌طلبانه و مستقل کارگری خود اقدام به برپائی سندیکا کردند، از یکطرف توسط نیروهای سیاسی حامی طبقه کارگر کشورمان موضوع مبارزه سندیکائی طبقه کارگر ایران با توجه به ماهیت سرمایه‌داری آن و گرفتار شدن مبارزه سندیکائی در زندان مطالبات صنفی به چالش کشیده شد، از طرف دیگر جریان‌هایی در لوای تئوری سندیکالیستی بدون در نظر گرفتن تمایز آن با تئوری سندیکائی تلاش کردند تا با حمایت مطلق و تکیه استراتژیک بر فعالیت سندیکائی طبقه کارگر ایران - که در رأس آن‌ها کارگران شرکت واحد و هفت تپه قرار دارند - از فعالیت سندیکائی طبقه کارگر ایران تبیین سندیکالیستی بکنند که این امر در تند پیچ مبارزه امروز طبقه کارگر ایران می‌تواند فوق العاده موضوع خطرناکی باشد، چراکه در این شرایط که طبقه کارگر ایران در آتش بحران تشکیلاتی مستقل در حال سوختن می‌باشد و این بحران تشکیلاتی طبقه کارگر ایران را وادار کرده است تا در عرصه مبارزه تاریخی و طبقاتی خود علاوه بر اینکه در مرحله اولیه مطالبات صنفی مثل ۴۴ ساعت کار در هفته، یا تقاضای دریافت مطالبات معوقه پرداخت نشده خود از کارفرما که گاهی مدت آن تا یکسال هم می‌شود، یا اعتراض به اخراج‌های فراگیر تحت عنوان تعدیل نیرو و مقابله با کارگران قراردادی جهت کسب امنیت شغلی باقی بماند، همین امر باعث شده است



تا این مبارزه صنفی طبقه کارگر ایران در این شرایط به دلیل پراکندگی و نداشتن تشکیلات فراگیر و سراسری نتواند به موفقیت حداقلی صنفی خود دست پیدا کند.

لذا در این رابطه است که در این نوشته تصمیم گرفته‌ایم که به بررسی این مهم پردازیم، چراکه تبیین تئوریک این موضوع در این شرایط حساس تاریخی مبارزه طبقه کارگر ایران، می‌تواند به عنوان یک چراغ راهنمای هدایت برای جنبش کارگری ایران باشد و به همین دلیل در این شرایط نقد علمی کردن در چارچوب آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران از مهم‌ترین وظیفه پیشگامان جنبش کارگری ایران می‌باشد. بنابراین تبیین این موضوع در این شرایط در راستای حل بحران تشکیلات مستقل طبقه کارگری ایران می‌باشد.

آنچه در اینجا در خصوص برخوردهای متفاوت گروه‌های سیاسی در باب این موضوع می‌توانیم مطرح کنیم اینکه، از آنجائیکه موضوع سندیکا و اتحادیه در عرصه مبارزات کارگری چه در شکل سندیکاها و اتحادیه‌های زرد تزریقی از طرف طبقه یا هیئت حاکم سرمایه‌داری و چه در شکل سندیکا و اتحادیه‌های مستقل کارگری، در تحلیل نهائی همگی این‌ها از یک زاویه به عنوان یک پدیده مولود سرمایه‌داری تولیدی در کشورهای متروپل می‌باشد، زیرا به موازات تکوین نظام سرمایه‌داری تولیدی در کشورهای متروپل با تکوین تولید اجتماعی و تان سیته کارگری در این کشورها، طبقه کارگر در راستای مبارزه صنفی و ضد استثمارگرانه خود با طبقه استثمارگر بورژوازی به مبارزه سندیکائی مستقل تکوین یافته از پائین پناه برد.

بنابراین آنچه در خصوص فعالیت سندیکائی یا اتحادیه‌ائی طبقه کارگر می‌توانیم بگوئیم اینکه:

۱ - فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی به عنوان مکانیزمی جهت مبارزه جمعی طبقه کارگر با سرمایه‌داران در آغاز مولود تکوین طبقه کارگر و نظام سرمایه‌داری تولیدی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری بوده است.

۲ - فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی طبقه کارگر کشورهای متروپل تلاش وحدت‌طلبانه

این طبقه در راستای مبارزه صنفی و ضد استثمارگرانه خود با طبقه سرمایه‌دار بوده است.

۳ - به موازات تکوین فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی طبقه کارگر کشورهای متروپل، خود طبقه سرمایه‌دار هم اقدام به تکوین سندیکاها و اتحادیه‌های رسمی و زرد و تزریقی از بالا به طبقه کارگر کردند تا توسط آن بتواند با جذب کارگران آمبورژوازه شده کشورهای غربی، این تشکیلات زرد تزریقی را به صورت آلترناتیو تشکیلات سندیکائی مستقل و تکوین یافته از پائین طبقه کارگر همان جامعه متروپل معرفی کند؛ لذا به این دلایل است که سندیکا و اتحادیه تکوین یافته از پائین طبقه کارگر، بستری است که طبقه کارگر می‌تواند از کانال آن فرصت مبارزه جمعی و صنفی با کارفرمایان و طبقه سرمایه‌دار در راستای چانه زنی جهت کسب شرایط بهتر در هر جامعه‌ائی که سرمایه‌داری بر آن مسلط است، پیدا کند.

در این رابطه است که از آنجائیکه فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی یک موضوع تکوین یافته در چارچوب سرمایه‌داری می‌باشد و یک شیوه مبارزه با سرمایه‌داری در راستای خواسته‌های صنفی کارگران است، گروهی با مطلق کردن فعالیت سندیکائی در پروسه مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، مبارزه سندیکالیستی را جایگزین مبارزه سندیکائی می‌کنند بدون آنکه متوجه باشند که مبارزه سندیکالیستی با مبارزه سندیکائی از فرش تا عرش متفاوت است چرا که در مبارزه سندیکالیستی تکیه استراتژی بر سندیکا می‌شود، در صورتی که در مبارزه سندیکائی تکیه بر سندیکا و اتحادیه یک تکیه تاکتیکی است.

به این ترتیب که طبقه کارگر در راستای برخورد صنفی برای بسترسازی جهت چانه زنی به منظور شرایط بهتر صنفی بر روش متشکل شدن در اتحادیه‌ها و سندیکاها تکیه می‌کنند، طبیعی است که فونکسیون تشکل اتحادیه‌ائی و سندیکائی در این صورت علاوه بر اینکه محدود به موضوع صنفی کارگران می‌شود، نفی کننده اشکال دیگر مبارزه مثل مبارزه شورائی و مبارزه حزبی که بسترساز مبارزه سیاسی طبقه کارگر می‌باشد، نیست.

به عبارت دیگر فعالیت سندیکائی طبقه کارگر می‌تواند به موازات فعالیت دیگر این طبقه وجود داشته باشد و در راستای آن فعالیت‌ها به کار گرفته شود. البته نکته حائز اهمیت دیگری که در این رابطه باید در نظر داشته باشیم اینکه فعالیت سندیکائی علاوه بر اینکه بسترساز چانه زنی صنفی طبقه کارگر با کارفرمایان برای نیل به شرایط بهتر می‌باشد، خود یک آموزشگاه و مدرسه برای طبقه کارگر است، زیرا از آنجائیکه فعالیت سندیکائی با زندگی کارگر در تماس می‌باشد با عنایت به اینکه کارگر برعکس روشنفکر، در عرصه زندگی خود آموزش می‌بیند نه در خانه‌های تیمی یا آکادمی‌ها یا کلاس‌های کلاسیک حزبی، طبیعی است که پراتیک مستمر طبقه کارگر در عرصه فعالیت سندیکائی باعث رشد تکامل مبارزاتی او جهت ارتقاء طبقه کارگر در عرصه پلکانی مبارزه طبقاتی می‌شود.

به عبارت دیگر کارگری که فعالیت سندیکائی در عرصه خواسته‌های صنفی خود نکرده باشد صلاحیت حضور در عرصه مبارزات شورائی و مبارزات حزبی و سیاسی ندارد. البته همین جا طرح این موضوع هم خالی از عریضه نمی‌باشد که وقتی صحبت از فعالیت سندیکائی می‌کنیم حتما این فعالیت طبقه کارگر محدود به زمان تحقق سندیکا و اتحادیه نمی‌شود چراکه اگر ما مبارزه سندیکائی را فقط محدود به زمان دستیابی به تشکیلات سندیکائی و اتحادیه‌ائی طبقه کارگر بکنیم، این مبارزه مثلا در شرایط امروز کشور ایران فقط مشمول کارگران شرکت واحد و هفته تپه می‌شود چراکه فقط این‌ها هستند که در این زمان در ایران دارای تشکیلات سندیکائی هستند و غیر از این‌ها دیگران نمی‌توانند به فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ائی اقدام کنند.

بنابر این فعالیت سندیکائی می‌تواند به عنوان یک خواسته و تاکتیک و برنامه حداقلی مطرح باشد و در این رابطه هر چند سندیکا هنوز مادیت تشکیلاتی پیدا نکرده است، ولی فعالیت و مبارزه سندیکائی او می‌تواند در آن راستا انجام بگیرد. البته نکته‌ائی که در اینجا نباید از نظر دور بداریم اینکه آنچنانکه پدیده سندیکا و فعالیت سندیکائی مولود تکوین سرمایه‌داری تولیدی از بعد از انقلاب صنعتی انگلیس می‌باشد که توسط آن علاوه بر اینکه کارفرما یا بورژوازی کوشید توسط سندیکا نیروهای کارگری

آمبورژوازه شده وابسته خود را تحت تشکیلات زرد سندیکائی جهت ایجاد تفرقه در صوف طبقه کارگر سازماندهی بکند. به هر حال همین پدیده سندیکا و تشکیلات سندیکائی باعث گردید تا طبقه کارگر کشورهای متروپل بتوانند به تشکیلات سراسری جهت انجام مبارزه طبقاتی و بسترسازی جهت چانه زنی به منظور شرایط بهتر تحت نظام سرمایه‌داری دست پیدا کنند و به همین ترتیب بود که تکوین مبارزه سندیکائی و پیدایش سندیکاهای مستقل کارگری در کشورهای متروپل سرمایه‌داری باعث اعتلای مبارزه طبقاتی و سیاسی شدن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر کشورهای متروپل شد.

به همین دلیل است که اگر بگوئیم پیدایش مبارزه سندیکائی در میان کارگران که عبارت است از تلاش وحدت‌طلبانه طبقه کارگر و متشکل شدن کارگران در اتحادیه‌های و سندیکاها یک جهش نوین در پروسه مبارزه طبقاتی کشورهای متروپل بوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم اما آفت و آسیب عمده‌ائی که پدیده تاریخی مبارزه سندیکائی در کانتکس مبارزه طبقاتی طبقه کارگر کشورهای متروپل پیدا کرد، برمی‌گردد به زمانی که باکونین در بستر پروسه مخالفتش با کمونیسم و مارکسیسم و سوسیالیسم علمی در فاصله بین انترناسیونال اول و دوم بر سندیکا و فعالیت سندیکائی به عنوان یک استراتژی تکیه کرد.

از آنجائیکه باکونین ضعف عمده مارکسیسم و کمونیسم را در تکوین دولت متمرکز می‌دانست، چراکه از نظر او در نظام مارکسیستی یا کمونیستی تمام قدرت‌های اجتماعی به همراه مالکیت در اختیار دولت قرار می‌گیرد که این امر باعث تسلط اقلیت دولت بر اکثریت جامعه می‌شود، لذا در این رابطه بود که باکونین آزادی واقعی را در گرو نفی همزمان دولت و سرمایه‌داری می‌دانست، نه آنچنانکه مارکسیسم کلاسیک به صورت مکانیکی و جدای از هم مطرح کرده بود و از آنجائیکه تحقق این امر از نظر او ممکن نمی‌شود به جز در چارچوب تکوین اتحادیه‌ها و سندیکاها از پائین جامعه.

باکونین تنها راه نابود کردن سرمایه‌داری را در یک جامعه از طریق اعتصاب عمومی کارگران به عنوان سلاح اصلی مبارزه می‌دانست، اشتباه عمده‌ائی که باکونین

در این رابطه مرتکب گردید و باعث شد تا در عرصه مبارزه سندیکائی گرفتار آفت سندیکالیسم بشود و سندیکالیسم را جایگزین مبارزه سندیکائی بکند، این بود که کلا با مطلق کردن سندیکاها هر گونه مبارزه دیگری در جامعه اعم از مبارزه حزبی و شورائی و غیره را نفی کرد. در نتیجه این امر باعث گردید تا باکونین جامعه را فقط در چارچوب فدراسیونی از سندیکاها تعریف بکند و به همین دلیل بود که باکونین معتقد بود که تنها این سندیکاها هستند که می‌توانند نماینده واقعی منافع طبقه کارگر باشند و از اینجا بود که از اندیشه باکونین پدیده آفت زده سندیکالیسم متولد گردید؛ و همین تولد سندیکالیسم بود که باعث گردید تا مبارزه سندیکائی طبقه کارگر کلا به زیر سوال برود.

بنابراین تفاوت بین مبارزه سندیکالیستی با مبارزه سندیکائی در این است که:

۱ - در مبارزه سندیکالیستی توسط نفی دیگر مبارزه‌های اجتماعی و سیاسی تنها شکل مبارزه سندیکا عمده و مطلق می‌شود، در صورتی که در مبارزه سندیکائی، سندیکا تنها یک شکل از مبارزه طبقه کارگر هستند که طبقه کارگر می‌کوشد با متشکل کردن خود در اتحادیه‌ها و سندیکاها تنور مبارزه طبقاتی در عرصه خواسته‌های صنفی را گرم نگه دارد. به همین دلیل در مبارزه سندیکائی دیگر اشکال مبارزه مثل مبارزه احزابی و شورائی نه تنها نفی نمی‌شود بلکه بالعکس در خدمت این مبارزات هم در می‌آید و باعث تقویت آن‌ها نیز می‌شود.

۲ - برعکس آنچه که بنیانگذاران سندیکالیست‌ها معتقد بودند، سندیکاها نمی‌توانند در عرصه مبارزه سیاسی جهت سرنگون کردن دولت و نابودی نظام سرمایه‌داری وارد عمل بشوند، چراکه مبارزه سندیکاها به علت اینکه مولود سرمایه‌داری هستند تنها در عرصه چانه زنی صنفی طبقه کارگران می‌تواند دارای معنا و مفهوم باشد، نه در بستر مبارزه سیاسی و لذا در عرصه مبارزه سیاسی آنچنانکه طرفداران مبارزه سندیکائی معتقد هستند، مبارزه سندیکائی باید در خدمت مبارزه سیاسی یا مبارزه شورائی یا مبارزه حزبی درآید.

۳ - برعکس آنچه که سندیکالیست‌ها معتقد بودند، این فقط سندیکاها نیستند که

می‌توانند نماینده طبقه کارگر باشند چراکه نهادهای دیگری مثل احزاب و شوراهای تکوین یافته از پائین می‌توانند به عنوان نماینده طبقه کارگر به حساب آیند و شاید بهتر از سندیکاها هم بتوانند طبقه کارگر یک کشور را نمایندگی کنند و لذا در این رابطه است که بهتر است بگوئیم، در عرصه مبارزه سندیکائی برعکس سندیکالیست‌ها، نهادهای حزبی و شورائی تکوین یافته از پائین هرم جامعه علاوه بر اینکه می‌توانند نمایندگی طبقه کارگر را به عهده بگیرند، می‌توانند بر خود مبارزه سندیکائی چتر هژمونی بزنند.

۴ - برعکس آنچه که سندیکالیست‌ها معتقد بودند، سندیکاها نه تنها نمی‌توانند از طریق سازماندهی تولید و توزیع جایگزین دولت‌ها بشوند، خود تکیه استراتژیک کردن بر سندیکاها، از آنجائی که آبخور تکوین سندیکاها نظام سرمایه‌داری است - این امر باعث می‌شود که مطلق کردن سندیکاها - آنچنانکه سندیکالیست‌ها معتقد بودند - بستر ساز تکوین نهادهای قدرت جدید در جامعه بشود که خطری کمتر از آن دولت‌های قبلی سرمایه‌داری ندارند.

بنابر این مبارزه طبقه کارگر تا زمانی که در چارچوب سندیکائی نه سندیکالیستی باشد، می‌تواند در خدمت سازماندهی و مبارزه جمعی طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار یا بورژوازی استثمارگر باشد و همچنین مبارزه سندیکائی برعکس مبارزه سندیکالیستی می‌تواند به موازات تکوین مبارزه حزبی و شورائی طبقه کارگر به بقاء خود ادامه بدهد و حتی در خدمت این مبارزه نیز باشد.

پس به همان میزان که باید طبقه کارگر از گرفتار شدن در دام سندیکالیسم هشیار کنیم، باید کارگران را در راستای مبارزه طبقاتی سندیکائی تشویق کنیم.

پایان



آیا قنوس جنبش  
کارگری ایران پرواز  
تاریخی خود را دوباره  
از سر می‌گیرد؟





## الف - مشکل کلیدی جنبش کارگری ایران در شرایط فعلی:

شاید اگر بخواهیم از منظر آسیب‌شناسی کل آفت‌های جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری ایران در شرایط فعلی آرایش دهیم به یک آفت و بیماری مشترک بین سه جنبش مختلف ایران دست پیدا می‌کنیم که آن بیماری و آفت مشترکی که همه جنبش‌های سه گانه فوق با آن دست به گریبان می‌باشند، بیماری و آفت عدم تشکل مستقل و عدم دارا بودن تشکیلات سراسری است، چراکه هم جنبش دانشجویی و هم جنبش زنان و هم جنبش اجتماعی و هم جنبش کارگری همه و همه در جامعه امروز ایران به علت بیماری عدم تشکیلات مستقل و سازماندهی سراسری در رنجی هدف سوز به یک جنگ فرسایشی با رژیم مطلقه فقهاتی گرفتار شده‌اند، چراکه عدم دارا بودن تشکیلات مستقل و سراسری، از یک طرف بسترساز نهادینه کردن تشکیلات زرد دولتی در اشکال مختلف و با نام‌های رنگارنگ در عرصه جنبش دانشجویی و جنبش کارگری ایران توسط حکومت مطلقه فقهاتی شده است و از طرف دیگر همین عدم دارا بودن تشکیلات مستقل و سراسری همراه با نهادینه شدن تشکیلات زرد دولتی در عرصه جنبش دانشجویی و جنبش کارگری باعث ایجاد تفرقه و پراکندگی در صفوف جنبش دانشجویی و جنبش کارگری ایران هم در رابطه

این دو جنبش با هم و هم در عرصه داخلی هر کدام از جنبش‌های فوق شده است. همین پراکندگی و تفرقه در صفوف جنبش دانشجویی و کارگری باعث گردیده که در طول ۳۶ سال گذشته تمامی مبارزات جنبش کارگری و جنبش دانشجویی ایران به شدت در برابر ترفندهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ضربه پذیر گردند و بدین ترتیب است که آفت استراتژیک عدم تشکیلات مستقل و سراسری جنبش کارگری باعث گردیده است تا پس از ۳۶ سال مبارزات پیگیر جنبش کارگری ایران مبارزات کنونی کارگران ایران با خواست پیگیری حداقل مطالبات صنفی که عبارتند:

۱ - دریافت دستمزدهای معوقه خود که گاهی حتی تا ۲۴ ماه هم تاخیر در پرداخت وجود دارد و خود این امر باعث شده تا این حداقل حقوقی که در سال ۹۳ روزانه ۲۰۲۹۷۹ ریال می‌باشد و پاسخگوی یک زندگی بخور و نمیر هم نیست با این تاخیر در پرداخت کارگران از حداقل خط بقاء به خط فنا کشیده شوند.

۲ - ممانعت از اخراج گسترده کارگران تحت عنوان تعدیل نیرو و ورشکستگی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها که امروز در کانتکس رکود فراگیر اقتصادی و واردات کالاهای قاچاق و برتری و سلطه آن‌ها بر عرضه و تولید در اقتصاد ایران به صورت یک اپیدمی فراگیر درآمده است.

۳ - مبارزه با تحمیل قراردادهای موقت بر بیش از ۹۰٪ کارگران ایران که در چارچوب ماده ۲۴ و ماده ۲۷ قانون کار دست کارفرما را جهت اخراج کارگران در هر زمانی که‌طلب کند، باز می‌گذارد و این موضوع زمانی جایگاه ضد کارگری خود را به نمایش می‌گذارد که دریابیم که از زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی در مقدمه برنامه سوم پنجساله اقتصادی خود با خارج کردن کارگاه‌های کمتر از ده نفر از مشمولیت قانون کار، دست کارفرمایان کارگاه‌های زیر ده نفر را جهت هر گونه برخورد ضد انسانی با کارگران باز گذاشت، آنچنانکه امروز ۹۰٪ کارگران ایرانی توسط قراردادهای موقت موضوع ماده ۷ و ماده ۱۱ قانون کار از امنیت شغلی محروم هستند، با اعلام مقدمه برنامه سوم کارگران کارگاه‌های زیر ده نفر که بیش از ۴۰٪ کل کارگران ایران را تشکیل می‌دهند از هرگونه قرارداد و حمایت قانون حتی به

شکل همین قراردادهای موقت و سفید امضا هم محروم شدند.

۴ - مبارزه در راه ایجاد تشکیلات مستقل از کارفرما و تشکیلات زرد دولتی تحت عنوان‌های رنگارنگ خانه کارگر و شوراهای کارگری و بسیج کارگری و غیره، زیرا طبقه کارگر ایران که امروز با اعضاء خانواده خود بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت ۷۵ میلیونی ملت ایران را تشکیل می‌دهند به علت عدم دارا بودن تشکیلات مستقل که حافظ منافع آن‌ها در برابر دولت و کارفرما باشد، به علت اینکه تشکیلات زرد دولتی به صورت تسخیری از منافع آن‌ها می‌خواهند حمایت کنند از آنجائیکه حکومت مطلقه فقهاتی ایران به عنوان بزرگترین کارفرما می‌باشد، با عنایت به اینکه چاقو هرگز حاضر نمی‌شود تا دسته خود را ببرد این امر باعث شده تا تشکیلات زرد دولتی کارگران از خانه کارگر گرفته تا بسیج کارگری و شورای اسلامی کارگران در زمان تعیین حداقل دستمزد موضوع ماده ۴۱ قانون کار همه در راستای منافع دولت و کارفرما عمل کنند که خروجی نهائی این امر این خواهد شد که برای ۴۰ میلیون خانواده طبقه کارگر ایران راهی جز تسلیم در برابر تصمیمات شورایی عالی کار در تعیین حداقل دستمزد که تعیین کننده خط بقا و حداقل معیشت بخور و نمیر کارگران می‌باشد، باقی نماند.

در این رابطه است که تا زمانی که طبقه کارگر ایران تشکیلات مستقل به خود که حامی منافع او باشد صاحب نشود، نمی‌تواند انتظار دستیابی به حقوق حقه خود داشته باشد. بنابراین مشکل کلیدی جنبش کارگری ایران در طول ۳۶ سال گذشته که ام‌الافات و مادر همه مرض‌های این جنبش می‌باشد موضوع عدم دارا بودن تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ئی و تشکیلات سراسری است که تا زمانی که طبقه کارگر ایران نتواند به این اهرم قدرت دست پیدا کند، تمامی مبارزات حق طلبانه و صنفی او محکوم به شکست خواهد بود و البته خود این امر بیانگر آن است که وجود تشکیلات مستقل و سراسری کارگری و قدرتمند تا چه اندازه می‌تواند باعث ایجاد تحول کیفی جنبش کارگری ایران در عرصه خواسته صنفی و سیاسی و مبارزه طبقاتی او بشود.

## ب - علت فقدان تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر ایران:

قبل از اینکه به بررسی این موضوع بپردازیم باید به این نکته توجه داشته باشیم که علت محوری و اصلی فقدان تشکیلات مستقل و سراسری در جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری بازگشت پیدا می‌کند به یک خلاء تاریخی در مبارزات عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش ملت ایران و آن اینکه در طول تاریخ گذشته مبارزات ملت ایران با اینکه انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ سرآغاز تمامی انقلابات دموکراسی‌طلبانه کشورهای پیرامونی بوده است، ولی حداقل در طول بیش از صد سالی که از جنبش دموکراتیک ملت ایران می‌گذارد این ملت هنوز نتوانسته است حتی برای مدت موقتی هم که شده تجربه یک جامعه دموکراتیک داشته باشد که بی شک این فقدان تجربه جامعه دموکراتیک برای ملت ایران حامل بسی هزینه‌های طاقت سوز شده است، چراکه اساس و عامل اصلی یک جامعه دموکراتیک نهادهای مدنی آن جامعه می‌باشد بطوریکه بدون تکوین نهادهای مدنی در یک جامعه هرگز امکان تکوین جامعه دموکراتیک وجود ندارد که این امر معرف آن است که تکوین جامعه دموکراتیک معلول یک پروسه دموکراتیک از پائین به بالا می‌باشد نه یک پروسه دسپاتیزم از بالا به پائین، آنچنانکه در جامعه امروز ایران شاهد آن هستیم.

البته نقش احزاب یقه آبی (نه احزاب یقه سفید طبقه حاکم) در تکوین جامعه دموکراتیک در چارچوب همین تکوین نهادهای مدنی تعریف می‌شود، به همین دلیل از آنجائیکه تاریخ ملت ایران حداقل در طول بیش از صد سال گذشته مبارزه دموکراسی‌خواهانه خود از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن و تا جنبش دوم خرداد ۷۶ و جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ نتوانسته است حتی برای مدت محدودی هم که شده جامعه دموکراتیک را تجربه کند تا در بستر آن، این ملت بتواند دموکراسی به صورت عینی و نهادینه شده تجربه کند و طبقه کارگر ایران بتواند تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی و سراسری تجربه کنند و پائینی‌های جامعه بتوانند توسط شوراهای تکوین یافته از پائین قاعده جامعه جهت وادار کردن بالائی‌های حکومت

به تقسیم قدرت و مشارکت وارد چالش بشوند؛ لذا تا زمانی که این تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر در چارچوب تکثر نهادهای مدنی تکوین پیدا نکنند هرگز نمی‌توان سخن از اجتماعی کردن قدرت که همان تعریف و معنی دموکراسی و سوسیالیسم است به میان آورد.

البته همین جایگاه تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی و سراسری طبقه کارگر در چارچوب تکثر نهادهای مدنی خود بستر ساز جامعه دموکراتیک و سوسیالیسم نیز می‌گردد، به همین دلیل هیئت‌های حاکمه توتالیتر و طبقه حاکمه استثمارگر در طول تاریخ گذشته ایران مانع از تکوین تشکیلات مستقل و سراسری گروه‌های دموکراسی خواهان و سوسیالیست‌طلبانه ملت ایران شده‌اند، به همین دلیل است که ما می‌بینیم که فقدان تشکیلات مستقل و سراسری نه تنها بیماری و آفت امروز جنبش کارگر ایران می‌باشد بلکه تمام جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی یا کارگری جامعه ایران در طول بیش از صد ساله گذشته از این بیماری مزمن در رنج استخوان سوز بوده‌اند و طبیعتاً تا زمانی که جنبش ایران و در راس آن‌ها جنبش طبقه کارگر ایران نتواند خود را از این آفت نجات بدهد امکان تحقق جامعه دموکراتیک و سوسیالیستی برای ملت ایران وجود ندارد و باز در این رابطه بوده که هیئت‌های حاکمه و طبقه حاکمه ایران در طول بیش از صد سال گذشته جهت سرکوب ایده‌های دموکراسی‌طلبانه و سوسیالیستی پیشگامان، سرکوب حرکت تشکیلات مستقلانه و سراسری گروه‌های پائینی اجتماعی و در راس آن‌ها طبقه کارگر در دستور کار خود قرار داده‌اند.

به عبارت دیگر با یک نگاه اجمالی به تاریخ بیش از صد سال گذشته ملت ایران و در راس آن‌ها طبقه کارگر ایران عامل اصلی سد راه تکوین تشکیلات مستقل و سراسری گروه‌های دموکراتیک جامعه و در راس آن‌ها طبقه کارگر فشار سیاسی و سرکوب سیستماتیک حکومت‌های توتالیتر حاکم بر مردم ایران بوده است نه فقدان آگاهی یا عدم وجود پیشگامان ملت و یا عدم توانائی گروه‌های اجتماعی جهت تکوین تشکیلات مستقل و سراسری و بدین ترتیب است که تا زمانی که این اختناق

و سرکوب سیستماتیک حکومت‌های توتالیتر ایران از بین نرود امکان دستیابی برای گروه‌های دموکراتیک جامعه ایران که در راس آن‌ها طبقه کارگر و جنبش دانشجویی قرار دارد، به تشکیلات مستقل و سراسری نیست و البته دلیل اصلی این امر هم آن است که تحقق تشکیلات مستقل و سراسری تنها در کانتکس یک مبارزه علنی امکان پذیر می‌باشد و بدون مبارزه علنی بدلیل اینکه هزینه مبارزه مخفی بالا می‌رود امکان تکوین تشکیلات مستقل و سراسری برای گروه‌های دموکراتیک و در راس آن‌ها جنبش طبقه کارگر وجود ندارد.

باز در همین رابطه است که گروه‌های دموکراتیک ایران و در راس آن‌ها جنبش دانشجویی و جنبش کارگری و جنبش اجتماعی به مجرد اینکه وارد فعالیت می‌شوند از همان زمانی که استارت مبارزه می‌زنند مبارزه‌شان سیاسی می‌گردد و اصلاً نمی‌توانند مانند کشورهای متروپل دارای مبارزه صنفی صرف باشند زیرا به مجرد ورود به مبارزه، این‌ها به درستی درمی‌یابند که نیاز به تشکیلات مستقل سراسری دارند و به درستی می‌فهمند که بدون تشکیلات مستقل و سراسری امکان دستیابی به حداقل حقوق صنفی که تعیین حقوق و دستمزدشان در شورای عالی کار می‌باشد، ممکن نیست. به همین دلیل است که طبقه کارگر نیاز پیوند با مبارزات گروه‌های دیگر اجتماعی مانند جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی احساس می‌کند و به همین دلیل نیاز به تشکیلات مستقل و سراسری نه تنها موضوع مورد نیاز جنبش کارگری ایران برای کسب مطالبات صنفی‌اش است، مهم‌تر از آن نیاز به تشکیلات مستقل و سراسری گروه‌های اجتماعی و دموکراتیک و جنبش کارگری تنها بستر جهت تکوین جامعه دموکراتیک می‌باشد و به همین دلیل در یک رابطه قیاسی بین جامعه ایران و جامعه کشورهای متروپل به درستی درمی‌یابیم که در کشورهای متروپل از آنجائیکه طبقه بورژوازی و سرمایه‌دار کشورهای متروپل جهت تثبیت حاکمیت استثمارگرانه خود بر جامعه، معتقد به لیبرالیسم هستند به علت اینکه مؤلفه‌های مبانی تئوری لیبرالیسم عبارتند از:

۱ - تکیه بر حقوق و آزادی فردی و شهروندی.

۲ - تکیه بر بازار آزاد.

۳ - تکیه بر قانون به عنوان عامل بسترساز آزادی فردی و اجتماعی.

۴ - محدودیت نقش دولت و عدم مداخله دولت.

۵ - مقدس شمردن مالکیت خصوصی، این امر باعث می‌شود تا در چارچوب تئوری لیبرالیسم طبقه بورژوازی کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهت تضعیف دولت برای نهادهای مدنی و از جمله تشکیلات صنفی طبقه کارگر ارزش وجود قائل شوند. به همین ترتیب در این رابطه است که در تمامی کشورهای متروپل طبقه کارگر یا جنبش کارگری دارای تشکیلات مستقل و سراسری می‌باشند و همین وجود تشکیلات مستقل و سراسری جنبش کارگری در کشورهای متروپل است که باعث می‌گردد تا مبارزات صنفی آن‌ها در راه تحقق مطالبات اقتصادی و طبقاتی به موفقیت برسد و کارگر کشور متروپل بتواند به راحتی به خواسته‌های صنفی خود دست پیدا کند اما در جوامع کشورهای پیرامونی از جمله جامعه ایران به دلیل اینکه حاکمیت‌های توتالیتر هر گونه تشکیلات مستقل و سراسری به عنوان آلترناتیو حکومت خود تلقی می‌کنند، لذا این امر باعث می‌گردد تا آن‌ها منهای هر گونه خواسته صنفی توسط خواسته تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر حاکمیت خود را در خطر ببینند و همین موضوع باعث می‌گردد زمانی که ما در یک رابطه قیاسی جامعه خودمان با کشورهای متروپل مقایسه می‌کنیم چنین فکر کنیم که بالاخره رژیم مطلقه فقهاتی تحت فشارهای بین‌المللی و فشار سازمان جهانی کار مجبور می‌شود تکوین تشکیلات مستقل و سراسری کارگری را بپذیرد که خود این تصور از رژیم مطلقه فقهاتی داشتن شیپور را از دهان گشادش نواختن است.

## ج - پارادوکس جنبش کارگری ایران:

بنابراین جنبش کارگری ایران اکنون در برابر یک پارادوکس قرار گرفته است چراکه از یک طرف به علت فقدان تشکیلات مستقل و سراسری مبارزه صنفی او



به صورت پراکنده صنفی انجام می‌گیرد که حاصل این امر عدم دستیابی آنها به مطالبات قانونی صنفی شان می‌شود و در همین رابطه است که فقدان تشکیلات مستقل و سراسری باعث گردیده است تا مطالبات طبقه کارگر ایران در همان سطح اولیه صنفی مثل دستیابی به حقوق معوقه خود یا مبارزه با اخراج‌های بی رویه کارفرمایان در عرصه رکود اقتصادی حاکم بر اقتصاد ایران و مخالفت با قراردادهای موقت و غیره باقی بماند.

از طرف دیگر به علت اینکه در شرایط فعلی ایران عرصه مبارزه صنفی امکان دستیابی به تشکیلات مستقل کارگری و تشکیلات سراسری سندیکائی و اتحادیه‌ائی برای او فراهم نمی‌کند، چراکه دستگاه حکومت مطلقه فقهائی در طول ۳۶ سال گذشته نشان داده است که هر گونه مبارزه کارگری در راستای نیل به تشکیلات مستقل و سراسری سندیکائی و اتحادیه‌ائی به عنوان مبارزه سیاسی و آلترناتیوی قدرت حاکمیت خود تلقی می‌کند آنچنانکه در خصوص مبارزه سندیکائی شرکت واحد و نیشکر هفت تپه دیدیم که رژیم مطلقه فقهائی جهت سرکوب مبارزه سندیکائی شرکت واحد و هفت تپه با تمام توان تشکیلاتی و امنیتی و نظامی و انتظامی حزب پادگانی خامنه‌ئی جهت سرکوب اعتصاب و اعتراض این سندیکا به صورت عریان وارد صحنه شد و در حداقل زمان ممکن با دستگیری مهره‌های کلیدی آنها کشتی اعتراض و اعتصاب آنها را به گل نشاند و در آنجا رژیم مطلقه فقهائی و دستگاه حکومت نشان داد که خود را به عنوان تنها مخاطب مبارزه سندیکائی کارگران می‌داند و البته این آش زمانی شوری آن بیشتر احساس می‌شود که دریابیم این رژیم حتی در عرصه حرکت مستقلانه طبقه کارگر ایران در برابر تشکیلات حکومت ساخته زرد خانه کارگر و شوراهای اسلامی کارگری و بسیج کارگری و انجمن‌های اسلامی کارگری حاضر به ارائه مجوز یک راه‌پیمائی به کارگران و یا تظاهرات صنفی در روز جهانی کارگر نیست.

بطوریکه بارها و بارها تجربه کرده‌ایم که نهادهای رژیم قبل از اول ماه مه یا ۱۱ اردیبهشت که روز جهانی کارگر می‌باشد ابتدا نسبت به تظاهرات مسالمت آمیز

مستقل کارگران در برابر سازمان جهانی کار چراغ سبز نشان می‌دهند اما هر چه به ۱۱ اردیبهشت ماه نزدیک می‌شویم جنگ حیدر نعمتی بین نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی مثل وزارت کشور و وزارت کار و استانداری و بالاخره شورای امنیت ملی و سربازان گمنام... و درمی‌گیرد تا به هر شکلی که شده امکان انجام یک راهپیمایی مسالمت آمیز مستقلانه از طبقه کارگر ایران بگیرند. بطوریکه تا این تاریخ که بیش از ۳۶ سال از عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد با اینکه در قانون اساسی و قانون کار رژیم حق کارگران جهت تشکیلات مستقل و سراسری به رسمیت شناخته شده است و خود خمینی «خداوند را هم کارگر می‌دانست» ولی تاکنون نه تنها مجوز مبارزه سندیکائی و اتحادیه‌ائی مستقل از خانه کارگر و شوراهای اسلامی و بسیج کارگری به طبقه کارگر ایران داده نشده است و هر گونه فعالیت سندیکائی و سراسری مستقلانه او سرکوب شده است.

هر چند در طول ۳۶ سال گذشته فریاد «وا مستضعفین» این رژیم گوش فلک را کر کرده است و خمینی بارها می‌گفت که «یک موی کوخ نشینان را با همه کاخ نشینان معامله نمی‌کنم» بنابراین در برابر این پارادوکس است که برای طبقه کارگر ایران راهی جز این نمی‌ماند که مطالبات صنفی خودش را از صورت مکانیکی و منفرد و پراکنده فعلی به صورت جمعی درآورد و لذا تا زمانی که این مبارزات صنفی طبقه کارگر ایران از صورت کارگاهی و پراکنده و مکانیکی به صورت مسقلانه از تشکیلات زرد دولتی و به صورت سراسری سندیکائی و اتحادیه‌ائی درنیآورد، امکان دستیابی طبقه کارگر ایران به حداقل مطالبات صنفی‌اش وجود ندارد و در همین رابطه است که تاریخ مبارزات سندیکائی شرکت واحد و هفت تپه ایران نشان داده است که خاکریز اول مبارزه طبقه کارگر ایران در راه کسب تشکیلات مستقل و سراسری برعکس دیگر کشورهای متروپل و پیرامونی خود رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد، که هر چند در عرصه قانون و حرف مدعی حمایت از طبقه کارگر می‌باشد اما در عرصه عمل حتی حاضر به اجرای قانون کار فعلی خود رژیم هم نمی‌باشد و لذا در تلاش است تا به هر نحوی که شده آن موادی از قانون کار که به علت شرایط زمان تصویب به صورت ضمنی از حقوق کارگران در برابر کارفرمایان دفاع کرده

است، مسکوت بگذارد تا بستر جهت کسب نیروی کار ارزان و اخراج گروهی و فراگیر کارگران و اجرای قراردادهای موقت کار و تعیین حداقل دستمزد سالانه کارگران در چارچوب منافع کارفرما و دولت فراهم گردد.

حال سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه وظایف طبقه کارگر ایرانی جهت خروج از این پارادوکس چه می‌باشد؟ به عبارت دیگر چگونه طبقه کارگر ایرانی می‌تواند این پارادوکس را بشکند تا بتواند با شکستن این پارادوکس هم به مطالبات صنفی و کارگاهی و فردی حداقلی خود دست پیدا بکند و هم بتواند در راستای اعتلای مطالبات طبقاتی خود که در نوک پیکان آن فعالیت مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی می‌باشد، گام اساسی بردارد؟ در پاسخ به این سوال استراتژیک طبقه کارگر ایران در این زمان باید بگوئیم که:

۱ - تجربه ۱۸ شهریور ۵۷ که برای آخرین بار طبقه کارگر ایران تحت مدیریت جنبش کارگری شرکت نفت به صورت سراسری با جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی پیوند برقرار کرد و همین پیوند عامل پیروزی جنبش اجتماعی ضد استبدادی ۵۷ ملت ایران گردید، می‌تواند به عنوان چراغ راه هدایت جنبش کارگران ایران در این زمان قرار گیرد تا به این حقیقت دست پیدا کند که هر چند ققنوس جنبش کارگری ایران در آتش استبداد و اختناق رژیم مطلقه فقهائی خاکستر گردید، ولی این جنبش باز پتانسیل آن را دارد که پرواز تاریخی خودش را در این زمان دوباره از خاکستر خود از سر گیرد.

۲ - تجربه شکست جنبش اجتماعی دوم خرداد ۷۶ و خرداد ۸۸ ملت ایران این حقیقت را روشن می‌کند که علت کلیدی و اصلی شکست جنبش اجتماعی مردم ایران در دو جنبش خرداد ۷۶ و ۸۸ فقط در همین خلاء جنبش کارگری ایران نهفته است که صد البته علت عدم حمایت جنبش طبقه کارگر ایران از دو جنبش خرداد ۷۶ و ۸۸ این بود که طبقه کارگر ایران نه تنها سردمداران این دو جنبش را نمایندگان سیاسی خود تلقی نمی‌کرد و قبلاً در همین رژیم ماهیت آن‌ها را تجربه کرده بود مهم‌تر از آن اینکه طبقه کارگر ایران در شعارهای سال ۷۶ و ۸۸ سردمداران این دو جنبش حداقل خواسته

و مطالبات خود را نمی‌دید تا به حمایت از این دو جنبش بپردازد.

البته از بعد از شکست این دو جنبش طرفداران دست دوم این دو جنبش تلاش کردند تا به نحوی به صورت حاشیه‌انی از مطالبات حداقلی کارگران ایران آن هم در حد تبلیغات دفاع کنند ولی با همه این احوال تا زمانی که طبقه کارگر احساس نماینده سیاسی خود در قالب شعار و برنامه این سرمدمداران نداشته باشد و تا زمانی که به صورت شفاف این سرمدمداران جنبش اجتماعی در برنامه و شعار خود از خواسته و مطالبات این طبقه دفاع تاکتیکی یا استراتژیکی نکنند، امکان پیوند بین جنبش کارگری ایران با جنبش اجتماعی ایران وجود نخواهد داشت که همین شکاف بین جنبش اجتماعی و جنبش کارگری ایران بزرگترین پاشنه آشیلی است که سرمدمداران حکومت مطلقه فقهاتی به آن آگاه می‌باشند و به خوبی می‌دانند که شیشه عمر آن‌ها در این شکاف بین جنبش اجتماعی و جنبش کارگری ایران قرار دارد و هر زمانی که ققنوس جنبش کارگری از خاکستر این شکاف مانند ۱۸ شهریور ۵۷ دوباره پرواز تاریخی خود را از سر بگیرد آنچنانکه پارسونز سفیر وقت انگلیس در خاطرات خود نوشته است، می‌گوید «در همان روز ۱۸ شهریور به دربار شاه رفتم و به او گفتم که برای حکومت و رژیم پهلوی دیگر در ایران امکان ماندن وجود ندارد چراکه جنبش کارگری با جنبش اجتماعی ملت ایران پیوند پیدا کرده است و تو تا دیروز که جنبش اجتماعی بدون حمایت جنبش کارگری مبارزه می‌کرد می‌توانستی با سرنیزه سرکوب کنی اما جنبش کارگری امکان سرکوب شدن با سرنیزه ندارد.»

۳ - تجربه ۳۶ سال گذشته مبارزه صنفی و پراکنده طبقه کارگر ایران نشان داده است که تا زمانی که این جنبش به جنبش اجتماعی و دانشجویی پیوند پیدا نکند مبارزه جنبش کارگری آب در هاون کوبیدن است لذا برای دستیابی طبقه کارگر ایران در این زمان به مطالبات صنفی و سراسری و طبقاتی خود تنها یک راه وجود دارد فقط و فقط پیوند این طبقه و این جنبش، به جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی، البته و صد البته با حفظ استقلال تشکیلاتی خود، به جز این راه هیچگونه بستری جهت فعالیت و مبارزه طبقه کارگر ایران وجود ندارد.

۴ - اصلی که جنبش کارگری ایران باید پیوسته چراغ راه حرکت خود قرار دهد اینکه هرگز نباید از جنبش کارگری کشورهای م트로پول یا حتی کشورهای پیرامونی دیگر کپی برداری کند، چراکه نادیده گرفتن خودویژگی‌های طاق‌ت سوز مبارزه در رژیم مطلقه فقه‌ا‌تی حاکم در چارچوب کپی برداری از جنبش کارگران دیگر، یک حرکت ساده لوحانه است که باعث می‌شود تا جنبش کارگری ایران مانند ۳۶ سال گذشته یک حرکت دوری داشته باشد. نکته‌ائی که طبقه کارگر ایران نباید پیوسته از نظر دور بدارد اینکه رژیم مطلقه فقه‌ا‌تی در ۳۶ سال گذشته در راه بسترسازی حاکمیت خود همه چیز را به خدمت گرفته است از سرنیزه و تجاوز و زندان و اعدام و شکنجه و کهریزک و اوین گرفته تا دین و مذهب و نماز و منبر و ضریح و زیارت و احساسات پاک توده‌ها، مبارزه با این هیولای قرن بیست و یکم برای هیچکدام از شاخه‌های جنبش ایران به صورت منفرد امکان پذیر نیست.

۵ - نکته‌ائی که طبقه کارگر ایران هرگز نباید در عرصه مبارزه صنفی خود از نظر دور بدارد اینکه مبارزه سراسری و طبقاتی او از کانال مبارزه سندیکائی و اتحادیه خود او عبور می‌کند. در همین رابطه در فقدان چنین پیش شرطی بدون وجود سندیکا و اتحادیه مستقل سخن از تشکل سراسری کردن به کار کسانی شباهت پیدا می‌کند که هنوز پایه اول ساختمان را نساخته‌اند قصد درست کردن سقف آن را دارند. بنابراین طبقه کارگر ایران باید بداند همه خواسته‌های او از مسیر پراتیک صنفی در عرصه تشکیلات مستقل و مبارزه سندیکائی و اتحادیه او قابل تحقق می‌باشد و در این رابطه نکته‌ائی که طبقه کارگر ایران هرگز نباید فراموش کند اینکه بزرگترین مدرسه او همین مبارزه صنفی در راه کسب تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی می‌باشد. از این کانال است که طبقه کارگر ایران می‌تواند به همه خواسته‌های خود دست پیدا کند.

۶ - شکل‌سازمان یابی مبارزه طبقه کارگر در عرصه پراتیک تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی نباید هرگز به صورت کپی برداری از سازماندهی مبارزات طبقه کارگر در کشورهای م트로پول و یا پیرامونی انجام گیرد بلکه بالعکس، امر چگونگی‌سازمان یابی و اشکال مناسب آن تنها با بررسی عینیت جنبش خود طبقه

ایران باید استخراج شود.

۷ - موضوع مهمی که طبقه کارگر ایران در عرصه مبارزات صنفی خود برای دستیابی حتی به حداقل خواسته‌های صنفی‌اش باید مد نظر قرار دهد اینک، تشکل‌های مستقل از تشکل‌های زرد دولتی در شرایط فعلی ایران می‌تواند به عنوان تنها ابزار قدرت او برای دفاع از حقوق صنفی‌اش باشد، بنابراین کارگر ایرانی هرگز نباید گرفتار این توهم شود که بیرون از چارچوب تشکیلات مستقل خودش در این شرایط که برای او پراتیک در راه دستیابی به تشکیلات مستقل پر هزینه است با شرکت در تشکیلات زرد رژیم مطلقه فقه‌ای مثل خانه کارگر یا شوراهای اسلامی کار یا بسیج کارگری و غیره می‌تواند ماهیت دولتی این نهادهای دست ساخته رژیم مطلقه فقه‌ای را عوض نماید و آن‌ها را در خدمت منافع خود درآورد. این موضوع یک تصور ذهنی و ایده‌آلیستی است که باید این شعر سعدی را در برابر آن‌ها قرائت کرد که:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی      کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

۸ - طبقه کارگر ایران باید بداند که تشکل‌های مستقل کارگری او در مرحله فعلی مبارزه در ایران جزء نهادهای مدنی می‌باشد و یا شاید بهتر باشد که بگوئیم که راس نهادهای مدنی می‌باشد که در کنار نهادهای دیگر مدنی در جامعه ایران از احزاب یقه آبی تا شوراها می‌توانند بسترساز دستیابی به یک جامعه دموکراتیک باشند که بدون آن‌ها هرگز امکان دستیابی به جامعه دموکراتیک و سوسیالیستی که جبراً باید از پائین جامعه به بالا تکوین پیدا کند، وجود نخواهد داشت.

۹ - پیشگامان جنبش کارگری ایران در این زمان باید توجه داشته باشند که مشکل عدم اعتلای مبارزه تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر ایران ریشه در عدم خودآگاهی نظری آن‌ها ندارد تا چنین بیاندیشند که می‌توانند توسط حرکت ذهنی و نظری طبقه کارگر ایران را به سمت مبارزه در راستای کسب تشکیلات مستقل و سراسری سوق دهند و یا اینکه فکر کنند مشکل عدم سازماندهی طبقه کارگر ایران در راستای کسب تشکیلات مستقل و سراسری به فقدان یا ضعف شکل سازماندهی طبقه کارگر برمی‌گردد، برعکس همه این‌ها مشکل امروز طبقه کارگر برگشت پیدا

می‌کند به نبود پراتیک عینی و عملی مبارزه سندیکائی و اتحادیه‌ائی که در نطفه از طرف رژیم مطلقه فقهائی سرکوب می‌گردد.

۱۰ - پیشگامان جنبش اجتماعی و جنبش کارگری ایران باید بدانند بدون تشکل مستقل کارگری در عرصه سندیکائی و اتحادیه‌ائی و سراسری بر پایه تکیه کردن به احزاب یقه سفید که مثل قارچ با حمایت مالی و اداری و سیاسی رژیم مطلقه فقهائی از زمین می‌رویند، امکان دستیابی به دموکراسی و سوسیالیسم در ایران وجود ندارد. بنابراین چه آنانی که در جامعه امروز ایران به دموکراسی منهای سوسیالیسم اعتقاد دارند و چه آنهائی که به سوسیالیسم منهای دموکراسی معتقدند و چه آنهائی که به دموکراسی دارای مضمون و محتوای سوسیالیستی و یا به سوسیالیسم دارای مضمون و محتوای دموکراسی اعتقاد دارند، هر سه گروه اجتماعی باید بدانند که بدون دستیابی به تشکیلات مستقل کارگری امکان نیل به هر کدام از شعارهای فوق وجود ندارد که خود این امر می‌رساند که سوسیالیسم در ایران بدون دموکراسی قابل تحقق نیست.

البته مقصود سوسیالیسم دموکراتیک است نه سوسیالیسم دولتی استالینی و پُل پُتی که در هر جامعه‌ائی قابل تزریق از بالا می‌باشد. بنابراین اگر به تحقق سوسیالیسم از پائین و یا اگر به دموکراسی در جامعه دموکراتیک اعتقاد داریم راهی جز این نداریم که در بستر تکوین نهادهای مدنی و در راس آن تشکل مستقل کارگری به این مهم دست پیدا کنیم و به همین دلیل پیشگامان طبقه کارگر ایران امروز موظفند که به همان اندازه که از شعار سوسیالیسم دفاع می‌کنند، از شعار دموکراسی نیز حمایت نمایند چراکه تحقق هر کدام از این‌ها در کشور ایران بدون تحقق دیگری ممکن نمی‌باشد و آنانی که در ایران امروز از دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالیسم به صورت جداگانه و مکانیکی حمایت و تکیه می‌کنند مطمئناً از هیچ‌کدام از این‌ها نصیب نظری و عملی نخواهند برد. به عبارت دیگر در بستر مبارزه دموکراسی‌طلبانه تشکیلات مستقل و سراسری طبقه کارگر است که مبارزه سوسیالیستی او تحقق پیدا می‌کند، پس بدون تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه و سراسری طبقه کارگر امکان پلورالیزم حزبی که بستر ساز تکوین جامعه دموکراتیک در ایران می‌باشد، وجود ندارد.

۱۱ - تنها در چارچوب مبارزه کسب تشکیلات مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ائی و سراسری طبقه کارگران ایران است که طبقه کارگر ایران هر چه وسیع‌تر می‌تواند به حقوق صنفی و سیاسی خود دست پیدا کند.

۱۲ - علت اینکه صدها حرکت اعتراضی و اعتصاب‌ها و تحصن‌ها و تومارنویسی و گردهمایی‌های امروز کارگران ایران نتوانسته است به تحول ساختاری در راه منافع طبقه کارگر ایران بیانجامد، این است که کارگران ایرانی به منافع حداقلی و کارگاهی و مکانیکی و انفرادی خود بسنده می‌کنند و معتقد به کسب منافع حداقلی در چارچوب برنامه حداکثری نیستند و چنین می‌اندیشند که با مطلق کردن خواسته‌های حداقلی خود می‌توانند به همین خواسته حداقلی دست پیدا کنند در صورتی که این یک اشتباه طبقه کارگر ایران است، چراکه او با جمعبندی ۳۶ سال مبارزه صنفی خود باید به این اصل رسیده باشد که کسب خواسته‌های حداقلی‌اش هم در جامعه امروز ایران در گرو مبارزه حداکثری ممکن می‌شود نه بالعکس.

۱۳ - گرچه در شرایط امروز ایران در چارچوب ارتش عظیم بیکاران - که فقط ۴/۵ میلیون تحصیل کرده بیکار وجود دارد - به همراه رکود فراگیر و تورم طاقت سوز، توان چانه زنی نیروی کار ایرانی جهت افزایش دستمزدها کاهش پیدا می‌کند و این امر باعث شده تا در ایران طبقه کارگر برای تعیین حداقل حقوق موضوع ماده ۴۱ قانون کار گرفتار رکود دستمزدها بشود و بدین ترتیب در شرایط فعلی در ایران نسبت دستمزدهای نیروی کار به کل ارزش تولید شده سالانه به طرز قابل ملاحظه‌ائی کاهش پیدا می‌کند که خروجی نهائی این امر آن خواهد شد که قدرت خرید طبقه کارگر ایران به صورت حتی روزانه کاهش پیدا کند که خود این موضوع با توجه به جمعیت نزدیک به ۴۰ میلیونی طبقه کارگر ایران به همراه اعضاء خانواده‌شان باعث می‌شود که به موازات کاهش قدرت خرید طبقه کارگر که باعث کاهش تقاضا می‌شود به تداوم و تعمیق رکود حاکم بر اقتصاد ایران منجر می‌گردد.





جنبش کارگری و

جنبش

دموکراسی خواهی

سوسیالیستی در ایران



## الف - جنبش آزادی خواهی در ایران:

هر چند دو جنبش آزادی خواهانه و سوسیالیستی در ایران، از بعد از شهریور ۲۰ به صورت دو حرکت موازی و جدای از هم تکوین پیدا کردند، اما از آنجائیکه آبخور این دو جنبش علاوه بر اینکه ماخذ بیرونی داشتند، خود آن‌ها بیگانه از هم بودند بطوریکه آبخور جنبش آزادی خواهی از دهه ۲۰ تا امروز، جنبش آزادی خواهی قرن نوزدهم اروپا بود. در صورتی که برعکس، آبخور جنبش سوسیالیستی در ایران از بعد از دهه ۲۰ تا امروز جنبش سوسیالیستی قرن بیستم اروپا است.

در همین رابطه است که این دو جنبش در طول هفتاد سالی که از عمرشان در ایران می گذرد، آستن همه آسیب هائی بوده است که در طول دو قرن گذشته جوامع اروپائی در ظل دو انقلاب موازی کبیر فرانسه در قرن هیجدهم و انقلاب اکتبر روسیه در آغاز قرن بیستم تجربه کرده اند. چراکه انقلاب کبیر فرانسه در قرن هیجدهم نماد پیروزی جنبش آزادی خواهی مردم اروپا بود در صورتی که انقلاب اکتبر روسیه در قرن بیستم نماد پیروزی جنبش سوسیالیستی جوامع مغرب زمین از آمریکای شمالی تا روسیه بوده است. اگرچه با پیوند انقلاب کبیر فرانسه و «سرمایه داری تولیدی» تازه نفس مغرب زمین بستر تکوین لیبرالیسم اقتصادی در عرصه پروسه

جنبش آزادی خواهی در جوامع غربی فراهم گردید، از آنجائیکه سرمایه داری تولیدی مغرب زمین از بدو تکوین جهت تسلط بر بازارهای داخلی و خارجی، «لیبرالیسم اقتصادی» را به عنوان مستمسک و ابزار نظری و ایدئولوژیکی خود قرار داد، این امر باعث گردید تا با استحاله جنبش آزادی خواهانه جوامع مغرب زمین از مضمون دموکراسی خواهانه قبلی به مضمون لیبرالیسم سیاسی - اقتصادی جدید، فونکسیون جنبش آزادی خواهانه مغرب زمین در چارچوب سرمایه داری غرب در راستای توجیه یک رقابت نابرابر در بازار سرمایه داری جهت کسب نیروی کار ارزان و مواد خام اولیه بادآورده برای کسب سود هر چه بیشتر طبقه حاکم سرمایه داری غرب که از بعد از انقلاب صنعتی انگلیس از فرایند تجاری قرن هفدهم و نیمه اول قرن هیجدهم وارد فرایند تولیدی شده بودند مادیت پیدا کند.

به این ترتیب بود که سرمایه داری جهانی تحت لوای «لیبرالیسم اقتصادی» با هر گونه اعمال محدودیتی در برابر سودجویی و بهره‌کشی ظالمانه (از تولید کننده و مصرف کننده توسط استثمار نیروی کار ارزان کارگران و استعمار یا غارت مواد اولیه کشورهای پیرامونی) و اجرای هر گونه برنامه عدالت خواهانه اجتماعی و اقتصادی حتی در کانتکس نظریه «دولت رفاه» یا برنامه «تامین اجتماعی» و «عدالت صرف توزیعی راولز» در چارچوب خود سرمایه داری مخالفت می‌کرد. البته اگرچه در فرایند اولیه تکوین سرمایه داری تولیدی مغرب زمین فونکسیون و اثرات شوم اجتماعی و معیشتی و فرهنگی و سیاسی تکیه سرمایه داری بر لیبرالیسم اقتصادی محدود به درون مرزهای ملی و منطقه‌ای جوامع مغرب زمین می‌شد، ولی به موازات رشد و توسعه و گسترش سرمایه داری جهانی که به قول مارکس «بورژوازی می‌کوشید همه جهان را در آینه منافع خود تعریف کند و بر سان خویش بسازد» این اثرات شوم اجتماعی و معیشتی و فرهنگی و اخلاقی و سیاسی از طریق استعمار کشورهای پیرامونی توسط قدرت‌های متروپل مغرب زمین به کشورهای پیرامونی و جوامع مستقل مشرق زمین هم سرایت کرد.

بدین ترتیب بود که کشور ما از قرن نوزدهم یکی از این جوامع مستقلی بود

که به خاطر نفت و مواد اولیه ارزان و بازار کالا مورد تاخت و تاز ظالمانه و استعمارگرانه نظام سرمایه‌داری جهانی تحت لوای لیبرالیسم اقتصادی گردید. بطوریکه سرمایه‌داری جهانی در مدت کمتر از نیم قرن توانست بنیان اقتصاد و تولید ملی جامعه مستقل ایران را تحت لوای لیبرالیسم اقتصادی ویران کند؛ و بورژوازی ملی ایران که دارای تاریخی بیش از سیصد سال بود از واقعیت اجتماعی و اقتصادی به عرصه خاطره تاریخی منتقل نماید. صدها هزار کارگر مولد و ماهر و استاد کار اقتصاد ملی ایران را (که در انقلاب مشروطیت علاوه بر حضور و مادیت عینی پیروزی سیاسی خود را بر مناسبات زمینداری جشن گرفت) بیکار و آواره کرد و یا به خیل فقرا و گدایان و حاشیه نشینان شهری ملحق ساخت، همچنین منابع طبیعی و ثروت‌های ملی این کشور از سوی این استعمارگران و وابستگان به آن‌ها در داخل و حکام فاسد و خودکامه قاجار و پهلوی به یغما برد و در راستای این سونامی ویرانگر سرمایه‌داری جهانی تحت لوای لیبرالیسم اقتصادی بود که «جنبش‌های آزادی‌خواهانه وارداتی مغرب زمین» در کشورهای پیرامونی از جمله در جامعه ایران تکوین پیدا کرد، که پرچمدار این جنبش آزادی‌خواهی در چارچوب لیبرالیسم اقتصادی در جامعه ایران مرحوم مهندس مهدی بازرگان بود که در سال ۱۳۴۰ پس از انشعاب از جبهه ملی، نهضت آزادی ایران با این رویکرد تاسیس شد که البته به لحاظ نظری از بعد از فوت مرحوم بازرگان در سال ۱۳۷۳ فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش تا این زمان سکاندار لیبرالیسم اقتصادی در جامعه ایران می‌باشد.

آنچنانکه در طول ۲۵ سالی که از فوت خمینی می‌گذرد او می‌کوشد تا با:

الف - تکیه بر اسلام صوفیانه و حداقلی.

ب - مبارزه همه جانبه با رویکرد سوسیالیستی شریعتی تحت شعار مخالفت با ایدئولوژی کردن اسلام.

ج - تکیه بر شعار هویت سیال و سه هویتی دانستن مردم ایران:

۱ - هویت غربی،

۲ - هویت اسلامی،

۳ - هویت ایرانی،

و مخالفت با شعار بازگشت به خویشن شریعتی (که تنها بر دو هویت ایرانی، اسلامی تکیه می‌کرد).

د - نفی هر گونه اندیشه‌ای که سرمایه‌داری جهانی مغرب زمین را به نقد می‌کشد و غیره، خود را به عنوان تنها نظریه پرداز لیبرالیسم اقتصادی در جامعه امروز ایران معرفی نماید. فرج دباغ در طول ۲۵ سالی که از فوت خمینی می‌گذرد در ادامه راه بازرگان امروز مفهوم آزادی را وابسته و مشروط به اقتصاد بازار و نظام سرمایه‌داری می‌داند و هر گونه آلترناتیو برای نظام سرمایه‌داری را به لحاظ تئوریک در جامعه ایران نفی می‌کند و معتقد است که بدون اقتصاد بازار و سرمایه‌داری امکان دستیابی به لیبرالیسم و آزادی سیاسی در جامعه امروز ایران وجود ندارد. مخالفت فرج دباغ (در ادامه منظومه معرفتی و سیاسی و اقتصادی مهندس مهدی بازرگان) با هر گونه اندیشه نقادانه با غرب مولود دیدگاه او و بازرگان جهت نپرداختن به آثار سوء و ویرانگر و مداخلات استعماری مغرب زمین در طول دو قرن گذشته در عرصه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در جامعه ایران می‌باشد.

زیرا در دو قرن گذشته استعمارگران غربی تحت لوای شعار لیبرالیسم اقتصادی نه تنها جنبش آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی و استقلال‌طلبانه مردم ایران از مشروطیت تا نهضت ملی دکتر محمد مصدق را به چالش گرفتند، بلکه با نابود کردن اقتصاد ملی جامعه ایران در طول دو قرن گذشته به روند توسعه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران صدمات جدی و جبران ناپذیر و بازدارنده‌ای وارد کردند، آنچنانکه به ضرس قاطع می‌توان گفت مخالفت فرج دباغ در ادامه مهدی بازرگان با نقد و نفی استعمار مغرب زمین «تحت عنوان مخالفت با تئوری توهم» چشم بستن بر دو قرن از واقعیت تاریخی و سیاسی و اجتماعی جامعه ایران و نادیده گرفتن یکی از عوامل اصلی و اثرگذار سیر انحطاط سیاسی و اقتصادی جامعه ایران از مشروطه تا امروز می‌باشد.

چراکه سرمایه‌داری جهانی مغرب زمین تحت لوای لیبرالیسم اقتصادی و پیروی از سیاست یک بام و دو هوا در طول دو قرن گذشته علاوه بر اینکه اقتصاد ملی ایران را ویران کرد و نماینده سیاسی این اقتصاد ملی یعنی سردار بزرگ تاریخ ایران و نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران، «دکتر محمد مصدق» توسط کودتای شوم ۲۸ مرداد آمریکا - انگلیس سرنگون کردند، توانستند با سلطه بر بازار ایران تمامی سرمایه‌های نفتی و غیر نفتی ایران را به صورت مستقیم و غیر مستقیم به یغما ببرند و با نابود کردن شرایط عینی تحقق دموکراسی در جامعه ایران (که همان اقتصاد ملی می‌باشد)، جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران را بدل به یک اتوپیا و مدینه فاضله دست‌نیافتنی افلاطونی کنند؛ و در طول دو قرن گذشته با برداشتن موانع گمرکی از برابر واردات مصنوعات تولیدی خود، اقتصاد ملی ایران را درگیر یک رقابت نابرابر در بازار داخلی بکنند که خروجی نهائی این رقابت نابرابر نابودی اقتصاد ملی ایران بوده است.

همان اقتصادی ملی که مصدق با شعار «اقتصاد بدون نفت» خود قصد بازسازی و بازتولید آن را در سر می‌پرورانید، و سرمایه‌داری مغرب زمین تحت رهبری امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس جهت حمایت از صنایع داخلی خودشان، در برابر ورود رقیب اقتصادی و سیاسی چون مصدق که منادی جنبش دموکراسی‌خواهانه ضد استعماری در برابر «جنبش لیبرالیسم اقتصادی» در جهان بود و هدفش در ایران احیای استقلال ملی و بازسازی اعتماد به نفس ملی بود و علاقه مند به عدالت و برابری چه در حوزه سیاسی و چه در حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بود به زانو درآوردند. به همین دلیل جنبش لیبرالیسم اقتصادی بازرگان - فرج دباغ در طول نیم قرن گذشته تا امروز تنها فونکسیون که برای جامعه ایران داشته است، هموار کردن راه استیلای امپراطوری سرمایه‌داری مغرب زمین به ویژه تحت شرایط حاکم بوده است.

بنابراین مبارزه فرسایشی فرج دباغ با شریعتی تنها به خاطر «ایدئولوژی کردن دین یا تئوری دموکراسی هدایت شده و متعهد» و یا «مخالفت شریعتی با اسلام صوفیانه



مولوی و غزالی» و یا «مخالفت شریعتی با اسلام فیلسوفانه بوعلی و فارابی و ابن رشد تا شیخ مرتضی مطهری» و یا «مخالفت شریعتی با اسلام فقیهانه دگماتیسم حوزه‌های فقهی» نیست، بلکه مهم‌تر از همه، مخالفت فرج دباغ با شریعتی به خاطر مبارزه با دموکراسی سوسیالیستی شریعتی می‌باشد.

چراکه گناه نابخشودنی شریعتی این بود که در عرصه جنبش آزادی‌خواهانه ملت ایران در ادامه راه مصدق، پارادایم «دموکراسی سوسیالیستی» را جایگزین پارادایم «لیبرالیسم اقتصادی» بازگان - فرج دباغ کرد و به این ترتیب است که شریعتی (برعکس آنچه که فرج دباغ بر علیه او تبلیغ می‌کند) نه غرب ستیز است و نه آزادی ستیز و نه دستاوردهای مدرنیته مغرب زمین را نفی می‌کند و نه معتقد به انکار آثار فکری و سیاسی و فرهنگی غرب می‌باشد، بلکه گناه نابخشودنی شریعتی این است که «بورژوازی و حرکت استعمارگرانه و استثمارگرانه سرمایه‌داری مغرب زمین را برای اولین بار در جامعه ایران نقد علمی و سوسیالیستی کرد و دموکراسی سوسیالیستی (نه سوسیال دموکراسی مغرب زمین) را به عنوان تنها آلترناتیو لیبرالیسم اقتصادی مغرب زمین مطرح کرد.»

شریعتی با تز «دموکراسی سوسیالیستی» و تز «بازگشت به خویشتن» در ادامه راه مصدق (برعکس فرج دباغ که امروز بر سه هویت غربی و ایرانی و اسلامی تکیه می‌کند) علاقه مندی و پای بندی خودش را به «استقلال ملی و عدالت و برابری چه در حوزه سیاسی و چه در حیات اجتماعی و اقتصادی و معرفتی و فرهنگی» به نمایش گذاشت. دموکراسی سوسیالیستی (نه سوسیال دموکراسی مغرب زمین) شریعتی، با لیبرالیسمی مخالف است که بیش از دو قرن است که به صورت ابزاری در دست مدافعان اقتصاد بازار برای مخفی کردن مظاهر شوم بی عدالتی و شکاف طبقاتی سرمایه‌داری جهانی مغرب زمین در شکل انواع آسیب‌های ضد بشری از محیط زیست تا سلامت و فجایع ضد بشری و جنگ‌های خانمان سوزی که تنها در جنگ دوم بین‌الملل بیش از ۴۰ میلیون غربی قربانی آن گردید و امروز با نقص گسترده حق زندگی حتی برای پناه جویان کشورهای پیرامونی که خود عامل ویرانی

و جنگ و تروریسم و استبداد حکومت‌های خودکامه و کودتاهای نظامی در این کشورها بوده‌اند، این بی عدالتی ضد انسانی و ضد بشری را در نگاه جهانیان به نمایش می‌گذارند، می‌باشد، درآمده است.

چرا که کدام وجدان بیدار بشریت است که امروز برای مرگ ایلان و کودکان سوخته شده غزه و پناهجویان آواره در کشورهای مغرب زمین در برابر ستم سرمایه‌داری غرب خون گریه نکند. شریعتی با دموکراسی سوسیالیستی خود از جنبشی حمایت می‌کند، که حق زندگی، حق داشتن مسکن و سر پناه، حق برخورداری از آموزش، حق سلامت و بهره مندی از شان کرامت انسانی، حق استفاده از فرصت کار کردن، حق آزادی انتخاب شغل و محل سکونت، حق کسب آگاهی و بروز قابلیت انسانی خویش، حق دوست داشتن و زیستن در امنیت و رفاه در جامعه فقه زده و استبدادزده ایران برای همه می‌خواهد.

دموکراسی سوسیالیستی شریعتی (برعکس لیبرالیسم اقتصادی بازرگان و فرج دباغ) آزادی و حقوق انسانی مردم ایران را نه تنها در گرو آزادی رقابت در بازار با هدف کسب سود بیشتر نمی‌داند، و نه تنها مخالف با نظام ناعادلانه حاکم بر مناسبات درون بازار سرمایه‌داری است، بلکه با هر گونه مالکیت دولتی بر عوامل تولید و توزیع مخالف می‌باشد؛ و تنها هدفش دموکراتیزه کردن مدیریت بنگاه‌های تولید و توزیع و خدمات توسط شوراهای خودجوش مردمی می‌باشد. دموکراسی سوسیالیستی شریعتی بر خلاف لیبرالیسم اقتصادی بازرگان - فرج دباغ در عرصه دو مؤلفه سیاسی و اجتماعی - اقتصادی تنها یک برنامه و پروژه نیست که بتوان آن را صرفاً با قرار گرفتن در راس حکومت و با تدوین قانون و صدور بخشنامه از بالا در کوتاه مدت به اجرا گذاشت، بلکه بالعکس فرایندی است که به تدریج و مرحله به مرحله از نقطه عزیمت تکوین شوراهای خودجوش و تکوین میانی جامعه مدنی آغاز می‌شود و تا اجتماعی کردن بنگاه‌های قدرت اقتصادی و سیاسی و معرفتی پیش می‌رود.

دموکراسی سوسیالیستی شریعتی، در راستای توانمندی جامعه مدنی در چارچوب نظام خودجوش از پائین شوراها، از گسترش فرهنگ دموکراسی‌خواهی و برابری‌طلبی و

عدالت خواهی سوسیالیستی آغاز می‌کند و به موازات ایجاد توسعه تدریجی تشکل‌ها و سازماندهی نهادهای مدنی و جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری و نهادهای صنفی، پیش می‌رود و در نهایت به اجتماعی کردن قدرت در سه شکل سیاسی و اقتصادی و معرفتی آن دست پیدا می‌کند. در منظومه معرفتی زیرساختی «دموکراسی سوسیالیستی» شریعتی، آنچنانکه امکان تحقق عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم در غیاب آزادی و دموکراسی وجود ندارد، آزادی و دموکراسی در غیبت عدالت اقتصادی و اجتماعی و حقوقی امری غیر ممکن می‌باشد.

### ب - جنبش عدالت خواهی در ایران:

اگرچه بدون دموکراسی و دخالت مردم و بدون انتخابات از طرف مردم و بدون تکوین نظام خودجوش شوراها از پائین، هر گونه حرکت عدالت خواهانه اقتصادی و اجتماعی محکوم به شکست خواهد بود، و اگرچه بدون پلورالیزم حزبی (نه در چارچوب انحصاری احزاب یقه سفید حاکم) امکان تحقق دموکراسی شورائی در یک جامعه وجود ندارد، و گرچه بدون نظام شوراهاى خودجوش از پائین و تکثر احزاب نماینده گروه‌های مختلف اجتماعی و انتخابات آزاد دموکراتیک و سازماندهی و تشکل نهادهای مدنی و صنفی و حضور جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری امکان دستیابی به جامعه مدنی و دموکراسی شورائی نیست، و اگر چه خود دموکراسی پس از دستیابی به جامعه مدنی به «تعیین ساختار حکومتی» در جامعه مدنی محدود می‌شود، و اگرچه «دموکراسی بدون جامعه مدنی» مضمون طبقاتی و در خدمت طبقه حاکم قرار می‌گیرد، و اگر چه تنها در بستر «ساختار حکومتی بر مبنای دموکراسی» است، که حقوق مردم در حد وسیعی تامین می‌شود، و اگر چه تنها در عرصه دموکراسی و جامعه مدنی است که سوسیالیسم و عدالت اقتصادی و اجتماعی می‌تواند رشد کند، و اگرچه در رویکرد «دموکراسی سوسیالیستی شریعتی» آزادی را از عدالت اجتماعی نمی‌شود جدا کرد، و این دو در پیوند با هم معنی پیدا می‌کنند و لذا تمامی تلاش‌هایی که از دهه ۷۰ کوشیدند با عمده کردن نگاه

«اگرستانسیالیستی و اومانیستی» شریعتی «سوسیالیسم و رویکرد عدالت اقتصادی – اجتماعی» شریعتی را در پای رویکرد دموکراسی سوسیالیستی او جهت پر رنگ کردن دموکراسی این رویکرد تحت تز «عرفان، برابری، آزادی» شریعتی قربانی کنند، به بن بست برخورد کردند، و اگرچه در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی شریعتی تنها عاملی که می‌تواند آزادی را به طور اساسی برای مردم ایران به ارمغان بیاورد و تداومش را تضمین کند فقط و فقط جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری می‌باشد، چراکه از نگاه شریعتی تنها این جنبش‌های سه گانه هستند که می‌توانند هم زمان هم «از آزادی و دموکراسی دفاع کنند و هم از عدالت اجتماعی – اقتصادی» و بر این باور برسند که آنچنانکه سوسیالیسم بدون دموکراسی ممکن نیست، دموکراسی بدون سوسیالیست هم به سراب می‌رسد.

چراکه آنچنانکه شریعتی می‌گوید در جامعه‌ای که عده‌ای سواره و عده‌ای پیاده هستند سخن از آزادی صرف گفتند، در خدمت آن گروه سواره خواهد بود و نفعی به گروه پیاده نخواهد رسید، و گرچه از دیدگاه شریعتی برای سازماندهی و اعتلای جنبش‌های سه گانه که بسترساز هماهنگ جنبش آزادی‌خواهی و جنبش عدالت‌خواهی در جامعه ایران می‌باشند بر خلاف الگوی لنین در «چه باید کرد؟» لنین می‌باشد (چراکه لنین در رساله «چه باید کرد؟» خود الگویی که برای سازماندهی «جنبش و طبقه» ارائه می‌دهد و در طول ۷۰ سال گذشته این الگوی «چه باید کرد؟» لنین مورد تاکید و تقلید و تاسی تمامی جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی و ملی جهت سازماندهی بوده است که مطابق آن لنین معتقد است که برای سازماندهی «طبقه یا جنبش» ابتدا باید روشنفکران و نیروی پیشگام و پیشاهنگ «آگاهی طبقاتی» را به میان پرولتاریا و مردم ببرند، و از بعد از آنکه، «طبقه توسط موتور پیشاهنگ به حرکت در آمد» باید «طبقه» توسط همین پیشاهنگ که از نظر لنین «حزب کمونیست یا حزب طراز نوین طبقه کارگر» می‌باشند، «سازماندهی شوند.»

البته شریعتی برعکس این نگاه لنین در «چه باید کرد؟ و از کجا از کنیم آغاز کنیم؟» خود و به خصوص در «درس هفتم اسلام‌شناسی ارشاد که در نیمه دوم اسفند ماه

سال ۵۰ مطرح کرد» نه تنها معتقد به «جایگزین کردن حزب به جای جنبش نیست» بلکه با انتقاد به سیدجمال و عبده در این کنفرانس به صراحت اعلام می‌کند که برای اعتلای جنبش آزادی و سوسیالیستی در جامعه ایران باید از «همان آغاز از خود جنبش‌ها شروع کنیم و هرگز به صورت نیابتی مانند لنین به تشکیلات آلترناتیوی تکیه نمی‌کند» هر چند شریعتی در این کنفرانس معتقد است که برای شروع می‌توانیم در مرحله اول از «جنبش دانشجویان ایران» شروع کنیم. چراکه از نگاه شریعتی جنبش دانشجویان ایران دارای سه سرمایه «نخواستن و نداشتن» و فاقد رهبری می‌باشند.

همین سه سرمایه و سه مشخصه جنبش دانشجو از نظر شریعتی باعث انقلابی بودن و پیشتاز بودن این جنبش نسبت به جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و سوسیالیستی می‌شود؛ لذا به این ترتیب است که شریعتی برعکس لنین برای سازماندهی جنبش‌های سه گانه معتقد است که «به جای حزب طراز نوین روشنفکران باید از جنبش دانشجویی شروع کرد» و اگرچه در مانیفست و منظومه فکری «جنبش دموکراسی سوسیالیستی شریعتی»، مانند «جنبش آزادی مهندس مهدی بزرگان» مؤلفه آزادی آنچنان مطلقه نیست، که به راحتی بتوان مؤلفه عدالت را در پای آن قربانی کرد و نه مانند جنبش سوسیالیستی دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ ایران است، که آنچنانکه مهدی اخوان ثالث آرزو می‌کرد، «با مطلق کردن جنبش سوسیالیستی و نفی کردن جنبش دموکراسی‌خواهانه حتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد آرزوی دیکتاتوری پرولتاریا جهت تحقق عدالت بر جامعه ایران بکنیم.»

عاقبت حال جهان طور دیگر خواهد شد

زبر و زیر، یقین زبر و زیر خواهد شد

این شب تیره اگر روز قیامت باشد

آخرالامر به هر حال سحر خواهد شد

گوید امید (مهدی اخوان ثالث) سر از باده پیروزی گرم

رنجبر (کارگران و پرولتاریا) مظهر آمال بشر خواهد شد

اما در منظومه معرفتی شریعتی از آنجائیکه این منظومه در راستای «امامت و

وراثت مستضعفین بر زمین تکوین پیدا کرده است» و «عدالت و آزادی» در دستگاه «دموکراسی سوسیالیستی» شریعتی در کنار هم معنی پیدا می‌کنند، و از آنجائیکه استراتژی شریعتی بر پایه جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری تحت رهبری جنبش دانشجویان استوار می‌باشد، و از آنجائیکه شریعتی مبارزه با «قدرت حاکم» را (برعکس مهدی بازرگان که مبارزه را فقط با قدرت سیاسی و استبداد منحصر به فرد تعریف می‌کرد و کاری با مبارزه ضد استعماری، ضد استثمار، ضد استضعافی، ضد استعماری و ضد استعبادی نداشت) در سه مؤلفه: الف - سیاسی.

ب - اقتصادی.

ج - معرفتی و فرهنگی و اجتماعی، تعریف می‌کرد، لذا معتقد به «مبارزه هماهنگ با استبداد و استثمار و استعمار نو و کهنه بود» و همین رویکرد مبارزه ضد استثمار شریعتی بود که از آنجائیکه او مشکل اصلی جامعه ایران را در این رابطه «نظام سرمایه‌داری» می‌دانست «که اسلام و مارکسیسم نه به عنوان دو خصم آنچنانکه بازرگان معتقد بود بلکه به عنوان دو رقیب یا دو طبیب به مداوی این بیماری می‌پردازند» لذا در این رابطه است که شریعتی نمی‌تواند نسبت به جنبش کارگری ایران بی‌اعتنا باشد، چراکه پر واضح است که کسی که مبارزه با استثمار را در کنار مبارزه با استبداد و استثمار در دستور کار خود قرار داده است و معتقد است که سرمایه‌داری به عنوان مشکل اول جامعه ایران می‌باشد و به جای استراتژی حزب طراز نوین لنین بر استراتژی جنبش تکیه می‌کند، باید اعتقاد داشته باشد که جنبش کارگری و طبقه کارگر ایران در نوک پیکان تکیه مبارزه ضد استثمار با سرمایه‌داری ایران قرار دارد؛ و هرگز بدون این جنبش و این طبقه امکان مبارزه با استثمار و سرمایه‌داری در جامعه ایران وجود ندارد.

آنچنانکه در خصوص مبارزه با استبداد که مؤلفه دیگر استراتژی شریعتی می‌باشد «جنبش دموکراتیک اعم از زنان و معلمان و کارمندان و دانش‌آموزان و دانشجویان نقش پیشتاز دارند» و می‌توانند باعث تداوم جنبش آزادی‌خواهی یا دموکراسی‌طلبانه

مردم ایران بشوند، به عبارت دیگر در دیسکورس شریعتی جنبش دموکراتیک در مؤلفه‌های مختلف آن اعم از جنبش زنان و دانش آموزان و کارمندان و دانشجویان ایران به علت شرایط ذهنی و عینی که دارند می‌توانند هم از مفهوم آزادی درکی آزادی‌خواهانه داشته باشند و هم باعث رشد آزادی در جامعه ایران بشوند و هم جهت اجرائی و عملیاتی کردن آن، خود این‌ها بازوی انجام آن بشوند.

آنچنانکه در جنبش ضد استثماری و سوسیالیستی و عدالت‌خواهانه این «جنبش کارگری» است که می‌تواند نقش جنبش دموکراتیک ایران را در مبارزه با استبداد داشته باشند، به همین دلیل «آرمان مستضعفین دیروز» و «نشر مستضعفین امروز» در طول ۴۰ سال گذشته برعکس جنبش سوسیالیستی و جنبش آزادی‌خواهانه دهه‌های گذشته تاریخ ایران در رابطه با برخورد با جنبش کارگری دچار تلورانس نشده است. چراکه جنبش سوسیالیستی دهه‌های گذشته بعد از شهریور ۲۰ ایران در برخورد با «طبقه کارگر ایران» دارای دو فرایند مختلف بوده‌اند:

الف - از شهریور ۲۰ تا انقلاب ۵۷ می‌باشند.

ب - فرایند دوم از بعد از انقلاب تا امروز می‌باشد.

در فرایند اول این جنبش، چه در شکل مذهبی و چه شکل غیر مذهبی و ملی آن به خاطر نوع باورهای تئوریک که بیشتر منبعث از سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا بوده است معتقد به حمایت کامل و افراطی از طبقه کارگر ایران بودند؛ و این حمایت از طبقه کارگر ایران تا «حد انطباق پیش رفته بودند» بطوریکه معتقد بودند «که بدون اینکه متولی کارگران باشند باید بروند و در طبقه کارگران ایران کار بکنند» و بدین وسیله بتوانند پایه کارگری پیدا کنند و به همین دلیل اعتقاد داشتند که بدون پایه کارگری امکان مبارزه عدالت‌خواهانه یا سوسیالیستی برای پیشگام یا پیشاهنگ نیست.

به همین دلیل در دهه ۴۰ در درون تشکل‌های سیاسی و چریکی معتقد به مبارزه عدالت‌خواهانه فرستادن افراد به کار کارگری به عنوان بستر رهائی از ایدئولوژی خرده بورژوازی و بورژوازی تجویز می‌شد آنچنانکه در جریان کودتای

اپورتونیست‌ها در تشکیلات مجاهدین خلق در سال‌های ۵۳ و ۵۴ جهت بسترسازی کودتا از این مکانیزم به صورت گسترده استفاده می‌کردند. اما در فرایند دوم که به صورت مشخص از بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ به موازات حاکمیت چتر اختناق و قهر و سرکوب و اعدام و کشتار بر جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهانی تکوین پیدا کرد، از آنجائیکه این چتر سیاه سرکوب باعث مهاجرت فراگیر جنبش عدالت‌خواهانه و سوسیالیستی به کشورهای مغرب زمین گردید همین جدائی جغرافیا و بیگانگی با طبقه کارگر ایران و حل شدگی در فضا و محیط جوامع مغرب زمین باعث گردید تا برای این نیروهای مهاجر به غرب عنصر آزادی به صورت مکانیکی و جدای از عنصر عدالت و سوسیالیسم مطرح بشود.

البته «فروپاشی بلوک شرق و سوسیالیسم دولتی و بحران تئوریک مارکسیسم» در این رابطه باید به این امر اضافه کنیم که خروجی نهائی آن شد، تا با غلبه مکانیکی و مطلق عنصر آزادی بر عنصر عدالت و سوسیالیسم در اندیشه و ذهنیت این نیروهای مهاجر به غرب، از آنجائیکه در مغرب زمین آنچنانکه هگل (برعکس مارکس) مدعی و معتقد بود، این طبقه متوسط جامعه است که بیشترین سهم می‌تواند در بوجود آوردن آزادی داشته باشد و تضمین کننده و تداوم بخش آن باشد (نه طبقه کارگر که بیشترین سهم در مبارزه ضد استثمار با نظام سرمایه‌داری دارد) همین امر باعث شده است تا مدافعین دیروز سوسیالیسم و طبقه کارگر ایران در فرایند استحاله شده جدید خود نسبت به این طبقه بی اعتنا بشوند (البته این دوگانگی در مغرب زمین در میان هواداران «دموکراسی سوسیالیستی شریعتی» بوجود نیامده است) از اینجا است که در این زمان در بین مهاجرین ایرانی مغرب زمین در خصوص دو جنبش آزادی و سوسیالیسم خندقی پر نشدنی ایجاد شده است.



